

# علمدار جہ فرسنگے

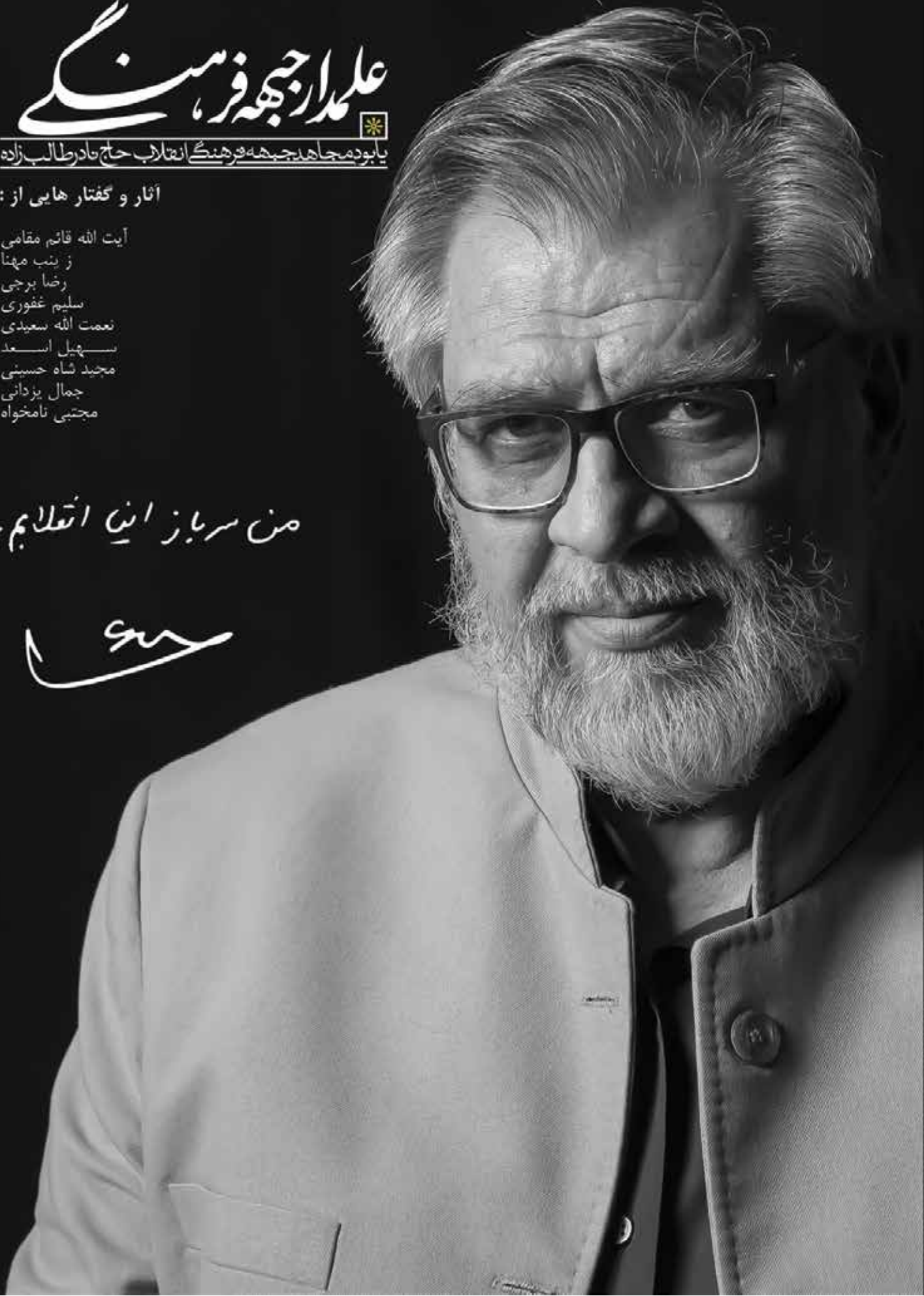
یابو دمجاہد جہہ ہر ہنگے انقلاب حاج تادر طالب زادہ

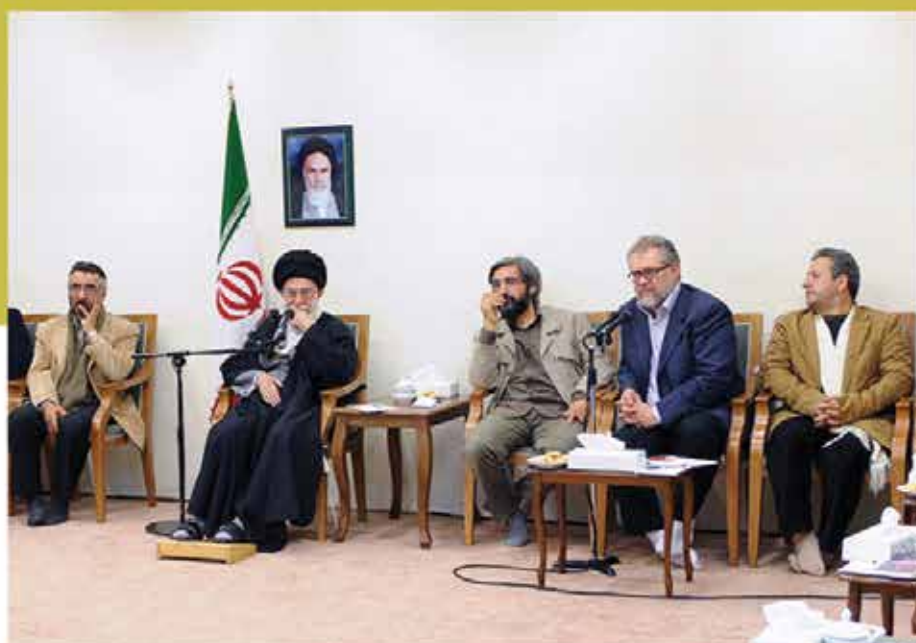
آثار و گفتار ہایی از :

آیت اللہ قائم مقامی  
زینب مہنا  
رضا برجی  
سلیم غفوری  
نعمت اللہ سعیدی  
سہیل اسعد  
مجید شاہ حسینی  
جمال یزدانی  
مجتبی نامخواہ

من سر باز این انقلابم.

حسینی

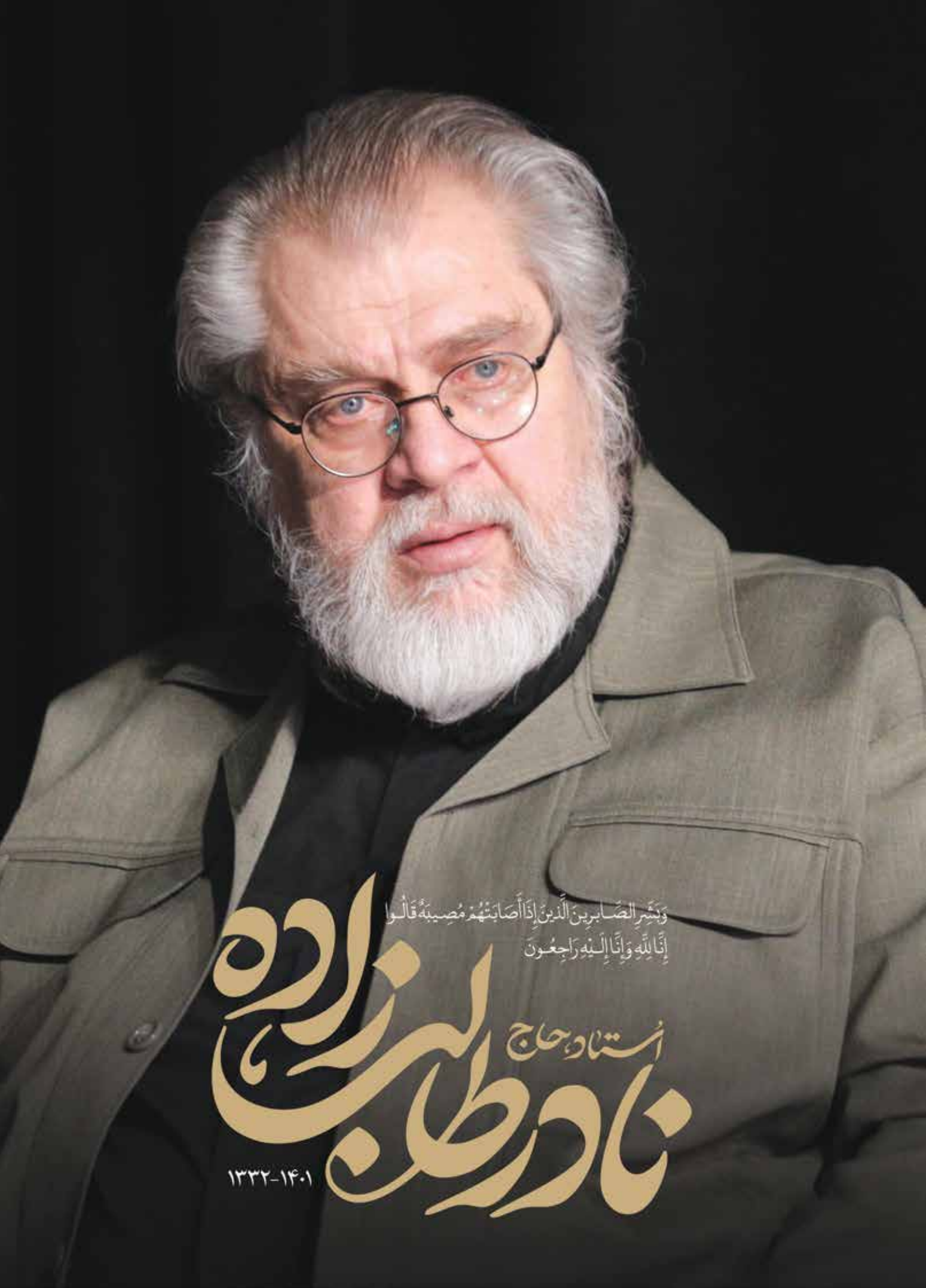




بسم الله الرحمن الرحيم

با تأسف خیر درگذشت پژوهشگر و هنرمند انقلابی و پرتلاش و پیرانگیزه آقای نادر طالب زاده رحمه الله علیه را دریافت کردم. به خانواده و بازماندگان و همکاران و دوستان ایشان صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند متعال رحمت و مغفرت و پاداش نیک برای خدمات باارزش فرهنگی و رسانه ای ایشان مسألت می‌نمایم.

سید علی خامنه ای  
۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۱



وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا  
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

# استاد حاج مادری

۱۳۳۲-۱۴۰۱



ویژه نامه چهلمین روز درگذشت حاج نادر طالب زاده  
خرداد ۱۴۰۱

دفتر تهران: بلوار کشاورز، خیابان ۱۶ آذر، نیش خیابان نصرت، پلاک ۶۰  
کدپستی: ۱۴۱۷۹-۷۳۶۵۱  
تلفن: ۰۲۱۸۸۹۶۰۴۷۷ / ۰۲۱۸۸۹۶۴۶۵۷  
دفتر مشهد: بلوار شهید مدرس، شهید مدرس ۰۴، پلاک ۱۰، حسینیه هنر  
تلفن: ۰۵۱۳۲۲۹۱۰۵۰ / ۰۵۱۳۲۲۹۱۰۵۱  
پيامک: ۰۹۳۶۵۷۷۰۱۳۰

تحریریه:

امین نجیبی، بهناز مظلومی، رحیمه مهربان، زهرا ایزدی، مجید مرادقلی،  
مهناز کوشکی، زهرا قاجوندو حمید صالحی

پژوهش و ترجمه:

سید میثم حسینی، نرجس سیاحی

سر دبیر ویژه نامه:

محمود شمس آبادی

مدیر مسئول:

محمد صادق افشاری

صفحه آرایی:

محمود عرفانیان

طرح جلد:

حسین شهرپاری و محمد نامداری

با تشکر ویژه از:

سید احمد معصومی نژاد، حمید جوادی، مهدی صابر

هولوتق

در تمام محرم، بر این واقعیت مؤمن بوده‌ام که  
انقلاب اسلامی، سرپاز من فواهد، نه سرپاز  
من سرپاز این انقلابم.

حج

آرامگاه سزا شابت قدم

جبهه تیروچ فینک جهان کتار انقلاب اسلامی مردم ایران زمین

نادر طالب زاده اردوباد

فرزند منصوب

ولادت: ۱۳ دی ۱۳۳۲

عروج: ۹ اردیبهشت ۱۴۰۱

قطعه ۲۹ روایت ۱۶ شماره ۱۱



- نادر به روایت نادر ۸
- انقلاب اسلامی را تنها راه رسیدن به حقیقت می‌دانست ۱۳
- زوج مبارز ۱۴
- با سرودخوان جنگ ۱۷
- مسلمان شناسنامه‌ای نبود ۲۰
- با 'افق نو' دنبال فروپاشی اسرائیل در سطح جهانی بود ۲۳
- به فکر پژواک اصلی انقلاب اسلامی بود ۲۷
- در انتظار عصر موعود ۳۰
- دلبسته‌ی افق نو انقلاب اسلامی ۳۱
- بشارت منجی ۳۳
- داستان یک دوربین متبرک! ۳۴
- افق‌های جدیدی که حاج نادر می‌دید ۳۵
- تویی که نمی‌شناختمت ۳۶



- قرار در خانه نادر ۴۰
- انسانی منتظر، منتظری آگاه ۴۲
- مصدق جهاد تبیین ۴۴
- پناه فیلمسازان انقلابی ۴۶
- در دفاع از حق، آزاده بود ۴۸
- ما، سینما و حاج نادر ۵۰
- در مقام معلمی ۵۱
- آن چه از نادر طالب‌زاده آموختیم ۵۳
- الگوی تربیتی حاج نادر ۵۴
- فیلم‌ها هم مثل خواب‌ها تعبیر دارند ۵۶
- پیش‌بینی یک فروپاشی ۵۸
- بچه‌های حاج نادر ۶۰



- سرباز جهانی انقلاب ۶۴
- انقلاب برای انقلاب ۶۸
- داوطلب عملیات محرمانه ۷۰
- فرمانده مجاهد و صبور ۷۲
- جست‌وجوگر حقیقت ۷۵
- سمبل مقاومت بود ۷۶
- یک منتظر واقعی بود ۷۸



- هر چه جلو رفت، انقلابی‌تر شد ۸۰
- شخصیت طالب‌زاده در عین تهدیدشناسی، فرصت‌محور است ۸۴
- رسانه‌تقدیری، رسانه‌تحدیری ۸۶
- در جست‌وجوی کمال ۸۸
- سیر آفاق و انفس حاج نادر ۹۰
- دقیقا محل دعوا کجا است؟ ۹۳
- ضرورت دستیابی به فناوری بازتولید آدم ۹۵
- رویاپردازی کمال‌گرا ۹۶



- مجاهد عرصه بین‌المللی ۹۸
- نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی ۱۰۰
- مراقبه مبارزه ۱۰۲
- آدم باید آدم باشه ۱۰۴
- خار چشم رسانه‌های استکبار ۱۰۶
- مستندهایت را به خدا بسپار ۱۰۷
- زندگی مجاهدانه به سبک حاج نادر ۱۰۹
- مثل اهل یقین ۱۱۰
- این جا برای از تو نوشتن هواکم است ۱۱۲
- قهرمان مبارزه با سلطه غرب ۱۱۵
- از لبنان تا بوسنی ۱۲۳
- باتو وما قدس کی تنه‌است؟ ۱۲۶



# سردار آخرالزمان

پاسداشت چهار دهه جهاد فرهنگی

همه صحبت‌ها این بود که جمهوری اسلامی یعنی چه؟ کابینه نخست‌وزیر چه کسانی هستند؟ سابقه‌ای برای این توی دنیا نداریم. از کجا می‌خواهید دولت را تغذیه کنید؟ همه سوال‌ها این‌ها بود. امام جواب می‌دادند و آقای ابراهیم یزدی هم ترجمه می‌کردند.

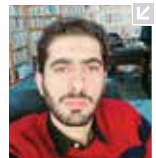
من حس می‌کردم یک کودتای امریکایی می‌خواهند بکنند. این را نمی‌دانستم ولی به عنوان یک بچه بیست‌وشش ساله احساس می‌کردم یک کودتایی می‌خواهد بشود و امام اگر این‌جا یک نهیبی بزند؛ خوب است‌ها! و خب چون خبرنگار جایی نبودم، نمی‌توانستم سوال کنم. خبرنگار CBS بعد از یک ساعت برگشت یواش به من گفت: سوال خوبی نداری؟ ما ردیف دوم یا سوم بودیم نسبت به امام که آن بالا نشسته بودند. من گفتم که چرا، پرسید از امام که اگر لازم باشد حکم جهاد می‌دهند؟ گفت: بنویس روی کاغذ. چون درست حرفم را نفهمیده بود. روی کاغذ برایش نوشتم. دستش را بلند کرد و سوالش را پرسید. امام در جواب گفتند که اگر لازم باشد حکم جهاد می‌دهم. این تیتتر تمام روزنامه‌های روز بعد شد. امروز هم شما روزنامه‌های داخلی را نگاه کنید، تیتتر همه‌شان در چهارده بهمن همین است. آن روز من بزرگ‌ترین درس رسانه‌ای ام را گرفتم که انقلاب اسلامی عرصه‌ای است که هر کسی می‌تواند کمک کند. فقط کافی است که بداند باید چه کار کند.»



او در سال ۵۸ روزنامه تهران تایمز را تاسیس می‌کند تا بتواند اخبار انقلاب را بدون هیچ سانسوری برای جهان مخابره کند و در این حین بود که مستند «واقعیت» را ساخت. مستندی که به روایت دروغین خبرنگاران cbs و abc از تسخیر لانه جاسوسی می‌پردازد. با شروع جنگ تحمیلی به عضویت جهاد سازندگی درآمد اما به عنوان راننده بولدوزر! در این مدت هم دوربین را زمین

حاج نادر طالبزاده برای بچه‌های جبهه فرهنگی انقلاب نقش پدری را دارد که از یک جنگ نفس‌گیر با تمام وجوه در مقابله با غرب برگشته و حال مشق جنگیدن می‌دهد. روحیه و توان می‌دهد. فریاد می‌زند که نترسید. دوربین‌های خود را محکم بگیرید و به سمت مسئله حرکت کنید و تا حل شدنش بر زمین ننشینید.

در عمر با برکت خود جنگید و جنگیدن را یاد داد. راهبردش در مقیاس جامعه اسلامی با هدف گستره تمدن اسلامی است که لازمه رسیدن به آن شناخت مسئله، به تصویر کشیدن آن و اصلاح تمام ساختارهای مخمل و ناکارآمد از طریق رسانه است. نگاهش در صحنه بین‌الملل یورش به دشمن، آن هم در عمق استراتژیکش است. حضور حاج نادر در این دو عرصه با تکیه بر فهم نیروی انسانی است و او مبارزه در این عرصه را در گسترش و کیفی‌سازی نیروی میدانی جبهه حق می‌دانست. به همین دلیل پس از فارغ‌التحصیلی رشته کارگردانی از دانشگاه کلمبیا و آشنایی با امام خمینی (ره) به دنبال عمق بخشیدن به خود در یک حوزه خاص مانند کارگردانی نبود بلکه به دنبال تشکیل یک صف واحد از تمامی وجوه رسانه مانند مطبوعات، خبرنگاری، مستند، فیلم و برنامه‌های تلویزیونی بود. در گام اول تجربه خود را در آن موضوع گسترش می‌داد و در گام بعد افراد را به همراه خود حرکت می‌داد.



محمد صادق افشاری  
پژوهشگر تاریخ شفاهی



طالبزاده در سال ۵۶ با دیدن عکس امام و شنیدن سخن ایشان از آمریکا راهی ایران شد و عکاسی و خبرنگاری برای خبرگزاری سی‌بی‌اس آمریکا را شروع کرد. حاج نادر در یکی از کنفرانس‌های خبری امام خمینی مجذوب انقلاب ایران می‌شود. بازگو کردن آن دیدار خالی از لطف نیست: «سیزده بهمن اولین مصاحبه مطبوعاتی امام بود. یک ساعت صبر کردم تا یکی از این خبرنگاران بین‌المللی یک سوال حساس از امام بکنند.



به تصویر کشید.

سیر حرکت حرفه‌ای طالب‌زاده یک خط مستقیم نیست که بخواهیم همه آن را در مستندسازی یا فیلم‌سازی ببینیم. اساساً دغدغه او ساخت مستند و فیلم نیست بلکه شناخت، فهم و حل مسئله به وسیله ابزار مورد نیاز است. پرداختن به زندگی حرفه‌ای طالب‌زاده در عرصه‌های مختلف و بر محور مسئله قابل تصور است. او در تلاش است به مسئله‌ای بپردازد و از دل آن جواب را برای جامعه به تصویر کشد. از مستند «بیداری خاموش در آلمان» درباره جانبازان شیمیایی که سال ۷۳ ساخته شد، مستند «ره‌آورد هند» در هندوستان و مستند «جهان در انتظار اروپا»، «ستارگان آسمان گمنامی»، «فصل انتظار»، «من هم آنجا بودم» درباره حادثه یازده سپتامبر همه و همه قرار است یک سوال را برای مخاطب حل کنند. اما فیلم بشارت منجی در سال ۸۳ با تکیه بر انجیل برنابا و دیگر منابع که تکیه بر یک روایت خاص از مسیحیت است در جایگاه خود باید به خوبی پرداخته شود. زیرا از نظر نگارنده، این فیلم در جایگاه خود نشست و به اهداف خود رسید. هدف طالب‌زاده در این فیلم از نام فیلم مشخص است، عیسی مسیح بشارت دهنده آمدن منجی عالم بشریت است. نگاه آخرالزمانی طالب‌زاده در تنها اثر سینمایی او هم نمایان است.



نگذاشت. مستند «شوش شهر شهیدان گمنام» حاصل این دوران است. سال ۶۲ در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ مجروح شد و با وجود جراحی در همان سال مستند «والعصر» که به عملیات آبی-خاکی خیبر، می‌پردازد را ساخت. بعد از آن در عملیات کربلای پنج، مستند «فتح» را تولید کرد.



رسیدن به داد مظلوم و قیام به قسط یک اصل اساسی در سیر زندگی طالب‌زاده بود. برای کسی که نگاه به انقلاب اسلامی را آخرالزمانی می‌داند و عرض و طول انقلاب را در گستره گیتی می‌فهمد؛ تفاوتی ندارد که فریاد اسلام و آزادی خواهی در ایران بلند شود یا در بوسنی. خود را می‌رساند و تریبونی می‌شد برای رساندن صدای مظلوم به جهانیان تا بتواند حق آن‌ها را بگیرد. او سال ۷۱ برای به تصویر کشیدن جنگ صرب‌ها علیه مردم بوسنی، خود را به صحنه نبرد رساند و مستند ده قسمتی «خنجر و شقایق» را تولید کرد. حضور و رشادت طالب‌زاده در بوسنی به گونه‌ای بود که پس از گذشت ۳۰ سال از آن واقعه هنوز هم مردم مظلوم بوسنیایی او را به یاد دارند. او بعد از جنگ بوسنی از پای ننشست. در زمانه‌ای که تمام نخبگان و سیاسیون، آمریکا را تک قطب قدرتمند جهان می‌دیدند و نظام جهانی را برپایه‌های تمدن گاوچران‌ها متصور می‌شدند، دوربین خود را در دست گرفت و مستند «ساعت ۲۵» را با موضوع فروپاشی آمریکا



استاد طالبزاده سال‌های ۸۲ الی ۸۴ مسئول مدرسه فیلم‌سازی اسلامی ارشاد در باغ فردوس شد و هدف خود را تربیت شاگردانی از ایران، لبنان، افغانستان و فلسطین دانست. او در این مدت شاگردان زیادی تربیت کرد که هر کدام موقعیت خود در هندسه رسانه‌های جهان اسلام را مشخص کردند و مشغول فعالیت هستند. طالبزاده در سال ۸۴ الی ۸۶ مدیر خرید برنامه‌ها و فیلم‌های خارجی صدا و سیما شد و در این میان تدوین فیلم دست‌های خالی را به عهده گرفت. نادر طالبزاده با ورود به موضوع رسانه‌ای سفر رهبری به شهرهای کرمان و کردستان مسئله خود را مشکلات مردم می‌دانست. در این راستا مستند را از دید مردم روایت کرد تا جایی که خودش مطالبات مردم را به صورت میدانی پیگیری می‌کرد و روایتی از دل محرومین برای شنیده شدن صدایشان شکل داد.



با نزدیک شدن به انتخابات ۸۸، رفته رفته فضا غبارآلود شد و مدل کار رسانه‌ای طالبزاده تغییر کرد. از سال ۸۸ به بعد عرصه را جوری دیگر به تصویر کشید و مستند «تقلب واقعی» را تولید کرد. در این میان جشنواره مردمی فیلم عمار را به همراه دوستانش پایه‌گذاری کرد. آن‌ها بر این باور بودند که در سینمای ایران مسئله اصلی مردم به خوبی شناخته و پرداخته نشده است و کسانی هم که قادر به تولید اثری باشند، اثرشان در ساختارهای پر پیچ و خم صداوسیما و سازمان‌های سینمایی گیر می‌کند. به همین علت جشنواره‌ای طراحی کردند که بر دو پایه سازمان تولید و سازمان تماشا است. سازمان تولید را باید آموزش داد تا به حد مطلوبی از فهم مسئله و تسلط بر ابزار ارائه آن برسد. همچنین باید سازمان تماشایی را ایجاد کرد که مستندساز برای ارائه محصول خود نیازی به ورود به ساختارها نداشته باشد. پیوستگی این دغدغه و کنار هم قرار دادن این دو محور توانست رشد عظیمی به هنرمندان انقلابی بدهد. تکمله این مسئله از سال ۸۹ الی ۹۵ برنامه «راز» بود که در چهار فصل از شبکه چهار تولید شد. این مجموعه بر اساس نیاز روز، جامعه هدف خود را از محتوا غنی و مانند یک کلاس درس برای مخاطب ارائه بحث می‌کرد.

حاج نادر اعتقاد داشت که از طریق مستند و رسانه می‌شود تمام مشکلات کشور را حل کرد. او این مسئله را در دیدار اهالی رسانه با رهبر انقلاب مطرح کرد. چندی بعد در دوره آقای ضرغامی شبکه مستند تشکیل شد. طالبزاده ایده شبکه افق و یا دیگر شبکه‌ها را مطرح کرد تا انقلاب اسلامی با تکیه بر نیروی انسانی از نظر ابزار برای ارائه خود دچار مشکل نگردد.



طالبزاده از سال ۹۰ با ایجاد کنفرانس هالیوودیسیم و کنفرانس افق نو که پنج دوره در ایران و یک دوره در عراق و لبنان انجام شد، سبب جهشی در نوع حضور رسانه شد. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان به مجری‌گری برنامه‌های تلویزیونی «حکایت همچنان باقیست» و «مکت»، ساخت برنامه تلویزیونی عصر در شبکه افق و همچنین تولید برنامه نادرشو اشاره کرد.

همان‌طور که در ابتدا سخن گفته شد برای طالبزاده عمق نبرد در عرصه بین‌الملل، جنگیدن در قلب سپاه دشمن بود و هدفی جز شکستن هیبت و ابهت آن نداشت. فلذا فرقی نمی‌کرد که مقابل کدام یک از ساختارهای هنری و رسانه‌ای باطل باشد، او تمام خود را به خط می‌کرد و قلب سپاه دشمن را نشانه می‌گرفت. به گونه‌ای که مایکل مالوف، افسر سابق پنتاگون و اسکات بت، افسر سابق عملیات روانی سیا و الکساندر دوگین فیلسوف روسی و بسیاری دیگر، همه از دل ساختارهای غرب و شرق دور هم جمع شده و علیه نظام ناعادلانه جهانی حرف زدند. این مسئله در هیمنه فکری سیاسی غرب لرزه انداخت.

طالبزاده درگیری را در سرزمین دشمن و با همسو کردن شخصیت‌های رده یک آن‌ها پیش می‌برد و باور داشت که ما باید از دل غرب آن را به چالش بکشیم. این مسئله برای غرب بسیار سنگین بود به گونه‌ای که سال ۹۶ اقدام به ترور بیولوژیک این استاد بزرگوار کرد و سال ۹۹، استاد نادر و همسرش را در لیست تحریم SDGT که بالاترین رده تحریمی است؛ قرار داد. این تحریم نشان داد که ضربه‌های نادر طالبزاده به اندازه حاج قاسم سلیمانی برای دشمن دردآور بوده؛ چرا که هر دو سردار در این رده از تحریم قرار گرفتند. با این وجود او میدان را خالی نکرد و تا آخرین روز از حیات دنیایی خود تلاش کرد به روش‌های مختلف بر پیکره غرب ضربه زند.



سرانجام طالبزاده در ۹ اردیبهشت ۱۴۰۱، مصادف با روز جهانی قدس، بر اثر آثار به جای مانده از ترور بیولوژیک به دیار حق شتافت. رفتن او آغاز راهی دیگر است؛ چرا که نسلی از مدیران و تولیدکنندگان رسانه‌ای این عرصه، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم شاگردان و درس‌آموختگان مدرسه علم، اخلاق و مبارزه‌ی نادر هستند. این مبارزه تا ظهور ادامه دارد...

ان‌شاءالله



﴿المؤمن كالجبل الراسخ لا تحركه العواصف﴾  
مؤمن، چونان کوه استواری است که طوفان‌ها او را تکان نمی‌دهد.

حرف زدن از انسان مجاهدی مثل حاج نادر، حکم ظن بردن از گمان خویش است؛ هر کس از دریچه‌ای به او می‌نگرد. روایت‌ها از او بسیارند اما در این پرونده، بیشتر سعی شده تا نگاه حلقه نزدیک‌تر به او روایت شود. از حضورش در جهاد سازندگی تا سفر بوسنی و راه‌اندازی افق نو و... تنها گوشه‌ای از مجاهدت‌های فرهنگی مردی است که عمرش را پای انقلاب گذاشت و تا آخر مثل کوه پای ایمانش ایستاد.



## تویی که نمی‌شناختمت



### نادر به روایت نادر

آئینه‌ای از زندگی حاج نادر طالب‌زاده با استفاده از کتاب «راز رسانه»



### زوج مبارز

گفت‌وگو با زینب مهنا همسر مرحوم طالب‌زاده



### مسلمان شناسنامه‌ای نبود

گفت‌وگو با رضا برچی مستندساز و عکاس



# نادر به روایت نادر

آئینه‌ای از زندگی حاج نادر طالب‌زاده  
با استفاده از کتاب «راز رسانه»



ویژه‌نامه  
چهل‌مین‌روزگردگشت  
حاج نادر طالب‌زاده  
خرداد ۱۴۰۱

۱۰

«راز رسانه» کتابی دو جلدی است مشتمل بر گفت‌وگوهای نادر طالب‌زاده در سالیان مختلف که به کوشش باسر عسگری جمع‌آوری و چاپ شده. در این کتاب می‌توان با جهان فکری طالب‌زاده آشنا شد. چند صفحه نخست کتاب حاج نادر از زندگی شخصی‌اش، تحصیل در آمریکا، ماجرای تحول روحی و ساخت مستندهای ساعت ۲۵، خنجر و شقایق و برنامه عصر انتظار می‌گوید.

هرچه بود سپری شد و ما هم فقط تشنگی مان به اوج رسید، نه این که کاملاً متوجه مسائل باشیم، فقط می‌دانستیم که آن چیزی نیست که باید باشد.

## ● زندگی در آمریکا

وقتی به آمریکا رفتم فکر می‌کردم که وارد بهشت می‌شوم. غرب در اولین جلوه‌نمایی مانند بهشت تلقی می‌شد. ایران زمان شاه، کپی بدل غرب بود. کپی کار خراب بود. وقتی شما ترافیک را در ایران می‌دیدید و با غرب مقایسه می‌کردید، حس می‌کردید که واقعاً ترافیک چیست. اتوبان را می‌بینید و با آن‌جا مقایسه می‌کنید، می‌بینید که اتوبان در واقع چیست و... یکی دو ماه اول، همه چیز حیران‌کننده است. آن هم برای یک جوان ۱۶ ساله. من هم چون در واقع فرهنگ اسلامی اصیل نداشتم، متحیر شدم. فقط خواست خدا این بود که من مجذوب فرهنگ غرب نشوم و این لطف خدا بود.

در آمریکا ابتدا دانشجوی طب شدم. بعد به ادبیات تغییر رشته دادم، بعد هم به سینما علاقه‌مند شدم. در سال سوم دانشگاه به این موضوع پی بردم که انسان باید تابع یک چیز در دنیا باشد و آن، کمال است. حتی قبل از آن که به خدا فکر کنم، به کمال فکر می‌کردم. سعی می‌کردم آن را در همه چیز مشاهده کنم. مثلاً در رنگ‌های طبیعت، در فرم‌ها، در آدم‌ها. به همین دلیل شروع کردم به عکاسی و نقاشی. تاریخ نقاشی و زندگی نقاش‌های قرون نوزده و

## ● قدر انقلاب را می‌دانم

بخشی از دوران کودکی‌ام در دوره طاغوت گذشته است که منحصر به فرد بود. فرض کنید که برای مدتی در زندان باشید. قطعاً این تجربه خاصی است. به جز کسی که خودش این دوره را تجربه کرده، هیچ‌کس نمی‌تواند درک کند که چه بر شما گذشته است. من تا ۱۶ سالگی در ایران بودم. تا آن تاریخ هم آن فضایی را که شاهد بودم فضای خاص قبل از انقلاب اسلامی بود. از سال ۵۰ و ۵۱ ایران حال و هوای قبل از دوران متحول شدن را طی می‌کرد. در مجموع دوران آشفته‌ای بود. مملکت ما متعلق به خودمان نبود و در واقع اسیر سیاست‌های استعماری بودیم. خانواده من متمکن بود. طبیعتاً من شاهد خیلی از مسائل بودم و به همین خاطر، قدر انقلاب را می‌دانم. ما متعلق به هر دوره‌ای که باشیم، باید از تحولی که در سال ۵۷ اتفاق افتاد، قدردانی کنیم. زمان محمدرضا شاه، آخرین دوران خواب ما بود. ایران قبل از انقلاب - اگرچه امروز هم از خیلی جنبه‌ها این شباهت وجود دارد - کپی و بدل غرب بود؛ یعنی آن چیزی که قبل از انقلاب خیلی مشهود و آزاردهنده بود، این بود که مناسبات حاکم بر فرهنگ، سیاست و اقتصاد جامعه ایران، کپی ناقصی از غرب بود. همه چیز دگرگون بود و تداخل بین دو فرهنگ غرب و شرق، فرهنگ ایرانی اسلامی و فرهنگ غربی که خودش را بر ما تحمیل کرده بود کاملاً حس می‌شد. آن اوضاع و احوال باید تمام می‌شد و از بین می‌رفت. امروز هم آن بخشی از فرهنگ ما که ضعیف و آشفته است. قسمت تحمیلی فرهنگ غرب است. آن دوران



می‌شد. جذب چهره امام شدم و درک کردم این مرد، آدم به معنای واقعی است و حس کردم برای اولین بار عکس یک مرد را دیده‌ام و این برای من عجیب بود. تا قبل از این مرحله، پدرم را قبول داشتم به عنوان یک انسان. پدرم در زمان شاه در ارتش خدمت می‌کرد. او در پاییز سال ۴۳ به دستور شخص شاه بازنشسته و خانه نشین شد. ایشان آدم بسیار درست و محکمی بود و من او را خیلی دوست داشتم. آدمی بود که به فساد میدان نمی‌داد. اهل تملق نبود. من خیلی مجذوب شخصیت او بودم. او شخصیت کاریزماتیک داشت، اما بعد که چهره امام را دیدم، مجذوب او شدم. مستقیم به طرف اسلام نیامدم. در قدم اول فقط به امام و انقلاب فکر می‌کردم و با تمام وجود حس می‌کردم که انقلاب یک پدیده کاملاً صحیح است و تمام حرکات انقلاب درست است، منتها از خود اسلام آگاهی نداشتیم. من اسلام را مانند یک بودایی پیدا کردم، مثل یک مسیحی.

#### ● اسلام؛ هدیه الهی

خانواده ما مذهبی بود. پدر بزرگ مادری من، یک عالم روحانی بود، ولی من به حدی در فرهنگ غرب بودم که با اسلام بیگانه بودم و با تحقیق و احتیاط سراغ اسلام آمدم و از اواسط همین دوران شروع به نماز خواندن کردم و هیچ ترسی هم ندارم از این که بگویم که نماز را هم باید با تحقیق خواند و حس کرد که نماز هدیه الهی است. به همین دلیل شما می‌بینید که تازه مسلمانان در غرب نسبت به نماز، از ما کهنه مسلمانان خیلی مشتاق تر هستند. منتظرند اذان گفته شود و وضو بگیرند و نماز بخوانند. چرا؟ چون یک نومسلمان غربی، چرخه باطل را طی کرده است و عاشق این هدیه الهی است. وقتی شما رسیدید به این

بیست را مطالعه کردم که برای من خیلی جذاب بود. به شعر و ادبیات هم نزدیک شدم. البته در ژرفای این مقولات نرفتم، ولی مجذوب این بُعد کمال شدم که البته تعریف این موارد، قدری مشکل است. به هر تقدیر به طور جدی این موضوع را دنبال کردم. بعد هم برای اخذ فوق لیسانس به مدرسه فیلم سازی رفتم. این مدت ۳ سال طول کشید. البته به دنبال مدرک نبودم و فقط می‌خواستیم این فن را یاد بگیریم. در مجموع از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ در دانشگاه کلمبیا در نیویورک درس خواندم. سال سوم که فوق لیسانس می‌خواندم انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری بود.

#### ● مجذوب حضرت روح الله

سال ۵۷ در آمریکا موقعیت من به گونه‌ای بود که تمام هنرمندان برجسته نیویورک را می‌دیدم. اطراف ما از این تیپ افراد بود. چند ماه بعد از انقلاب بود که به ایران آمدم و دیگر هم برنگشتم. برای دوستان من عجیب بود که فلانی رفت و برنگشت. مجذوب انقلاب شدم و البته این مجذوب شدن هم از طریق امام خمینی بود. چون من قبل از انقلاب، آدم خیلی مذهبی نبودم. البته مذهبی به این معنا که به دنبال کمال باشم بودم. بعد این کمال، را در اسلام یافتیم و این مرحله سه سال طول کشید. انگیزه کمال طلبی من در ایران هم از بین نرفت و اینجا بود که این حس را لمس کردم که چیز دیگری نیست، در این عالم چیز دیگری نیست. حتی به یکی از دوستانم گفته بودم من آن قدر آمادگی داشتم که اگر به من می‌گفتند که این کمال و حقیقت در معبد کوچکی در تبت وجود دارد، راهی آنجا می‌شدم. بعد از سال‌ها تجربه، وقتی چهره امام را دیدم، در عکس‌هایی که در مجلات تایم و نیوزویک چاپ



مرحله که اسلام هدیه‌ای الهی است، نماز عطیه‌ای الهی است، با میل به سراغ آن می‌روید. البته این سختی‌هایی هم دارد، یعنی طی این دوران ممکن است شما به خیلی از مسائل متهم شوید که این آدم چه کاره است؟ چه می‌گوید؟ دیوانه است؟ چون سیر و سلوک معنوی جدی؛ مسئله‌ای بحران‌آفرین است.

### ● حقانیت انقلاب همچنان پابرجاست

حال و هوای انقلاب در سال ۵۷، بحرانی و طوفانی بود. آنچه مسلم است، انقلاب اسلامی حادثه‌ای بود که در آن همه چیز رو شد. در واقع دورانی بود که نقاب از چهره‌ها کنار رفت، دورانی بود که حجاب‌ها کنار رفت و حتی آنچه امروز اتفاق می‌افتد، ادامه همین پرده‌برداری‌ها و کنار رفتن حجاب‌ها است. هرچه هم جلوتر می‌رویم پرده‌های دیگری برداشته می‌شود. اینکه در روایات ما نقل شده که آخرالزمان دوران فتنه است، دقیقاً درست است. ما به این سمت حرکت می‌کنیم و هرچه جلوتر می‌رویم فتنه‌ها، غلیظ‌تر و سنگین‌تر می‌شوند. در چنین اوضاعی، مؤمنان باید امیدوار باشند. از آن طرف هم انسان‌های بزرگواری که در میان مردم گم هستند، گمنام‌تر می‌شوند. در این دوران انسان باید دستاویزی داشته باشد تا از بین نرود. آنچه مسلم است، این است که هرچه جلوتر می‌رویم فتنه‌ها بیشتر می‌شود. طوفان انقلاب پس از یک سال فروکش کرد و جنگ آغاز شد. در واقع طوفان به صورت دیگری ادامه پیدا کرد انقلاب ما، انقلاب موفق بود. الان هم موفق است، ولی دچار فتنه است. باین حال حقانیت انقلاب همچنان پابرجاست. این سری دارد که من نمی‌دانم. در واقع انقلاب را ضمانت کرده‌اند.

### ● انتشار خبر انقلاب در دنیا

سه چهار ماه قبل از انقلاب، امام خواسته بودند تا خبر انقلاب در دنیا منتشر شود. در آن زمان ایران پر از خبرنگار بود. در این زمینه کارهایی انجام دادیم و توانستیم خبرگزاری‌ها را هدایت کنیم؛ چون اعتقاد داشتیم رسانه،



حرف اول را می‌زند. من به عنوان مترجم و راهنمای رسانه‌ها فعالیت می‌کردم. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب روزنامه‌ای را به اسم تهران تایمز راه انداختیم. این کار را با سه چهار نفر آماتور که در عمرشان اصلاً کار روزنامه‌نگاری نکرده بودند، آغاز کردیم. حدود ۱۰ روز پس از پیروزی انقلاب، مجوز این روزنامه را گرفتیم. البته هنوز هم با وجود مشکلات متعدد، مجموعه موفق است و رسانه‌ای است که با نیت کار تبلیغی از روز اول انقلاب، با قدرت و صلابت به پیش آمده است. علاوه بر آن، تقریباً ماه سوم با چهارم تسخیر لانه جاسوسی بود که برای انتقال پیام این کار در رسانه‌های آمریکا فیلمی ساختیم. اسم این مستند که «واقعیت» بود اولین کار من در این زمینه بود. البته بعد از آن هم فیلمی به نام «خوزستان» ساخته بودم. بعد به این نتیجه رسیدم که باید خودسازی کنم. به همین دلیل از صداوسیما بیرون آمدم و تقریباً یک سال و نیم، با خودم خلوت کردم. خداوند در این مدت صحنه‌هایی برابیم به وجود آورد که حجت بر من تمام شد. اینکه الان می‌بینیم فلان عالم می‌لغزد، دلیلش این است که با خودش اتمام حجت نکرده است. دوران سیر و سلوک را صحیح طی نکرده است. به عبارتی، بازی کرده است، ولی خدا این فرصت را برای من پیش آورد که در واقع به طور جدی به خودم برسیم. پس از این دوران به این نتیجه رسیدم که به جبهه بروم. ابتدا به مرکز بسیج مراجعه کردم و چون گفتم فوق‌لیسانس دارم و مستندسازم، مرا قبول نکردند. البته قبل از این ماجرا طی نه ماه اول جنگ از طریق صداوسیما به جبهه‌رفته بودم و فیلم فصلی هم به نام «شوش، شهر شهیدان گمنام» ساختم.

### ● همکاری با آقا سید مرتضی

اول مجذوب فیلم‌های ایشان شده بودم. بعد صدای ایشان مرا به خود جلب کرد. البته ایشان را نمی‌شناختم. فقط می‌دانستم که فیلم‌هایشان خیلی دقیق و درست است. ساختار کارهای شهید آوینی بسیار زیبا و متفاوت بود. پیش‌تاز بود و به قول فرانسوی‌ها ساختاری آوانگاردی داشت. نوع متن و صدا و صداگذاری در مجموعه «روایت فتح» برابیم نو بود. من هم دنبال تیم نو بودم و دنبال هنری بودم که همپای زمان باشد. پس می‌شود گفت از اول من نسبت به شهید آوینی ارادت داشتم. نمی‌دانم که ایشان فیلم «والعصر» را دیده بود یا نه. البته قبل از این تاریخ هم در سال ۶۲، آقای تقی رضوی - مسئول ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی که بعداً شهید شد، اصرار زیادی کرد که به «روایت فتح» بپیوندم. منتها چون من کار تجربی را طی می‌کردم، ترجیح دادم که ابتدا تجربه من حاصل شود، بعد به روایت فتح بپیوندم. همکاری من با آقای آوینی بلافاصله بعد از جنگ شروع



داشت که باید به آمریکا برویم و در مورد مسائل شاهد بیاوریم. بعد خاتمه جنگ کویت و شکست صدام، دولت آمریکا به افتخار نیروهایش، یک جشن و کارناوال باشکوه پیروزی را در آمریکا برگزار کرد. همان شب حضرت آقا، در سخنرانی شان گفتند: شما چه چیزی را جشن گرفته‌اید؟ کدام پیروزی؟ این جنگ در واقع، آغاز فروپاشی آمریکا است. همین جمله آخر آقا، برای من در حکم یک سیگنال بود. فلشی که می‌گفت بعد از فروپاشی اردوگاه کمونیزم، حالا نوبت فروپاشی اردوگاه آمریکا است.

### ● روایت جنگ بوسنی در چهل و پنج روز

طی تابستان و پاییز سال ۱۳۷۱ به همراه آقا مرتضی مجموعه «خنجر و شقایق» را کار کردم و از آنجاکه این مجموعه نیاز به گفتار متن داشت، مرتضی آن را نوشت. متأسفانه فقط پنج قسمت آن از تلویزیون پخش شده و هنوز پنج قسمت دیگر آن پخش نشده است. موضوع بوسنی را بنده انتخاب نکرده بودم، بلکه این موضوع بود که ما را انتخاب کرده بود. از شروع جنگ در بوسنی، چهار ماه می‌گذشت. در همان ایام جنگ، هیأتی از ایران به طور رسمی به بوسنی می‌رفتند. آیت‌الله جنتی هم به عنوان نماینده رهبری در امور بوسنی به همراه آن هیأت می‌خواستند به بوسنی بروند. خبر این سفر به حوزه هنری رسید، برای مرتضی و واحد تلویزیونی، موقعیت خوبی بود که کاری انجام دهند و من هم پیشنهاد را قبول کردم و به اتفاق چند نفر از دوستان به بوسنی رفتیم. فیلم برداری آن چهل و پنج شبانه روز طول کشید و در نهایت، ده قسمت مستند «خنجر و شقایق» از آن ساخته شد که مجموعه رضایت بخشی هم بود.

### ● عصر انتظار

در سال ۱۳۷۲ وقتی «عصر انتظار» را شروع کردم، این مطالب را در روایات خوانده بودم و در این مجموعه سراغ مصداق‌ها رفتم. اول سراغ تمدن اسلام در اروپا رفتم. سپس سراغ عراق رفتم. در واقع، سراغ مناطق حساس رفتم. بعد به عربستان سعودی رفتم. همه جا سعی کردیم حرف‌هایی بزنیم که در نهایت به حرفی دیگر برسد و

شد. البته نام مجموعه‌ای که ایشان در آن کار می‌کرد در ابتدا «گروه تلویزیونی جهاد» بود و از زمستان ۱۳۶۴ و بعد از عملیات فاو و ساخت «پاتک روز چهارم» پیشنهاد شد تا «روایت فتح» نامیده شود. ساختار کار ایشان تغییر کرد و به نوعی حرفشان منحصربه‌فرد بود. در واقع کسی مانند او نبود که هم هنرمند باشد، هم تصویر شناس و هم نقاش. علاوه بر آن، خدا هم به ایشان هدیه‌ای داده بود. خودم هم نمی‌دانم چه هدیه‌ای، ولی هدیه بود. مرتضی سلوک خیلی جدی داشت و از این جهت مجذوب او بودم. در سال ۶۷ با هرکس که صحبت می‌کردم می‌گفتم که بهترین فیلم ساز ایران، اوینی است. آن موقع کسی حتی اسم ایشان را نشنیده بود. در همین حد می‌دانستند که او یک مستندساز است. اما من باور داشتم که او علی‌رغم اینکه فیلم داستانی نساخته بود، بهترین فیلم ساز ایران است. مهم‌ترین کارهای تصویری ایشان همان «روایت فتح» بود. به نظر من حقیقت انقلاب اسلامی را باید بعد از ظهور حضرت ولی عصر سنجید و ابعاد آن را بررسی کرد. نقش آدم‌هایی مثل سید مرتضی اوینی را هم باید در آن زمان بررسی کرد. من یقین دارم که حق مرتضی این بود که این‌گونه جلوه کند و در همان سال ۶۷ فهمیدم که او بهترین است.

### ● تصویر افول شیطان

در سال ۶۹ برای دیدن برادرم به آمریکا رفتم. به دانشگاهم هم سر زدم. دیدم که چقدر گداها در خیابان زیاد شده‌اند. قبلاً کمتر بودند. به ایران برگشتم و با موافقت حوزه هنری در تابستان ۱۳۷۰ دوباره به آمریکا رفتم و حدود سه ماه درباره فقر در آمریکا تصویربرداری کردم. قبل از رفتن، طی چند جلسه با آقا مرتضی صحبت کرده بودم و ایشان خیلی مرا تشویق کرد و پیشنهادهایی داد. اواخر مهر ۱۳۷۰ وقتی به ایران برگشتم ایشان کمک کرد تا مجموعه تصاویر گرفته شده در آن سفر سه ماهه، در واحد تلویزیونی حوزه هنری تحت مدیریت خودش، جمع و جور شود. مرا با آقای محمدعلی فارسی آشنا کرد و بخش بیشتر کار را برای تدوین به ایشان سپرد. این سفرم پربرکت بود و آغازی برای ساخت مجموعه‌های مستند دیگر در واحد تلویزیونی بود.

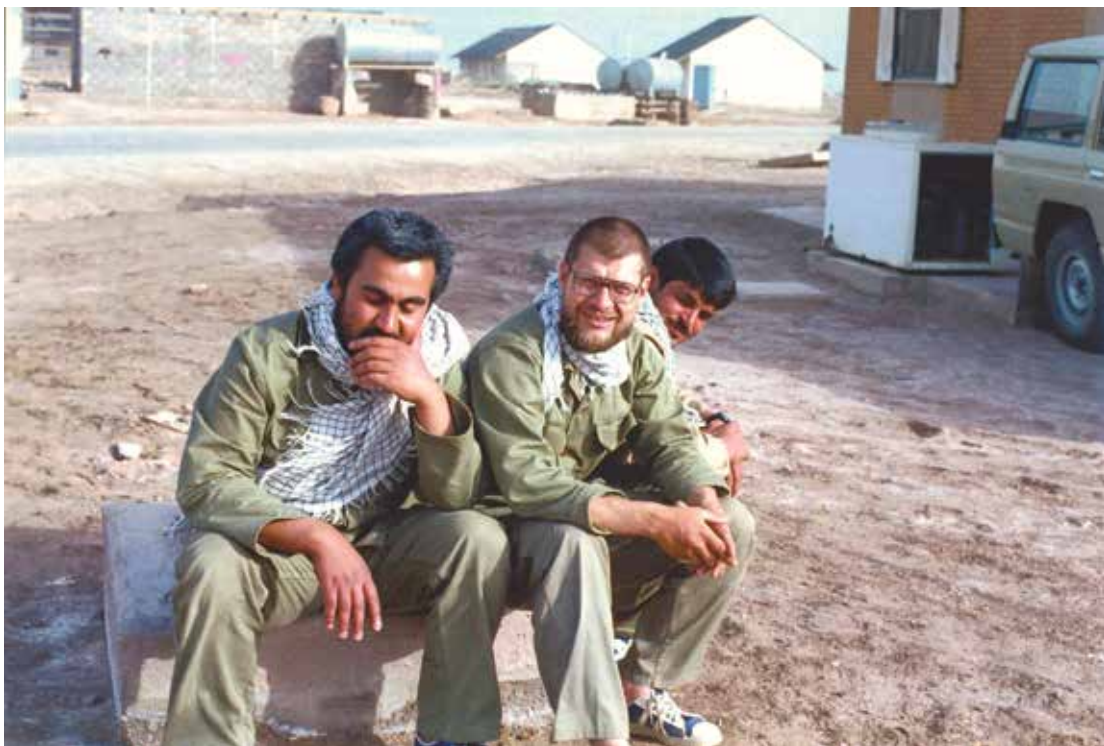
اسم مستند را آقا مرتضی انتخاب کرد. توی ساختمان واحد تلویزیونی حوزه هنری، یک روز داخل اتاقش بودیم که گفت اسم این مجموعه را می‌گذاریم ساعت ۲۵. من تا آن زمان اصلاً چنین اسمی را نشنیده بودم. اتفاقاً اسم خیلی مناسبی هم بود. چون موضوع بحث درباره آخرالزمان بود و منظور از آن، ساعتی و رای ساعات تقویمی و ۲۴ ساعت معمول شبانه روز بود. این ذهنیت وجود



منتهی شود. حرف، حرف آخرالزمانی باشد منتها مستقیم سراغ این سخن نرفتم. مجموعه‌ای باید ساخته می‌شد که مصداق‌ها را نشان می‌داد: عوارض طبیعی، سیل، زلزله، فتنه‌های آخرالزمان. اینها را خواستم نشان دهم. البته این را بگویم پیام انقلاب به مردم رسیده است. ما دچار فتنه‌ها هستیم، ولی مردم بیدارند. همه چیز را درک می‌کنند. مشکل دولت هم فقط مربوط به خودش نیست. مشکل عمده ما غفلت است، غفلت زمانه در عصر انتظار.

در سه قسمت آخر به لبنان رفتم و قصد من این بود که مقاومت اسلامی را معرفی کنم. مقاومت اسلامی متشکل از عده‌ای آدم عقلانی مجنون بود که سرمست حقیقت هستند. وقتی اینها را دیدم چند ویژگی‌شان برایم مشهود بود: اول اینکه آدم‌های بسیار جذابی هستند. آدم‌های زیبارو و راسخی بودند. زیبایی اینها برایم بسیار جذاب بود. طوری که احساس می‌کردم که این آدم‌ها، اصلاً متعلق به زمین نیستند و مثل اینکه از جای دیگر آمده‌اند. بعدها که این برنامه در حال ضبط بود، حسین بهزاد به من گفت: مژده‌ای به تو می‌دهم و آن اینکه در کتاب "الزام الناصب" روایتی پیدا کرده‌ام از امام صادق در مورد مردم جنوب لبنان که حضرت فرمودند: آنان، شیعیان حقیقی ما هستند. آنان، یاران و برادران ما هستند. قلب ایشان برای ما نرم است و برای دشمنان ما بسیار سخت ... مرده و زنده آنان، آمرزیده است. آنان محرومانند. در میان آنان مردان منتظر فرج ما وجود دارد و خداوند منتظران را دوست دارد. همین روایت را در سه قسمت آخر «عصر انتظار» آوردم و می‌خواستم بگویم آخر خط اینانی هستند که پیام امام خمینی را گرفته‌اند و به‌گونه‌ای در مقابل دشمن ایستادند که زبانزد شده‌اند. دل حزب‌الله لبنان به مردم ایران گرم است. هرچقدر ما بد باشیم همین که

حکومت اسلامی پابرجا شد، خودش خیلی مهم است. به همین دلیل امام فرمود که حفظ حکومت اسلامی از نماز واجب‌تر است. معنی این حرف را من در لبنان فهمیدم، با این که هیچ خبرنگاری از ایران تا به حال نرفته بود، ما را به غارهای خودشان دعوت کردند. پادگانی واقع در وسط کوه. تا دندان مسلح بودند. عرفان واقعی را آنجا می‌توانستید ببینید. به من اجازه تصویر گرفتن ندادند، ولی درک می‌کنید که انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرده و تا غارهای مقاومت در مرز فلسطین اشغالی نفوذ کرده است. جالب است که بدانید هیچ نیرویی تا به حال مانند مقاومت اسلامی، اسرائیل را به زانو در نیاورده است. به همین دلیل در جنگ ۱۶ روزه، بهار سال ۱۹۹۶، برای اولین بار اسرائیل پیشنهاد آتش بس کرد. در واقع اسرائیل برای آتش بس التماس کرد. حزب‌الله اسرائیل را به ستوه آورده است. حالا این چه فرهنگی است؟! فرهنگ انقلاب اسلامی داخل آن غارهاست. عکس‌های امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای، شهیدای لبنان، سید عباس موسوی، شیخ راغب حرب را من آنجا دیدم. جنس این بچه‌ها، ناب است. اینان اهل بهشت هستند، فرهنگ اهل بیت، فرهنگ جهاد، فرهنگ حقیقت به آنان منتقل شده است. کار امام این بود که فرهنگ اهل بیت را به‌روز کرد و گفت امروز اگر کسی بخواهد مسلمان باشد و فرهنگ اهل بیت را داشته باشد باید چگونه باشد. خدمت بزرگ امام خمینی به تاریخ و به اسلام همین بود. باین همه، جنبه مضحک قضیه این است که برنامه من زمانی پخش می‌شود که هم‌زمان، در کانال‌های دیگر تلویزیون ما، برنامه‌هایی سراپا ابتذال را پخش می‌کنند. به همین دلیل، خیلی‌ها هنوز هم مجموعه «عصر انتظار» را ندیده‌اند.





# انقلاب اسلامی را تنها راه رسیدن به حقیقت می‌دانست

بخشی از سخنرانی آیت‌الله قائم مقامی استاد حوزه و دانشگاه در نشست «راز رسانه به روایت آقای نادر» در غرفه انجمن کتابفروشان جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی

ما این بود که مختصات هنر انقلابی چیست و چگونه باید باشد. طی این ۴۰ سال دوستی که با آقای طالب‌زاده داشتیم صحبت‌های ما پیرامون انقلاب بود. انقلاب به عنوان یک پدیده فوق شگفت‌آور که انسان را وارد عصر فرامدرن می‌کند. واقعا انقلاب مصداق پست مدرن واقعی است. انقلاب اسلامی و چیزی که بعد از آن می‌آید. طالب‌زاده کسی بود که هر چه بیشتر جلو می‌آمدیم عشقش به انقلاب بیشتر می‌شد. حالش خوش تر می‌شد. بگذریم از جفاهای قضایی که به ایشان شد. ولی این جفا کوچک‌ترین اثری در روح و روان طالب‌زاده نداشت. چون او حقیقت را با شهود دریافته بود. طالب‌زاده در جنگ به صورت شهودی حقیقت را درک کرده بود و همان طور هم مستند می‌ساخت. خبرنگار شریک در صحنه بود و فقط تماشاچی واقعه نبود. در هنر غربی به این سبکی که ایشان در پیش گرفته بود سینمای اشرافی می‌گویند.

طالب‌زاده، انقلاب اسلامی و هنر متعهد به آن را ژانری کنار بقیه ژانرها نمی‌دید. بلکه آن را تنها صراط مستقیم می‌دانست. او انسان دوره فرامدرنیته و انسان عصر ظهور بود و در این راستا اندیشه‌ورزی می‌کرد. هنرمند بود ولی شأن او اجل از این است که او را فقط یک هنرمند ببینیم. درکنار هنرمندی، حکیم هم بود. اندیشمند بود. عارف بود. مجاهد بود. او یار ولایت بود. مرحوم طالب‌زاده و شهید سلیمانی، دو عزیز هر دو دلباخته انقلاب و حکومت اسلامی بودند. هر دو اهل حکمت و عرفان بودند. به تعبیر من طالب‌زاده، حاج قاسم عرصه فرهنگ و هنر بود و حاج قاسم، طالب‌زاده عرصه جهاد مسلحانه بود و در نهایت هر دو در عراق ترور شدند.

من اواخر دهه چهل بود که وارد حوزه طلبگی شدم و تا قبل از آن در عالم هنر از جمله هنر مدرن سیر می‌کردم. در آن زمان برای من مشخص بود که دوران سیطره غرب به اتمام رسیده و عصر مدرنیسم در راه است و اغلب روشنفکران در فضای پست مدرن سیر می‌کردند و نسبت به غرب نگاه انتقادی داشتند و معتقد بودند دوره در پیش رو باید مبتنی بر معنویت و خدا و دین باشد. اما وقتی انقلاب محقق شد و به عنوان مصداقی بروز و ظهور یافت، گفتند نه! این آن چیزی نیست که ما می‌خواستیم اما کسانی هم مثل مرحوم طالب‌زاده وقتی انقلاب را دیدند مصداق آن را تایید کردند.

طالب‌زاده در غرب زندگی کرده بود و در آن فضا در جست و جوی حقیقت بود. حقیقت به معنای ضد دروغ و ضد باطل. در آن جا ادبیات می‌خواند. سینما می‌خواند، هنر می‌خواند. طالب‌زاده از یک جهت با روشنفکرانی که سرآمد غرب بودند؛ شباهت دارد و از یک جهت شباهت ندارد. شباهتش از این جهت است که مصداق حقیقت و فضیلت و زیبایی را غرب می‌داند و عدم شباهتش از این جهت است که مانند هنرمندان و روشنفکران پست مدرن قبل از انقلاب، منتقد غرب نبود. این نکته مهمی است. یعنی در غرب زندگی می‌کند، مصداق حقایق را غرب می‌داند، منتقد غرب هم نبوده است. اما وقتی انقلاب می‌شود؛ وقتی منادی امام خمینی (ره) را می‌شنود بلافاصله به ایران هجرت کرد و به جریان انقلاب پیوست. پیوستنی که شرحی عجیب دارد.

من به واسطه آشنایی که قبل از انقلاب با هنر داشتیم، با وقوع انقلاب به عنوان مشاور با دوستان اهل هنر گفت‌وگو و حشر و نشر داشتیم. در ابتدای انقلاب بیشتر موضوع مباحث



## زوج مبارز

گفت‌وگو با زینب مهنا همسر مرحوم طالبزاده / مصاحبه، ترجمه و تدوین: نرجس سیاحی

وقت مناسبی نبود برای دیدار با کسی که سوگوار و داغدار از دست دادن کسی است که نه تنها برایش همسر بود، بلکه استاد و راهنمای زندگی‌اش هم بود. با این حال، زینب مهنا به گرمی از ما استقبال کرد و به گفت‌وگو نشست. او از زندگی با مردی می‌گوید که سراسر زندگی دو نفره‌شان به مبارزه گذشت.

و آمریکارای ترک کرد. گفته بود: «می‌خواهم به ایران بروم و به جمهوری اسلامی خدمت کنم.» نادر ۴ سال از عمرش را در جنگ تحمیلی ایران و عراق بود و در آن جا فیلم‌های مستند بسیاری تولید کرد. به وطن و کشورش خدمت کرد و یک سرباز برای جمهوری اسلامی بود. متأسفانه اموال و املاک پدر و مادرش مصادره شد، اما نادر هیچ وقت علنی درباره اموال و املاکش صحبت نکرد. چون نمی‌خواست از صحبت‌هایش بر علیه جمهوری اسلامی و ستاد فرماندهی امام سواستفاده کنند.

• شنیدم که از امارات تبعید شدید، لطفاً علتش را توضیح بدهید.  
از طریق مهدی نصیری و کنسولگری ایران در دبی، مجله‌ای انگلیسی به اسم «باران» تأسیس کرده بودیم در مورد ادیان اسلام و مسیح و یهود. من مسئول هیئت تحریریه بودم. مجله به خارج امارات هم ارسال می‌شد. سال ۲۰۰۹ استاد دانشگاه بودم که روزی وسط کلاس، نیروهای اطلاعات امنیتی CID، من را برای بازجویی بردند. درباره مجله بازجویی کردند و پرسیدند: «چه هدفی داری و چه کار می‌کنی؟» گفتیم: «مجاز مجله را از دانشگاه الشارجه گرفتیم و به عنوان یک استاد حق دارم که مجله بخوانم و بنویسم. هیچ کار غیرقانونی انجام نداده‌ام. مجله سیاسی نبود و بر ارتباط انسانی بین ادیان و بشریت تأکید داشت. در آن دستگاه امنیتی تنها زنی بودم که بازجویی شدم. تهمت زده بودند که از «خلائه النائمة»

• لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید.

زینب مهنا هستم اهل لبنان. در یک اتفاق در دانشگاه شارجه با نادر طالبزاده آشنا شدم. بعد شرایط ازدواج مهیا شد و با هم ازدواج کردیم و کنار هم فعالیت داشتیم. رابطه ما خیلی خاص بود و با رابطه سنتی زن‌شویی زن و شوهرهای دیگر متفاوت. نادر دغدغه‌هاش بزرگ بود. نادر نمی‌تونست شب بخوابد. ساعت ۲ شب بیدار می‌شد و بهم می‌گفت: «یا لاینا پاشو پاشو.» بهش می‌گفتم: «چی شده؟» می‌گفت: «اخبار و نشست fox cmn رو باید ببینیم. کاغذاتو بیار و شروع به نوشتن کن.» وقتی که مردم همه خواب بودند، بیدار می‌شد و فکر می‌کرد و برنامه‌ریزی. پلان می‌بست که فردا می‌خواهد چه کار کند. همیشه بهم می‌گفت: «وقتی برای خواب نیست. وقتی برای هدر دادنش با همدیگر نداریم. وقتی نداریم که بخوابیم تلف کنیم.» نادر یک کلمه‌ای داشت همیشه: «the time»، زمان. بهم می‌گفت: «زینا زمان خیلی مهمه و اون دنیا سر همین وقت و زمان مورد حساب قرار می‌گیریم.» بعدش می‌نشست و نماز شبش را می‌خواند. هر شب نماز شب می‌خوند.

• دیدگاه حاج نادر درباره انقلاب چه بود و جایگاه خودش را کجای عرصه انقلاب می‌دید؟

با دوستانش دور هم نشسته بودند که عکس امام خمینی را در تلویزیون دیده بود. از شخصیت امام شگفت زده شده بود



دلایل مختلفی داشت. اول از همه اینکه شاهد و حاضر در همه کارهایش بودم و گزارش و نکته‌ها را برایش می‌نوشتم. تقریباً نقش منشی و دستیار نادر بودم. مسائل خاصی در کار وجود داشت که فقط من مطلع بودم، چون اعتماد صد در صدی به من داشت.

نادر به عنوان اولین هنرمند و کارگردان و نماد فرهنگی جهانی در لیست SDGT رفت. من هم به عنوان تنها زن در جهان در لیست SDGT هستم. یعنی رنج و عذاب و فداکاری من و نادر با هم یکی بود.

• حاج نادر اکثر جلسات کاری را در منزل برگزار می‌کردند، دلیلش را توضیح می‌دهید؟

بسیار مهمان‌نواز بود. می‌گفت: «بیا برایشان از غذاهای لبنانی درست کن.» شغل نادر، شادی و خوشحالی نادر بود. برای همین همیشه با ذوق به بقیه می‌گفت: «بیا اینجاست، اینجا خونمه. بیا، خونمه دفتر منه.» حتی برنامه «نادر شو» را در منزل ساخت. مسئولین قدر نادر را نمی‌دانستند و ما هم پولی نداشتیم که دفتر جداگانه داشته باشیم. بعد از شهادت نادر طالب‌زاده بعضی‌ها می‌خواستند دفتری برای نادر تاسیس کنند که گفتم: «خیلی خوب است، البته که میراث نادر باید ادامه پیدا کند. اما خیلی دیر آمدید.»

• چه خاطره‌ای از جشنواره عمار دارید؟

امکان نداشت یک نفر ایده و فکر جدیدی داشته باشد و نادر هیجان زده و ذوق زده نشود. خیلی برای کار و نوآوری‌های جوانان اشتیاق داشت. مصداق بارز این موضوع هم جشنواره عمار است. امید زیادی به جوان‌ها داشت و عمار است. امید زیادی به جوان‌ها داشت و برای خیلی از جوان‌ها مانند پدر معنوی بود. نادر می‌گفت: «با جوان‌ها مثل بچه‌های خودت رفتار کن.» با این‌که این جوانان برای خودشان مردی بودند، اما احساس ما به آن‌ها مانند پدر و مادر به فرزند بود. جوان‌ها هم این را می‌دانستند.

فیلم‌ها را در منزل ارزیابی می‌کرد و نکاتش را می‌نوشت و به مستندساز تحویل می‌داد. این کار را برای همه جوان‌ها انجام می‌داد. یک فیلم و دو فیلم که نبود، چندین مستند و فیلم



زندگی کاملاً مرفه و لاکچری داشتیم. اما بعد از آشنایی با نادر، زندگی‌ام تغییر کرد. نادر آگاهم کرد و حقیقت زندگی‌ام را نشانم داد



امکان نداشت یک نفر ایده و فکر جدیدی داشته باشد و نادر هیجان زده و ذوق زده نشود. خیلی برای کار و نوآوری‌های جوانان اشتیاق داشت. مصداق بارز این موضوع هم جشنواره عمار است. امید زیادی به جوان‌ها داشت و برای خیلی از جوان‌ها مانند پدر معنوی بود.

(sleeper cell یا هسته تروریستی) یعنی از نیروهای مخفی حزب‌الله.

به دو دلیل تبعید شدم. خانه پدرم در لبنان بعد از حمله اسرائیل در سال ۲۰۰۶ خراب شده بود. برای تعمیر منزل پدرم پول می‌فرستادم. دستگاه امنیتی فکر کرده بود برای کمک به حزب‌الله پول می‌فرستم که صحت نداشت. دلیل دوم رابطه من با نادر بود. ما ازدواج کرده بودیم و نادر به امارات و لبنان می‌آمد. همیشه آمریکایی‌ها او را زیر نظر داشتند و همه چشم‌ها روی نادر بود. علاوه بر این‌ها نادر تولید برنامه راز را در ایران آغاز کرده بود. خلاصه تمام اموال در امارات مصادره شد. وقتی به لبنان رسیدم، نادر را در جریان اتفاقات قرار دادم. نادر هم گفت: «بیا ایران و اینجا زندگی کن.» سال ۲۰۰۹-۲۰۱۰، حدوداً یک سال بعد از ازدواج، زندگی‌مان را در ایران شروع کردیم.

• فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی‌تان بعد از ازدواج با استاد نادر طالب‌زاده چه وضعیتی پیدا کرد؟

قبل از ازدواج، بیشتر وقتم در گشتن مراکز خرید مختلف و استادی دانشگاه و زندگی با کلاس می‌گذشت. زندگی کاملاً مرفه و لاکچری داشتیم. اما بعد از آشنایی با نادر، زندگی‌ام تغییر کرد. نادر آگاهم کرد و حقیقت زندگی‌ام را نشانم داد. وقتی به ایران آمدم، نادر کنفرانسی به نام هالیوودیسیم که بعداً به افق نو تغییر کرد، برگزار کرده بود. آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، روس‌ها و آفریقایی‌ها را دعوت می‌کردیم تا پُل فرهنگی و علمی بین جمهوری اسلامی ایران و جهان برقرار کنیم. بعضی از مدعوین کارمندان سابق CIA یا مسئولین رسمی سابق پنتاگون بودند که بر علیه سیاست‌های غلط و ظلم‌های کشورشان ایستاده بودند. در کنفرانس افق نو و حتی برنامه‌های راز و عصر و... ارتباط و دعوت از مهمان‌ها برعهده من بود.

در همه کنفرانس‌ها، کنارش بودم. چون من از مؤسسه کنفرانس‌های خارجی بودم. بحث و گفت‌وگو و دعوت از میهمانان با من بود و با کمک نادر دعوت‌ها را تنظیم می‌کردیم. اغلب نشست‌هایی که با مسئولین داشت، ۹۰ درصدشان را همراه نادر بودم. این همراهی‌ها



برای جشنواره ارسال شده بود. قبل از ارسال برای جشنواره و مسابقات، جوان‌ها آثارشان را برای نادر می‌آوردند که ارزیابی کند. بعد برای داوری ارسال می‌کردند. با این‌که وظیفه نادر نبود اما برای این کار خیلی وقت می‌گذاشت.

در زندگی ام کسی را مثل نادر ندیدم که این قدر در کارش ذوب شده باشد، آن هم برای مردم نه برای خودش. نادر این کارها را وظیفه شرعی خودش می‌دانست. گاهی در خیابان راه می‌رفتیم و نادر خیلی خسته بود. در همان وضعیت بعضی‌ها برای عکس و سلفی و سوال پرسیدن از نادر می‌آمدند ولی هیچ وقت به درخواستشان نه نمی‌گفت. حرف‌های مردم را می‌شنید حتی اگر نمی‌توانست مشکلاتشان را حل کند. قلب بزرگی داشت و عالم و آدم‌ها را درک می‌کرد. حتی زمانی که در بیمارستان بود، از حال و وضعیت و حقوق پرستارها سوال می‌پرسید و هر پرستار از وضعیتش برای نادر توضیح می‌داد. من به نادر می‌گفتم: «نادر تو رو خدا یک خرده به سلامتیت فکر کن.» نادر می‌گفت: «نمی‌توانم، ما جمهوری اسلامی هستیم و باید عدالت برای همه باشد.» غصه کل کشور و امت اسلامی را به دوش می‌کشید.

#### • زندگی مشترک تان چطور بود؟

زندگی مشترک سرشار بود از احترام متقابل، عشق متقابل، زندگی برای خدا و مسیر واحدی که هر دو به آن اعتقاد داشتیم. من و نادر همیشه با هم دیگر صحبت می‌کردیم. حتی زمانی که در بیمارستان بود. ۲۵ روز و ۲۵ شب کنار نادر بودم. با آن وضعیت و حال بدی که داشت؛ وقتی می‌دید که خسته‌ام، این قدر شوخی می‌کرد تا من خنده‌ام می‌گرفت.

از وقتی ازدواج کردیم تا الان در آپارتمان استیجاری زندگی کرده‌ایم. نادر برای جمهوری اسلامی، افکارش، کنفرانس‌ها و... هزینه می‌کرد. حتی پول بلیط بعضی مهمان‌ها را خودمان پرداخت می‌کردیم. نادر مظلوم بود و همیشه در برابر بی‌مهری‌ها و تهمت‌ها سکوت می‌کرد. ناراحتی‌ها را در دلش پنهان نگه داشت. مظلوم زندگی کرد و مظلوم هم به شهادت رسید.



در زندگی ام کسی را  
مثل نادر ندیدم که  
این قدر در کارش  
ذوب شده باشد،  
آن هم برای مردم نه  
برای خودش. نادر  
این کارها را وظیفه  
شرعی خودش  
می‌دانست.



دوگین گفت:  
«نه، نادر توو  
اسلام را ترک  
نکرد. او با حضرت  
مهدی (عج)  
برمی‌گردد. من با  
نادر قبلاً درباره  
دوران ظهور  
صحبت کرده  
بودیم و نادر گفته  
بود که من از  
مرگ نمی‌ترسم  
و با حضرت  
مهدی (عج)  
برمی‌گردم.» از برکت  
نادر یک مسیحی  
ارتدوکس حقیقت  
ظهور را دیده و  
فهمیده بود.

• فرمودید شهید! چرا حاج نادر را شهید می‌دانید؟  
ما در عراق بودیم که مامورهای MSA، چمدان‌های ما را بردند. تماس گرفتند و گفتند: «می‌دانیم شما کجا هستید. بیاید حرم حضرت ابوالفضل العباس و وسایل‌تان را ببرید.» لباس‌ها مسموم شده بود ولی ما نمی‌دانستیم. نادر لباس را پوشید و ترور بیولوژیکی شد. وقتی به ایران رسیدیم، ریه‌های نادر خون‌ریزی کرد. مسئولین لپ‌تاپم را بررسی کردند و سرقت اطلاعات توسط MSA تایید شد. تمام دلایل و گزارش‌های حادثه‌ای که برای نادر رخ داد، موجود بود. شاهد هم داشتیم اما شکایت ما سرانجام نداشت. نادر مرد بسیار با کمالات و سرشار از ادب و احترام بود. همه او را دوست داشتند. درک و فهم عمیقی نسبت به دین اسلام داشت، به ظهور امام زمان (عج) ایمان داشت و آن را با اغلب خارجی‌ها به اشتراک می‌گذاشت. مصداق بارز این مسئله مکالمه دو روز قبل من با پروفسور الکساندر دوگین است. الکساندر دوگین فیلسوفی روسی است که بسیار شخصیت مهمی دارد. تماس گرفته بود و گفتم: «دیدی نادر چطور ترکم کرد، ایران را ترک کرد، دغدغه‌هایش نسبت به دین اسلام را رها کرد و رفت از این دنیا.» دوگین گفت: «نه، نادر تو و اسلام را ترک نکرد. او با حضرت مهدی (عج) برمی‌گردد. من با نادر قبلاً درباره دوران ظهور صحبت کرده بودیم و نادر گفته بود که من از مرگ نمی‌ترسم و با حضرت مهدی (عج) برمی‌گردم.» از برکت نادر یک مسیحی ارتدوکس حقیقت ظهور را دیده و فهمیده بود.

#### • حرف آخر...

پیامی به زنان ایران و زنان جهان اسلام دارم. ان‌شالله به مرحله‌ای از زندگی مشترک با همسران‌شان برسند که من با نادر رسیدم. یعنی در هم حل شدن، نه فقط در هم حل شدن عاطفی؛ بلکه در هم حل شدن در هدف، مسیر و فکر. همان‌طور که فاطمه زهرا (س) در کنار امام علی (ع) ایستاد. همان‌طور که خدیجه کبری (س) در کنار پیامبر (ص) ایستادگی کرد. این‌ها اوج در هم حل شدن و در هم ذوب شدن و فداکاری است.



# باسرودخوان جنگ

داستان تولد گروه فیلم‌سازی جهاد سازندگی و ساخت مستند «والعصر»

## ● تشکیل ستاد پشتیبانی جنگ جهاد

نیروهای جهاد سازندگی که قبل از جنگ مشغول محرومیت‌زدایی در سراسر کشور بودند، با آغاز جنگ به سرعت به کمک جبهه آمدند. ستاد پشتیبانی جنگ ابتدا در اهواز راه‌اندازی شد. مدتی بعد، ستاد مرکزی پشتیبانی در میدان انقلاب تهران راه افتاد که چهار ستاد را تحت پوشش داشت؛ در کردستان ستاد حمزه سید شهدا، در غرب ستاد نجف، در جنوب ستاد کربلا و در بوشهر ستاد نوح. مسئول واحد تبلیغات ستاد مرکزی، آقای سید حسین قاضی‌زاده هاشمی بود. آن زمان این واحد در زمینه‌های مختلف خطاطی، تابلونویسی، تکثیر فیلم‌های سینمایی مجاز و... فعالیت می‌کرد اما واحد فیلم‌سازی نداشت. برای راه‌اندازی واحد تولید فیلم، به دنبال نیروی متخصصی بودند که به این منظور توسط بهرام درولی به آقای قاضی‌زاده هاشمی معرفی شدم. یک روز بعد از تماس، در میدان انقلاب تهران خدمتشان رسیدم. از کمبودهای ثبت وقایع جهاد در جنگ و نیز از خلاءهای واحد فیلم‌سازی گفت. سه روز بعد به همراه

یک تیم سه نفره برای ارزیابی نیازها و تجهیزات به ستادهای چهارگانه سر زدیم. نهایتاً واحد تولید فیلم را با کمترین امکانات فنی راه‌اندازی کردیم. برای شروع کار فیلم‌سازی از مناطق جنگی و فعالیت‌های جهاد در جنگ، مدتی نیروهای موجود در ستاد کمک رساندند؛ آقایان محمد حسینی، زنده‌یاد علی ملاجانی، شهید ناصر قبادی و علی بلوکی.



تقی یازلو

فیلم‌نامه‌نویس، تهیه‌کننده، کارگردان سینما و تلویزیون

## ● تجهیز واحد تولید فیلم

با مجوز آقای قاضی‌زاده، قرار شد از شرکتی واردکننده به نام فجر ایران سه دستگاه دوربین ۱۶ میلی‌متری Bolex خریداری کنیم. به اتفاق محمد حسینی که فیلمبرداری ۱۶ میلی‌متری می‌کرد و علی ملاجانی، برای تحویل دوربین‌ها مراجعه کردیم. متأسفانه بست دوربین‌ها ناقص و غیر قابل استفاده بود؛ یکی باتری نداشت، دیگری کاست. منصرف شدیم و تلاش کردیم تا از جای دیگری دوربین تهیه کنیم. در این بین داریوش طلائی به جمع ما پیوست. او هم فیلم‌بردار بود اما دستگاه



فیلم برداری Betamax او هم برای ثبت وقایع عظیم جنگ کافی نبود.

زمستان ۶۲، مهندس غروی مدیر روابط عمومی ستاد مرکزی، فردی را به واحد ما معرفی کرد. می‌گفت: «یکی از رانندگان بولدوزر، مراجعه کرده و ادعا می‌کند تحصیل کرده رسته سینما از آمریکا است و فیلم برداری بلد است! قبلا در عملیات دستش مجروح شده و الان دنبال گروه فیلم برداری است.»

طبق روال، برای تست فیلم برداری و آشنایی دعوتش کردم. در اولین برخورد متوجه تواضع و حرفه‌ای بودنش شدم و بلافاصله به مهندس گفتم: «ظاهرا او باید از من تست بگیرد!» و این طور با نادر طالبزاده خیلی زود چفت شدیم.

بعدا خودش برایم تعریف کرد که اوایل، برای حضور در جبهه به جهاد سازندگی مراجعه کرده بود. آن زمان ولی واحد فیلم برداری هنوز راه اندازی نشده بود. به او گفته بودند: «الان راننده بولدوزر نیاز داریم!» و این طور حاج اصغر پیلهوریان که مسئول آموزش نیروهای مردمی جهاد بود؛ او را برای آموزش لودر به موسیان دعوت کرده بود. بعد آموزش به به عنوان راننده بولدوزر به جمع بچه‌های دامغان، در ستاد حمزه سیدالشهدا پیوسته بود. در طی عملیات والفجر ۴ در منطقه پنجویں دستش مجروح شد.

با راهنمایی محمد حسینی، با دوست قدیمی‌اش که در کار خرید و فروش تجهیزات فیلم برداری بود آشنا شدیم. برای خرید وسایل به سلیمان راستکار مراجعه کردیم. نادر دغدغه داشت که برای ثبت وقایع جنگ، دوربین خوبی تهیه کنیم که کارها ماندگار باشد. تجربه حرفه‌ای نادر به کمک ما آمد و سراغ دوربین ۳۵ میلی متری را گرفتیم. مابقی ابزار و ملزومات را هم تحویل گرفتیم. آقای درستکار در ادامه به قول خودش پیشنهاد دو شاهکار دیگر هم داد؛ لنز ۲۵-۲۵۰ آنزینیوی فرانسوی و یک لنز ۱۰ واید (Wide) مدل zise. این دو برای کار ما در منطقه بسیار کاربردی بود! پس از تحویل

کلیه وسایل فیلم برداری و صدا برداری، به ما گفت این‌ها وسایل استودیوی بیک ایمان وردی (۲) است. بازیگر فیلم‌های قبل از انقلاب! گفتم پس وسایلیش عاقبت به خیر شدند!

### ● شروع فیلم‌سازی مستند در جبهه

دو تیم، در واحد تولید فیلم تشکیل و مشغول به کار شد؛ تیم محمد حسینی که با دوربین ۱۶ میلی متری کار می‌کرد و تیم ما (من و نادر) که با دوربین ۳۵ میلی متری کار می‌کردیم. نادر در منطقه با فردی بنام ایرج جمشیدی آشنا شده بود که وی را به عنوان دستیار فیلم برداری آموزش داد.

در چندین جلسه بحث و گفت‌وگو با نادر به این نتیجه رسیدیم که چه فیلمی از جنگ بسازیم؛ جمع بندی مان این طور شد که دور از فضای گزارشی کار کنیم و «به چه کسانی در جنگ حضور دارند؟» بپردازیم. چون نادر به عنوان راننده بولدوزر، سابقه خوش حضور در کنار بچه‌های دامغان را داشت، فیلم برداری را از پنجویں، کوه‌های کانی مانگا و مناطق کردستان آغاز کردیم. بعدش به بُنه‌های (۳) رزمی بچه‌های دامغان و فعالیت‌های جهاد رسیدیم. در ادامه در والفجر ۵ در چنگوله و در عملیات والفجر ۶ در پاسگاه زید شرکت کردیم. عملیات والفجر ۶، ایذایی بود و زیر آتش سنگین نتوانستیم ضبط کنیم. عملیات سختی بود و رزمنده‌ها در میدان مین خیلی زمین‌گیر و مجروح شده بودند. صحنه عجیبی بود؛ آمبولانسی پر از مجروح و شهید در مقابل پاترول ما منفجر شد؛ عده‌ای در بازگشت از میدان مین، پا و دست قطع شده‌یشان را به دست گرفته بودند و به عقب می‌آمدند...

در نهایت به عملیات خیبر در هوالعظیم و جزایر مجنون پیوستیم. نیروهای زیادی آماده رفتن به جزایر بودند اما تنها وسیله ممکن، قایق و هلی‌کوپتر بود. حرکت و جابه‌جایی نیروها با سختی و کندی پیش می‌رفت. به این ترتیب پشتیبانی هم با مشکل روبرو بود. ما هم همراه



با نادر به این نتیجه رسیدیم که چه فیلمی از جنگ بسازیم؛ جمع بندی مان این طور شد که دور از فضای گزارشی کار کنیم و «به چه کسانی در جنگ حضور دارند؟» بپردازیم. چون نادر به عنوان راننده بولدوزر، سابقه خوش حضور در کنار بچه‌های دامغان را داشت، فیلم برداری را از پنجویں، کوه‌های کانی مانگا و مناطق کردستان آغاز کردیم.

بارگیری کرد. نادر به عنوان فیلم بردار و سهیل نصیری که صدابردار بود با تجهیزات، به سختی در اتاقک راننده جا گرفتند تا ادامه ضبط را از داخل ماشین او ضبط کنند. بازگشت رمضان عرب یارمحمدی، شوری ایجاد کرد و متعاقب آن رانندگان دیگر هم به دنبالش وارد جاده شدند. دوربین و ناگرای صدابرداری، این روایت را ضبط کرد و فصل پایانی مستند «والعصر» این طور رقم خورد. طی هفت ماه با حاج نادر، سهیل نصیری، شهید غلامرضا محمدی، جانباز ایرج جمشیدی و سهراب این مستند را ساختیم. طی فیلم برداری، من و حاج نادر و محمدی شیمیایی شدیم و ایرج جمشیدی از ناحیه سر و قفسه سینه و سهراب از ناحیه مچ دست و سر، با اصابت ترکش مجروح و جانباز شدند. در همان زمان هم مستند «والعصر» به صورت کپی ۱۶ میلی متری که قابلیت نمایش در همه شهرها و روستاها را داشته باشد؛ برای جذب نیروی مردمی و جهادی در سراسر کشور منتشر و اکران ش ۹۰۰ نسخه نیز در کشور چین برای جذب کمک های مردمی به نمایش درآمد.



در طول روز، حدود هشت نفر از رانندگان در حین عبور از جاده توسط هلیکوپترهای دشمن به شهادت رسیدند. حتی در یکی از حملات پاترول ما را هم هدف قرار دادند که با حرکت ماریپچی نجات پیدا کردیم.

نیروها با قایق به جزیره مجنون رفتیم و کنار هورالعظیم منتظر هلیکوپتر ماندیم. در جزیره مجنون هم هلی برن نیروها به سختی انجام می شد؛ از یک طرف نیروها را در جزیره پیاده می کرد و از آن طرف مجروحین و شهدا را می آورد. یک بار که هلیکوپتر برای بردن مجروحین به جزیره می آمد، با شلیک عراق آتش گرفت و به کلی سوخت. با بسته شدن خط هوانیروز، مشکل پشتیبانی و تدارکات بیشتر شد. اما در ادامه ماجرا، جهاد سازندگی دست به ابتکار بزرگی زد....

### ● جاده سید الشهداء در هورالعظیم

در سه راهی فتح بود که با فرماندهی ستاد حمزه سید الشهداء، نیروهای جهادی کامیون دار سرخط شدند. دو راننده لودر نوجوان هم بودند به نام های محمد و حسن. حسابی با نادر دوست شده بودند. از منطقه ای دیگر کامیون ها با لودر پر می شد تا خاک ها را به هور برسانند. بنا بود جاده ای خاکی در داخل هور احداث شود. جاده سیدالشهدا در صد روز به اتمام رسید اما خطرات فراوانی در کمین رانندگان بود. در شروع کار جاده سازی، خبری از حمله هوایی دشمن نبود. بعد از اطلاع دشمن از روند این پروژه، حملات هوایی شان شروع شد. از آن جا که پدافند هوایی نداشتیم، کم کم هلیکوپترهای عراقی حمله کردند و با موشک مستقیماً راننده های کامیون را هدف قرار می دادند. در طول روز، حدود هشت نفر از رانندگان در حین عبور از جاده توسط هلیکوپترهای دشمن به شهادت رسیدند. حتی در یکی از حملات پاترول ما را هم هدف قرار دادند که با حرکت ماریپچی نجات پیدا کردیم. من و نادر و سهیل نصیری با هم بودیم.

کم کم رانندگان که از نبود پدافند هوایی ناراضی بودند، اعتصاب کردند و در کار جاده، گره افتاد. عاقبت یکی از رانندگان به نام رمضان عرب یارمحمدی که اهل روستای اسداباد از توابع شاهرود بود پاپیش گذاشت. ماشینش را به قصد ادامه جاده سازی



# مسلمان

## شناسنامه‌ای نبود

گفت‌وگو با رضا برجی مستندساز و عکاس

رضا برجی آن قدر شهره است که نیازی ندارد بگوییم از معروف‌ترین مستندسازان و عکاسان انقلاب اسلامی است. او در این گفت‌وگو از دوست دیرینه‌اش حاج نادر طالب‌زاده می‌گوید، از مستند «خنجر و شقایق» و زخم سانسور بر این مستند، از تربیت نیرو و جهاد فرهنگی رفیق دیرینه‌اش.

### ● داستان خنجر و شقایق

اسفند ۶۶ بود که نادر را دیدم و گفتم داریم می‌رویم افغانستان. خیلی اشتیاق داشت بیاید ولی کاری پیش آمد و گفت: «شما این سفر رو برید ولی ان‌شالله باید به سفر با هم بریم افغانستان». بعد از برگشتن از افغانستان، دوستی ما ادامه پیدا کرد. سال ۷۰ دو ماه از جنگ بوسنی می‌گذشت. قرار بود هیئتی از ایران برود بوسنی. ما هم از طریق حوزه هنری عازم شدیم. توی هواپیما آیت‌الله جنتی، سعید قاسمی، سردار نقدی، آقای وحیدی، محمد صدری، حاج محسن، حاج احمد کوچکی، من و نادر بودیم. آقای جنتی نماینده حضرت آقا در امور بوسنی بود. یک هفته توی کرواسی بودیم. بعد از یک هفته رفتیم موستار. هیئت برگشت ولی ما سفر را ادامه دادیم. آن سفر منجر شد به ساخت مستند «خنجر و شقایق». در آن سفر نادر و محمد صدری فیلم می‌گرفتند. گفتم: «نادر لازم نیست با سه تا دوربین فیلم بگیریم، بزار من عکاسی کنم». تنها سفری که کار عکاسی کردم، بوسنی بود و سفری که سال ۷۲ رفتیم عراق.

مسلمانان موستار توی دو جبهه می‌جنگیدند، با صرب‌ها و کروات‌ها. بیشتر شهرکروات و مسلمان بودند و تعداد کمی صرب. تسبیح توی بوسنی هویت شده بود برای مسلمان‌ها. تسبیح را آویزان می‌کردند یا توی جیب‌شان می‌گذاشتند. جایی رسیدیم که مسلمان‌ها می‌خواستند بروند خط مقدم. یکی از آن‌ها گفت:

«روی پیراهنم الله اکبر بنویس». خودکار برداشتم اما جوهرش تموم می‌شد. تکانش می‌دادم که نادر گفت: «چیکار می‌کنی؟» گفتم: «گیر داده روی جیبم بنویس الله اکبر». یکی برایم مازیک آورد. بعد از چند دقیقه همه جمع شدند و گفتند برای ما هم بنویس. یکی پیراهنش را آورد، یکی دستمال و دیگری کلاه خود. من هم مشغول نوشتن الله اکبر و لاله‌الاله شدیم. نادر از این واقعه خیلی قشنگ فیلم گرفت. بعدا هم مرتضی نریشن قشنگی از این واقعه درآورد. با یکی از فرماندهان شهر موستار مصاحبه کردیم، گفت: در حکومت قبلی من رو به جرم نماز خواندن ۱۴ سال انداختن زندان». نادر می‌گفت: «همینه قصه. الان اینا آزاد شدن و غرب از همین مسلمان‌ها می‌ترسه.»

نادر فرهنگ غرب را با پوست و گوشت و استخوانش حس و دریافت کرده بود. به خاطر همین هم خیلی برنده و چکشی می‌توانست غرب را بکوبد. کسی نمی‌توانست با نادر در مورد فرهنگ غرب بحث کند. این آدم راهکارهای نفوذ به فرهنگ غرب و لایه‌های اجتماعی غرب را به راحتی می‌توانست ادراک کند، این قضیه را توی نگاه نادر در «خنجر و شقایق» می‌بینیم. نادر می‌گفت: «این‌ها اصلا جنگ بوسنی رو راه انداختن که صدای مسلمان‌های بوسنی به گوش دنیا نرسه. این جنگ برنامه‌ریزی شده است. می‌خوان خرد کنند مسلمان‌ها رو تا قدرت برنامه‌ریزی و مانور و جمع شدن رو از اینا بگیرن.»

درس می‌دادم، نادر کارگردانی و فراستی نقد سینما. ۱۴، ۱۳ نفر از بچه‌های لبنانی به مدت ۳ ماه دوره دیدند. نادر هر چه انرژی داشت، مصرف کرد. هسته اصلی شبکه المنار را همین بچه‌ها تشکیل دادند.

در مورد افغانستان همین اتفاق افتاد. بچه‌های افغانستان یک سال دوره دیدند توی باغ فردوس. بچه‌هایی که دوره دیدند و شاگرد نادر بودند؛ رفتند تلویزیون راه انداختند. بعد از این که شیخ زکراکی توی نیجریه عده زیادی را شیعه کرد، نادر می‌گفت: «می‌تونیم این‌ها رو بیاریم این‌جا و آموزش بدیم.» ولی آقایان افتادند توی یک سری روزمرگی مثل این که یادشون رفت برای چی انقلاب کردیم! نادر تا موقعی که زنده بود، می‌گفت: «بزارید باغ فردوس جنبه آموزشی حفظ بشه. بزارید بیان از کشورهای دیگه.» آن‌هایی که در این‌جا آموزش دیدند، موفق بودند. رفتند شبکه المنار را تاسیس کردند. سریال روح‌الله را ساختند که ما با همه دبدبه و کبکبه نتوانستیم بسازیم. دانشجویهای زیادی از زیر دست نادر آمدند بیرون.



**نادر می‌گفت:**

«این‌ها اصلا

جنگ بوسنی رو راه انداختن که صدای مسلون‌های بوسنی به گوش دنیا نرسه. این جنگ برنامه‌ریزی شده است. می‌خوان خرد کنند مسلمانان رو تا قدرت برنامه‌ریزی و مانور و جمع شدن روز از اینا بگیرن.»



در ایام جشنواره عمار سال گذشته نادر توی بیمارستان بستری بود. من رفتم و گفتم: «جشنواره عمار برگزار شد و خیلی هم خوب بود.» یک رضایت توام با شغفی در صورتش می‌دید که یک دهه گذشته از عمار.

### ● زخمی بربیک مستند

بعد از یک ماه و نیم کار توی بوسنی برگشتیم. محمدعلی فارسی کار را مونتاز می‌کرد. همزمان که مونتاز می‌کرد، آقا مرتضی می‌آمد و نظراتش را می‌گفت و نریشن را می‌نوشت و خواند. اسم «خنجر و شقایق» را هم آقا مرتضی گذاشت. بعدش هم جنجال‌هایی توی پخش به وجود آمد. چون صدای آقا مرتضی از تلویزیون ممنوع شده بود، صدایش را از فیلم درآوردند. فیلم میکس شده بود، همه صداها را با فیلم درآورده بودند. یک فیلم سی و پنج دقیقه‌ای شده بود یک ربع! شب پنجشنبه پخش کرده بودند به عنوان گزارش خبری خبرنگاران اعزامی صدا و سیما به بوسنی! جمعه با مهدی نصیری، حسین بهزاد، آقا مرتضی، نادر و فارسی توی دفتر سوره جمع شدیم. مطلبی نوشتیم به عنوان نامه سرگشاده. عصر شنبه نامه زده شد و بعدش آن جنجال به وجود آمد و کار کشید به مجلس. اصل فیلم را بردم برای نماینده‌های مجلس و پخش کردم. چند ماه بعد تحقیق و تقحص تصویب شد ولی به شهادت آقا مرتضی خورد. وقتی محمد هاشمی استعفا داد، آقا مرتضی شهید شده بود.

### ● مسلمان شناسنامه‌ای نبود

برای نادر مهیا بود که در غرب بماند و در آن فرهنگ بماند. نادر می‌گفت: «۱۸ سالم بود کل ایتالیا رو با موتور گشتم. می‌خواستم دنبال یک چیزی بگردم که آروم کنه. توی اسپانیا به کلیساها و مساجد مختلف رفتم. آخر سر قرارم رو در شخصیت امام پیدا کردم.» دنبال یک گمشده‌های می‌گشت که آن حضرت امام بود. با شیفتگی نسبت به شخصیت امام و بعد از فاجعه سینما رکس برگشت ایران. تیپ‌های این جواری خیلی کم چپ می‌شوند و در حوادث ریزش می‌کنند.

### ● وجوه معلمی حاج نادر

بعد از اخراج اسرائیل از جنوب لبنان، حزب‌الله بخش فرهنگی منسجم و تلویزیونی نداشت. تصمیم گرفته بودند که شبکه بزنند. شبکه هم نیرو می‌خواست. یک سری آمدند ایران برای آموزش. نادر توی باغ فردوس بود. من عکاسی



### ● می‌روم به ملاقات آقامرتضی

نادر پایه‌گذار خیلی چیزها بود، شبکه مستند، شبکه افق، اوج، جشنواره عمار و... قبل از راه‌اندازی جشنواره عمار می‌گفت: «اگه این اتفاق نیفته، جای شک هست. این اتفاق باید بیفته تا الان هم خیلی دیر شده.» در ایام جشنواره عمار سال گذشته نادر توی بیمارستان بستری بود. من رفتم و گفتم: «جشنواره عمار برگزار شد و خیلی هم خوب بود.» یک رضایت توام با شعفی در صورتش می‌دیدم که یک دهه گذشته از عمار.

یک هفته، ده روز قبل از فوتش زنگ زد و گفتم: «چطوری نادر؟» گفت: «خیلی خوبم.» گفتم: «نادر من اوضاعم... دارم می‌میرم.» گفت: «نه بابا من زودتر از تو میرم.» گفتم: «من اوضاعم خیلی بده. ۱۶ کیلو لاغر شدم.» گفت: « ۷-۶ ماه اینور اونور می‌ریم به ملاقات آقا مرتضی!» یک چیزهایی توی عالم هست و باید این‌طوری رقم بخورد. نادر که ۳۰ سال مبارزه می‌کرد با صهیونیسم باید در روز قدس ندای حضرت حق را لیبیک بگوید. نادر از ۲۰ سال پیش می‌دانست که باید نوک پیکان حملات ما به سمت اسرائیل باشد.



یکی از عجیب‌ترین رژیم‌های آپارتاید در دنیا اسرائیل و صهیونیسم جهانی است که به همه جا پنجه انداخته. برای این که بتوانیم انقلاب را حفظ کنیم باید پنجه بیندازیم توی پنجه دشمن، دقیقاً مثل کاری که نادر کرد. حتی توی مسائل اقتصاد کلان هم چند تا برنامه ساخت که ببینید صهیونیست‌ها توی همه جا پنجه می‌اندازند و دست گذاشته‌اند.

### ● پنجه در پنجه دشمن

باید موانع را از سر راه کسانی که می‌خواهند راه نادر را بروند، برداشت. چیزهایی که نیمه کاره ول شده مثل افق نو و راز. باید موانع را از جلوی جشنواره عمار بردارید. افق نو را دوباره راه بیندازید. کسی مثل نادر عمق استراتژیک جمهوری اسلامی را می‌توانست پیش ببرد. ما تا نتوانیم مسلط بشویم به زبان رسانه، نمی‌توانیم حرف انقلاب اسلامی را پیش ببریم. نادر با یک طیف وسیعی از اندیشمندان ضد صهیونیست توانسته بود ارتباط برقرار کند. ما برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی مجبوریم توی غرب بلندگو داشته باشیم. نادر حلقه اتصال غربی‌ها با اهداف عالیه انقلاب اسلامی بود. یکی از این اهداف مخالفت با نژادپرستی بود. یکی از عجیب‌ترین رژیم‌های آپارتاید در دنیا اسرائیل و صهیونیسم جهانی است که به همه جا پنجه انداخته. برای این که بتوانیم انقلاب را حفظ کنیم باید پنجه بیندازیم توی پنجه دشمن، دقیقاً مثل کاری که نادر کرد. حتی توی مسائل اقتصاد کلان هم چند تا برنامه ساخت که ببینید صهیونیست‌ها توی همه جا پنجه می‌اندازند و دست گذاشته‌اند، روزنامه‌ها دستشان است. ما مجبوریم با صهیونیسم بجنگیم. مجبور به مبارزه‌ایم در عالم.





# با "افق نو" دنبال فروپاشی اسرائیل در سطح جهانی بود



گفت و گو با دکتر غلامرضا منتظمی دبیرکات سابق در فرانسه، مدیرعامل مؤسسه  
و دبیر اجرایی کنفرانس بین‌المللی افق نو

فیلمسازی، تولید مستندهای جاودانه و ماندگار و تربیت نیروهای مستندساز و سینماگر و هنرمند متعهد بود که با دبیری جشنواره عمار به اوج رسید و شکوفا شد. این مسیر در بخش اول زندگی حاج نادر با ابتکار ارزشمند و مدیریت برادر وحید جلیلی در ایجاد ساختاری در قالب جشنواره فیلم عمار برای پرورش سینما و هنر متعهد به بار نشست.

بخش دوم زندگی حاج نادر که برگرفته از یک حکمت و بینش بسیار عمیق استراتژیک بود، با شکل‌گیری افق نو به عنوان مهمترین و تأثیرگذارترین بخش زندگی حاج نادر در سرنوشت کشور ادامه یافت. حاج نادر ۱۰ سال آخر زندگی خود را وقف مسیر افق نو کرد. او با افق نو، افقی جدید را در برابر مراکز تصمیم‌گیری کشور گشود تا برای عبور از بحران‌های زیادی که کشور درگیر آن است، بتوانند استفاده کنند. به عقیده من ایشان بینش استراتژیکی داشت که می‌توانیم با کمک آن از چالش‌های امنیتی بزرگی که کشور درگیر آن است، عبور کنیم. این وجهه حاج نادر مورد بی‌توجهی قرار گرفته است که باید به طرح‌ها و راهکارهای او در بخش دوم زندگی حاج نادر توجه و رجوع کرد. این رجوع نه برای بزرگداشت او است. بلکه برای نجات کشور است. امیدوارم دینی که جامعه هنری و رسانه‌ای ما نسبت به ایشان دارد را بتوانیم ادا کنیم و به جای تشریفات و چاپ بنر و پوستر در فکر ادای دین به این هنرمند بزرگ کشور و ادامه راه او باشیم. زیرا راه او تکمیل‌کننده پیروزی است که کشور به شدت به آن نیازمند است. او میراث ارزشمندی از خود در افق نو بجا گذاشته است که باید از آن بهره برد.

## ● افق نو: افق جدیدی از غرب

نادر طالب‌زاده افق جدیدی در غرب باز کرد. حاج نادر مانند یک فوق متخصص غرب را جراحی کرد و از میان آن همه دشمنی‌ها با جریان قدرتمند وطن‌پرست‌های آمریکایی و اروپایی در چارچوب افق نو ارتباط برقرار کرد و از کانال آن‌ها علیه اسرائیل در خود غرب استفاده کرد. این هنر حاج نادر بود اما افسوس که افق نو از وقتی که دولت روحانی به شدت با آن مقابله کرد و از برگزاری آن جلوگیری نمود. دولت دکتر رئیسی هم که یک دولت یک‌پارچه و انقلابی هست، و انتظار می‌رفت که با هدف کمک و موفقیت به طرح‌ها و برنامه‌های دولت خود از آن حمایت کند. افق نو عملاً تعطیل و به حاشیه رانده شد و هیچ جهتی پاسخ درستی به درخواست‌های حاج نادر نداد. هرچه حاج نادر در دولت دکتر رئیسی تلاش و استدلال کرد که نشان دهد طرح و استراتژی که در قالب افق نو دنبال می‌شود به نفع کشور است و راهی جز این مسیر نمی‌تواند به بحران‌سازی‌ها چالش‌های امنیتی که برای کشور ایجاد می‌کنند، کمک کند، کسی توجه نکرد. این در حالی بود که دکتر رئیسی شخصاً در زمان تولیت آستان قدس رضوی خراسان از برگزاری کنفرانس بین‌المللی افق نو حمایت کرد و حاج نادر یکی از موفق‌ترین کنفرانس‌های افق نو را در مشهد با حمایت شخص ایشان در سال ۹۷ در مشهد برگزار کرد. نادر طالب‌زاده استراتژیست بزرگ فرهنگی، رسانه‌ای و جنگ نرم بود که طرح‌هایش ناتمام ماند.

## ● زندگی نادر

زندگی حاج نادر را می‌توان به دو بخش مستقل و متفاوت از هم تقسیم کرد. بخش اول به زندگی سرشار از هنر و

## ● قدرت نرم؛ راه پیروزی نهایی

او تاکید داشت که اسرائیل و شبکه صهیونیستی، دشمن



حیاتی و وجودی ایران است و باید نابود شود. منتهی نکته کلیدی طالبزاده این بود که می‌گفت اسرائیل تنها در منطقه نیست، بخش مهم قدرت اسرائیل و شبکه صهیونیستی در غرب است. او تاکید داشت که نابودی اسرائیل در غرب هم باید در سیستم اجرایی کشور وارد شود و جزو دستور کار کشور قرار گیرد. ایشان برای دستیابی به نابودی کامل اسرائیل در غرب طرح و راهکار عملیاتی در چارچوب استفاده از قدرت نرم داشت. ایشان در حوزه‌های جنگ و قدرت نرم و طراحی عملیاتی برای نابودی اسرائیل یک استراتژیست فرهنگی و رسانه‌ای واقعی بود. اما چرا به پیروزی نهایی نرسیدیم؟ زیرا پیروزی در بخشی از جنگ، به منزله پیروزی در تمام جبهه‌های درگیری نیست. این همان حسرتی است که بر دل حاج نادر طالبزاده ماند. این درست که ایران امروز در منطقه قدرت بزرگی است اما به علت اینکه ایران در جبهه مقابله با اسرائیل در غرب کاملاً غایب است، لذا به همان میزان آسیب‌پذیر است، کما اینکه تاکنون به علت غفلت از این نکته کلیدی آسیب‌های فراوان دیده است. او از درگیری با شبکه صهیونیستی به عنوان بزرگ‌ترین جنگ تاریخی و آخرالزمانی یاد می‌کرد. معتقد بود که باید توازن میان استفاده از قدرت سخت در منطقه و استفاده از قدرت نرم در غرب برای پیروزی نهایی برقرار شود.

### ● بازی اسرائیلی و تحریم ایران

امروز پاکستان یک کشور اتمی است. اتفاقاً یک کشور اسلامی است. اسمش هم جمهوری اسلامی پاکستان است. از نظر جمعیت و منابع انسانی هم سه برابر جمعیت ایران است. پس پاکستان باید از ایران خطرناک‌تر باشد. چون پاکستان اتمی است و ایران اتمی نیست. اما چرا پاکستان به عنوان تهدید امنیتی و تهدید برای صلح جهانی در دنیا شناخته نمی‌شود. چرا پاکستان در فهرست اول اخبار دنیا نیست؟ چرا در لیست تحریم‌ها نیست؟ چرا محاصره اقتصادی علیه‌اش نیست؟ چرا طرح‌های مخوف داعش و اینها علیه او نیست؟ چرا این درگیری‌ها و جنگ‌ها را پاکستان ندارد؟ چرا ۵ قدرت جهانی برای مهار پاکستان مذاکرات هسته‌ای انجام نمی‌دهند؟ چون پاکستان به



از اینکه اسرائیل با استفاده از قدرتی که در غرب دارد، توانست ایران را که اتمی نیست به عنوان تهدید اتمی به دنیا معرفی کند و چنین تصویری را به جهان نشان دهد، آزرده و ناراحت بود. می‌گفت این یک بازی اسرائیلی است و می‌توان این بازی را به هم زد و تغییر داد.

اسرائیل کاری ندارد. هیچ کشوری در دنیا به اسرائیل کاری ندارد؛ لذا ما که به عنوان تنها کشور روی کره زمین با اسرائیل درگیر هستیم، اما اتمی نیستیم الان به جای پاکستان، غول اتمی و تهدید برای صلح و امنیت جهانی معرفی شدیم و امروز به جای اینکه پنج قدرت جهانی برای مهار و کنترل پاکستان با این کشور مذاکره کنند، با ایران مذاکره می‌کنند. شما همین میزانشن را ببینید، پنج قدرت جهانی در یک طرف با ایران به عنوان غول اتمی و تهدید اتمی برای امنیت و صلح جهانی در یک طرف مذاکره می‌کنند که کشور ما را مهار کنند. طالبزاده از این میزانشن عصبانی بود. از اینکه اسرائیل با استفاده از قدرتی که در غرب دارد، توانست ایران را که اتمی نیست به عنوان تهدید اتمی به دنیا معرفی کند و چنین تصویری را به جهان نشان دهد، آزرده و ناراحت بود. می‌گفت این یک بازی اسرائیلی است و می‌توان این بازی را به هم زد و تغییر داد. برای این ادعا راهکار و راه حل داشت. معتقد بود باید هم‌زمان با مذاکرات هسته‌ای قدرت اسرائیل را در غرب مهار کرد. او تاکید داشت، نه تنها بدون مهار اسرائیل در غرب مذاکرات به نتیجه نمی‌رسد، بلکه در هیچ حوزه‌ای کشور بدون ضربه به اسرائیل در غرب دست آوردی نخواهد داشت.

### ● بحران ساختگی

حاج نادر در غرب در تک‌تک کشورهای اروپایی و به‌ویژه در داخل آمریکا می‌گشت و اصل جنس را پیدا می‌کرد. یکی از شاهکارهای او کشف شخصیت بین‌المللی مانند گرت پورتر بود. گرت پورتر خبرنگار امنیتی و بین‌المللی و شهیر آمریکایی بود. من نمی‌دانم چه حرف‌هایی به آن‌ها می‌زد که بلافاصله عازم تهران می‌شدند. گرت پورتر و کتاب "بحران ساختگی" تمام تئوری‌ها و استراتژی‌های حاج نادر را اثبات می‌کرد. اما چه کسی در ایران این را فهمید. کتاب ارزشمند گرت پورتر به دستور حاج نادر به سرعت ترجمه شد. خبرگزاری فارس هم در ابتکار جالبی این کتاب را ترجمه کرد و با حضور گرت پورتر در خبرگزاری فارس از کتاب رونمایی کرد. اما چه کسی در ایران به آن توجه کرد؟ گرت پورتر در این کتاب چه گفت که حاج نادر به آن به عنوان سند حرف‌هایش

نو آمد بر اساس تفکر الهی دو جبهه از اسرائیل ترسیم کرد؛ یکی که در منطقه و دیگری در عرصه بین الملل و متمرکز در غرب. تلاش کردیم تا افق نو در مقابل این جریان با ابزار قدرت نرم، رسانه، هنر و سینما ایستادگی کند.

### ● رصد صهیونیست ها در جهان

ما جریان صهیونیستی را فقط در منطقه رصد نکردیم بلکه به تمام کشورهای دنیا با تمرکز بر اروپا و آمریکا نگاه کردیم؛ لذا جریان های ضد اسرائیلی گسترده ای در غرب کشف کردیم. کاشف اصلی آن گنجینه برای نظام به عنوان یکی از قدرتمندترین ابزار قدرت نرم حاج نادر بود؛ لذا باورکردنی نیست که اگر بگوییم که امروز بعد ایران و لبنان، عراق، یمن یکی از ضد اسرائیلی ترین کشورهای دنیا فرانسه است. مهم تر از آن یکی از مهم ترین جریان ضد اسرائیلی و شبکه های صهیونیستی در آمریکا فعالیت می کند. این ها همه قدرت نرم ایران است که باید استفاده کرد. حاج نادر با همه رهبران این جریان ها ارتباط برقرار کرد. او معتقد بود که با بیان جریان ها می تواند به مذاکرات هسته ای کمک کند.

### ● نبوغ نادر در جنگ نرم

در زمان جنگ کسی مثل شهید باقری یک سری طرح ها و ایده ها داد و در دو عملیات بیت المقدس و عملیات فتح المبین به ۱۶ هزار نفر اسیر گرفت. موفقیت بزرگ و تاریخی او ناشی از یک طراحی بزرگ بوده است. یک بینش استراتژیک و نبوغی پشت آن بود. این نبوغ در حاج نادر در زمینه جنگ نرم هم وجود داشت که در افق نو دیده شد. شهید باقری چه بینشی داشت. باقری یک جمله طلایی و کلیدی داشت. او می گفت «صد درصد شناسایی صد درصد پیروزی را به دنبال خواهد داشت.» چه کسی در ایران صد درصد شناخت از حوزه مقابله با شبکه صهیونیستی در غرب داشت. به جز حاج نادر کسی را نمی توان در ایران سراغ گرفت که چنین اشراف و شناختی داشته باشد. اما کسی در ایران نیامد از این شناخت و طرح ها و راهکارهای او برای پیروزی صد درصد استفاده کند.

روی آن تاکید می کرد. گرت پورتر در این کتاب می گوید که این اسرائیل بود که ایران را کاملاً ساختگی به عنوان تهدید اتمی برای صلح و امنیت جهانی در دنیا معرفی کرد و جا انداخت. مهم تر از آن گرت پورتر ثابت می کرد که این اسرائیل بود که بر اساس یک داستان ساختگی که ایران را به عنوان تهدید اتمی در جهان جا انداخته بود، توانست با استفاده از ظرفیت های غرب این تحریم ها و محاصره اقتصادی را که در طول تاریخ بی سابقه است به کشور نیست تحمیل کند. گرت پورتر بسیار هوشمندانه اسم کتاب خود را بحران ساختگی (Manufactured crisis) گذاشته بود.

حاج نادر با گرت پورتر ثابت کرد که اهمیت مبارزه با اسرائیل در جبهه غرب کمتر از جبهه منطقه نیست. اما این حسرت را حاج نادر برای همیشه با خود به آن دنیا برد. این بود که بازی مذاکرات را حاج نادر یک بازی اسرائیلی می دانست و راه حل عبور کشور را نیز برجام نمی دانست بلکه مقابله با اسرائیل در غرب به موازات انجام مذاکرات می دانست. خوب هیچ کس نیامد بپرسد مقابله با اسرائیل به موازات مذاکرات هسته ای یعنی چه؟ طرح و راهکار آن چیست؟ چه کار باید کرد؟ حاج نادر این طرح ها و راهکارها را به عنوان میراث خود بجا گذاشت. اما فکر می کنید که بعد از این مصاحبه باز کسی می آید سراغ این راهکارها را بگیرد؟

### ● مقاومت افق نو با ابزار قدرت نرم، رسانه و هنر

تقریباً ۱۵ سال قبل بود که با جمعی از بچه های انقلابی که در کشورهای خارجی زندگی و کار کرده بودند، جلسه داشتیم. یک گروه حرفه ای از تحلیل گران و فعالان منطقه ای که چندین سال در حوزه بین الملل تجربه داشتند. ما در این نشست مهندسی دقیق و راهبردی عمیقی را برای مبارزه با اسرائیل انجام دادیم. برای دسترسی به این هدف به فردی در سطح حاج نادر نیاز داشتیم که دارای بینش الهی بود. این همان دیدگاهی است که "رنه گنون" متفکر مسلمان فرانسوی بیان می کند که غرب سالیان سال است که با روی کار آمدن و شکل گیری تمدن غرب از الهام الهی دور شده است. افق



ظرافت، هنر و طراحی استاد طالب زاده را نگاه کنید که با جریان برانداز داخل آمریکا کار نمی کند بلکه با جریانی که مخالف اسرائیل و صهیونیسم است ارتباط برقرار کرده بود. در واقع کنار آمریکایی های وطن پرست ضد اسرائیل ایستاده بود. کنار اروپایی های وطن پرستی که علیه اسرائیل بودند ایستاد.



و با اینکه دولت انقلابی روی کار آمده است از افق نو خبری نشده است.

### ● وطن‌پرست‌های ضد اسرائیل در اروپا و آمریکا

ظرافت، هنر و طراحی استاد طالب‌زاده را نگاه کنید که با جریان برانداز داخل آمریکا کار نمی‌کند بلکه با جریانی که مخالف اسرائیل و صهیونیسم است ارتباط برقرار کرده بود. در واقع کنار آمریکایی‌های وطن‌پرست ضد اسرائیل ایستاده بود. کنار اروپایی‌های وطن‌پرستی که علیه اسرائیل بودند ایستاد. کنار آنهایی است که دنبال منافع ملی امنیتی آمریکا و اروپا هستند و معتقدند که منافع ملی‌شان با اهداف و منافع اسرائیل در تضاد است و اسرائیل غرب را به خطر انداخته است. این هنر است که نادر طالب‌زاده داشت که از داخل و درون آنها علیه اسرائیل کار کند.

### ● رهبری جنگ نرم

در رصد دقیق در غرب متوجه شدیم که از ۲۰۰۶ با نگرارش کتاب جنجالی لابی اسرائیل در آمریکا ظرفیت‌های ضد اسرائیلی مانند، کلیپ، مقاله، انیمیشن‌ها، کاریکاتورها و میزگردهای ضد اسرائیلی در آمریکا و اروپا گسترش یافت که امروز بیش از هر زمان دیگر افزایش یافته است. بهترین مثال آن تظاهرات گسترده‌ای بود که در ماه می سال ۲۰۲۱ در جنگ غزه به حمایت از فلسطین و ضد اسرائیل اروپا و آمریکا را در بر گرفت. این کشف حاج نادر بود که هیچ یک از این علائم جریان‌های انقلابی در داخل را با او همراه نکرد. اگر بخواهیم با یک جمله نهایی موقعیتی که حاج نادر در غرب داشت تصویر کنیم، حاج قاسم سلیمانی رهبر شکست‌ناپذیر جنگ سخت و نظامی در منطقه بود و حاج نادر طالب‌زاده کپی حاج قاسم سلیمانی در رهبری جنگ نرم، جنگ رسانه‌ای و بین‌المللی و جنگ روانی در اروپا و آمریکا بود.

### ● موساد عملیات ۱۱ سپتامبر را طراحی کرد

ما یک سری موانع داخل سیستم داریم که باید برطرف شود تا بتواند نیروهای انسانی و ظرفیت‌هایی که دارد را بازیابی کند و شرایط را به نفع کشور تغییر دهد. افق نو باید دوباره شکل بگیرد. نگاهی کنیم به صحبت‌های مدیر مطالعات استراتژیک ارتش آمریکا که برای فرماندهان نیروی دریایی آمریکا سخنرانی می‌کند. او می‌گوید که طبق ارزیابی‌های ما حادثه ۱۱ سپتامبر، عملیاتی بود که صددرصد موساد ایجاد کرده بود. او که فردی عادی یا نتونازی داخل اروپا و آمریکا نیست که این حرف را می‌زند یا یک یهودی ستیز نیست. این یعنی امروز روشن شده که اسرائیل برای ایجاد بهانه برای حمله به عراق و افغانستان، سوریه و ایران حتی حاضر شده که به آمریکا مقرر امن او است هم حمله کند. این اسرائیل است و شبکه صهیونیستی در غرب که یک پدیده خیلی خطرناک است؛ بنابراین اگر نادر طالب‌زاده برای مقابله با اسرائیل در غرب وقت گذاشت به علت کشف این ظرفیت‌ها بود که از چشم وزارت خارجه ایران پنهان مانده است.

### ● تحریم افق نو توسط دولت وقت

طالب‌زاده کاری کرد که آمریکا او و برنامه‌اش را تحریم کرد. او که نه امنیتی بود و نه نظامی پس چرا تحریم شد؟ چون رفت جایی را هدف قرارداد که محل حساس و مهم آمریکا بود و آن‌ها را به درد آورد. همین رویه باعث شد تا از اولین کارهایی که در دولت آقای روحانی صورت گرفت، تحریم افق نو بود چون با اهداف و سیاست‌های آنان در تضاد بود! عجیب بود که شبکه صهیونیستی و دولت روحانی هماهنگ و دست در دست یکدیگر با افق نو مقابله می‌کردند. در نتیجه به مهمانان ما روایت داده نشد اما حاج نادر که زیر بار این حرف‌ها نمی‌رفت این برنامه را به آن سوی مرزها برد و در لبنان برگزار کرد. الان هم تغییر خیلی خاصی رخ نداده است

# به فکر پژواک اصلی انقلاب اسلامی بود

حمید جوادی شاگرد و دستیار مرحوم طالب زاده

راحت و بدون هزینه باشد، اما هیچ وقت پا پس نکشید. به زعم برخی از ما دوران جوانی او در بهترین نقطه بود، یعنی آمریکا! اما وقتی پیام حضرت امام (ره) را شنید، همه چیز را رها کرده و وارد یک سیروسلوک شد؛ چه چیز باعث شد او زندگی در آمریکا را رها کرده و به ایران برگردد؟ وقتی همه تلاش می کردند از ایران بروند، او آمریکا بود، اما برگشت و این برگشتن او از دل سیروسلوک معنوی او به دست آمده و گوهری بود که به آن دست پیدا کرد. من از سیروسلوکی می گویم که چراغ راه حاج نادر بود و او با همین سلوک در هر شرایطی، حواسش به خیلی چیزها بود. اولویت ها را می دانست، رسالتش را بلد بود و ذره ای تردید در او و راهش وجود نداشت.

## ● کرامت انسان ها؛ اولویت حاج نادر

برخورد او با همکاران، همسایه ها، با چهره های بین المللی و غیره همه از سر کرامت انسانی بود و این بالاتر از تواضع است؛ او معتقد بود هرکسی یک آنی دارد و خود او یک آن داشت که باعث می شد حالت آهنربا داشته باشد، همه را به سمت خودش جذب کند و به آنها آرامش بدهد. چون خودش آرامش داشت، با وجود همه سختی هایی که متحمل می شد. آن قدر انسان ها و کرامت آنها برای او مهم بود که اصلاً فرقی نمی کرد چه کسی در مقابلش ایستاده، به عبارت روشن تر افراد برای او بالا و پایین و بزرگ و کوچک را هم نداشتند، حتی اگر کسی حق او را ضایع کرده بود، این مسئله را نادیده می گرفت و کرامت انسانی با آنها را هم را فراموش نمی کرد. شاگرد مرحوم طالب زاده با اشاره به اینکه حاج نادر معتقد بود انسان ها قیمت دارند و با این نگرش کرامت آنها را حفظ می کرد، اذعان کرد: بارها پیش آمده بود که حتی کودکان و نوجوانان را اکرام می کرد، به پای آنها بلند می شد، بدرقه شان

## ● در خدمت اسلام ناب محمدی و انقلاب بود

بیش از ۲۰ سال پیش حاج مسعود قندی واسطه آشنایی ما شد، البته من شهید طالب زاده را دورادور می شناختم، اما اتصال اصلی من با ایشان توسط حاج مسعود و در دفتر کاری حاج نادر اتفاق افتاد. آن موقع نمی دانستم چرا باید مسیر زندگی ام از کنار آقای طالب زاده و همکاری با ایشان بگذرد، اما بعدها که شخصیت و منش او را دیدم، برایم روشن شد چرا در کنار او قرار گرفته ام. حاج نادر طالب زاده علم و آگاهی و سیروسلوک خود را که برگرفته از جهاد با نفس و عبادت خالصانه بود، در خدمت اسلام ناب محمدی و انقلاب قرار داده بود. او خیلی بزرگ بود؛ آدمی برای اینکه بخواهد بزرگ باشد باید کارهای بزرگ کند، جهاد و از خودگذشتگی کند و حاج نادر تمام و کمال جهاد کرده بود. طالب زاده برای آرمان هایش و آنچه اعتقاد داشت، هزینه می کرد؛ هزینه معرفتی و حتی مالی از جیب خود برای تبلیغ انقلاب و اسلام، حتی اگر هیچ ارگانی پای کار نمی آمد. مرحوم طالب زاده تا آخرین لحظه حیات خود به فکر پژواک اصلی انقلاب اسلامی و اسلام ناب محمدی بود، همیشه می گفت ایران کشوری است که جامعه بین الملل اسلام ناب محمدی را به اسم آن می شناسند؛ شاید خود ایرانی ها قدر انقلاب اسلامی را ندانند، اما پژواکی که در جامعه بین الملل دارد، بسیار قوی است. شاید بهترین وصفی که بتوان برای حاج نادر به کار برد، همان تعبیر رهبر انقلاب بوده که ایشان را پرتلاش و پرتلاش خواند؛ این جمله تراز شهید طالب زاده است.

## ● در مسیر حق بودن برای او هزینه ساز بود

او در مسیری که قرار داشت خیلی سختی کشید، ضربه های بسیاری خورد و اصلاً این طور نبود که در آن مسیر بودن برایش



می‌کرد و نگاه او منحصر در مناسبات نبود؛ او فراتر از اینها را می‌دید و قدر و قیمت آدم‌ها برایش مهم بود.

او هیچ وقت اطرافیان خود را با کمبود امکانات پایین نمی‌آورد، آن‌ها را بالا می‌برد و بهترین‌ها را برایشان در نظر می‌گرفت؛ جای خوب، خوراکی خوب و امکانات خوب، اگرچه خودش به صورت میدانی همه‌جا حضور داشت.

حاج نادر انسان‌ها را ایزار نمی‌دید، همه را بالاتر از خودش می‌دانست و نگاهش معطوف به اسلام ناب محمدی و انقلاب اسلامی بود، برای همین بهترین شرایط را فراهم می‌کرد تا طرف مقابل در موقعیتی قرار گیرد تا انقلاب اسلامی را درک کند.

### ● دغدغه حاج نادر این بود که مردم بدانند مادر چه عصری زندگی می‌کنیم

دغدغه حاج نادر این بود که مردم بدانند ما در چه عصری زندگی می‌کنیم؛ نگاهش این بود که زرق و برق دنیا فریب دهنده است و چشم انسان را می‌بندد، اعتقادش این بود که شیطان می‌خواهد ما از همه چیز عبور کنیم. می‌دانست شاید خیلی از ما به اسم انقلاب اسلامی سفره خود را پر می‌کنیم و ذات آن را متوجه نمی‌شویم و با همین حالت از دنیا می‌روییم؛ اما می‌گفت اگر در این شرایط بتوانیم چشم‌هایمان را بیدار نگه داریم، از عمری که و سریع می‌گذرد، بهترین استفاده را کرده و سربلند از دنیا می‌روییم که برای خودش همین‌طور شد.

### ● وسوسه‌های دنیا او را فریب نداد و قلب آمریکا را رها کرد

توجه به حق، آگاهی به رسالتش و خود را موظف دانستن به قدم برداشتن در راه انقلاب اسلامی، باعث شد حاج نادر گمراه نشده و در مسیر حق قدم بردارد. او از جایی آمد که خیلی‌ها تلاش می‌کنند به آنجا برسند، او از قلب آمریکا به ایران آمد و برای این رسیدن هزینه هم کرد؛ او برای انتخاب خود، سیروسلوکش و جاودانه بودن هزینه کرد و به رزق اصلی‌اش رسید، برای همین اسم او همیشه جاودانه است.



**مرحوم طالب زاده تا آخرین لحظه حیات خود به فکر پژوهاک اصلی انقلاب اسلامی و اسلام ناب محمدی بود، همیشه می‌گفت ایران کشوری است که جامعه بین‌الملل اسلام ناب محمدی را به اسم آن می‌شناسند؛ شاید خود ایرانی‌ها قدر انقلاب اسلامی را ندانند، اما پژوهاکی که در جامعه بین‌الملل دارد، بسیار قوی است.**



**برنامه عصر یا راز را که داشتیم، می‌گفت ما برای این دو برنامه ماه رمضان ۳۰ گلوله داریم، باید این گلوله‌ها را درست مصرف کنیم و از همه مهم‌تر اینکه شاید تیر آخرمان باشد، محتوایی که به مردم ارائه می‌دهیم تا این حد حساس است.**

### ● ۳۰ گلوله داریم

می‌دانید ایشان چطور برای ضبط برنامه آماده می‌شد؟ مثلاً برنامه عصر یا راز را که داشتیم، می‌گفت ما برای این دو برنامه ماه رمضان ۳۰ گلوله داریم، باید این گلوله‌ها را درست مصرف کنیم و از همه مهم‌تر اینکه شاید تیر آخرمان باشد، محتوایی که به مردم ارائه می‌دهیم تا این حد حساس است. گاهی هم با وجود طی مسیر برای اجرای یک برنامه، نسبت به فضای روز آن را تغییر می‌داد. شاید خیلی از ارگان‌ها و دستگاه‌ها هزینه کلانی برای اینکه بدانند در چه نقطه‌ای قرار داریم صرف کنند، اما حاج نادر یک تنه فضای بین‌المللی رسانه‌ای را رصد می‌کرد و به روز بود.

به حدی خودسازی و کمالات او بالا بوده و در فضای حرفه‌ای علم و آگاهی‌اش گسترده بود که به تشخیص رسیده و با توجه به اینکه اخبار دنیا را می‌شنید، بهترین و درست‌ترین انتخاب‌ها را در پرداختن به موضوعات روز دنیا داشت؛ با این نگاه که اکنون باید چه باری از روی دوش مردم و انقلاب بردارد. با موقعیتی که ایشان داشت طبیعی بود که پیشنهادهایی هم برای برنامه‌سازی داشته باشد؛ مثلاً در راز فضای کاری ما سینمای هالیوود بود، اما ایشان از کنار پیشنهادهاتی که به او شده بود عبور کرد و هنر و علم و آگاهی خود را در اختیار انقلاب اسلامی قرارداد.

### ● هنر و علم و آگاهی خود را در اختیار انقلاب اسلامی قرارداد

شاگرد مرحوم طالب زاده متذکر شد: نگاهی به برنامه‌های حاج نادر نشان می‌دهد عنصر اصلی نگاه او خدمت مردم و انقلاب بود، محتوای برنامه‌سازی ایشان با افشاگری است با پرداختن به درد مردم و این مسئله هیچ وقت مورد غفلت او قرار نگرفت؛ شاید نگاه گسترده او به مسائل از اف ای تی اف، نابودی استکبار و کرونا تا پرداختن به شهادت احمد متوسلیان و معرفی برنامه‌سازان انقلاب اسلامی، بچه‌های جهادی و نیروهای بیدار شده انقلاب اسلامی در سطح دنیا ذیل این نگاه تعریف می‌شد. پراکندگی موضوعات مورد توجه او از بی‌نظمی نبود، بلکه برآمده از توجه به جریان روز بود.

با استکبار مبارزه می‌کنند.

تعبیر حاج نادر این بود که آنها یاران مهدی هستند؛ کسانی که نور انقلاب و اسلام در قلبشان تابیده و به میدان می‌آیند، می‌گفت مرد میدان‌ها بسیارند و پیاده‌روی عظیم اربعین یک گوشه از حرکت آنها است. هیچ چیز مانع و جلودارشان نیست، آنها بیدار شده‌اند، در مسیر رسیدن به سیدالشهدا علیه‌السلام آموزش می‌بینند و به رزق خود می‌رسند و این مسیر دراز بوده که برای دشمنان ما خطرناک است.

حاج نادر می‌دانست این دنیا دنیایی نیست که دودستی به آن بچسبیم، برای همین هم در سن جوانی بیدار شد؛ زندگی دنیوی را کنار گذاشت، مجاهدانه پیش آمد و نیروهای بسیاری را هم تربیت کرد، نیروهای مخلصی که هرکدام یک پایگاه شده و در مسیر حق قدم برمی‌دارند.

### ● حاج نادر هنر خود را برای اعتلای اسلام به میدان آورد

حاج نادر ابزار هنر و رسانه داشت و اتفاقاً از غرب هم آموخته بود که آنها را با آگاهی و حقیقت ممزوج کند تا در مسیر سربازی حق مبارزه کرده باشد، این مهم است که شما به یک دستاورد آموزشی برسید و آن را در مسیری که حق و حقیقت است، خرج کنید. آن هم با وجود فضایی که برای راحت کارکردن، دیده شدن و در حاشیه امن بودن دارید. حاج نادر از همه اینها برای حقانیت اسلام و انقلاب گذشت و این نگاه متعالی را در جامعه جاری کرد.

### ● او مؤثر بود، چون خلوت داشت

او شیرینی عبادت را چشیده بود، نماز شب می‌خواند و بدون وضو وارد هیچ برنامه و همایشی نمی‌شد؛ چون رابطه‌اش با خدای خودش کامل بود و این طور به کمال رسید. توسل و نگاه خاص او به مسائل معنوی چند پیام دارد؛ نخست ارتباط او با خالق که مدام خود را شارژ می‌کرد و دیگر اینکه منهای اطلاعات و مسلط بودن در فضای علمی روز دنیا، حاج نادر جریانی در درون خود راه انداخته بود که عینک و ذره بینش سمت حق می‌رفت. یعنی این رابطه به حدی قوی بود که نگاه او را شفاف کرده بود و همین باعث می‌شد بسیاری از چیزها را درک کرده و یقین کند در مسیر درست قرار دارد. بدون تردید برای من که ۲۰ و اندی سال کنار ایشان بودم واضح و مشخص بود که حاج نادر هرچه جلوتر می‌رفت پایش از زمین فاصله می‌گرفت و در اواخر روزهای عمر خود دیگر زمینی نبود، این رؤیا نیست، عین واقعیت است.

### ● معتقد بود دشمن از «انسان‌سازی» مکتب ما می‌ترسد

ایشان قبل از رفتن به کما در آخرین صحبتی که با هم داشتیم، از جریان انقلابی بیدار شده خارج از مرزهای ایران صحبت می‌کرد؛ از نوری که به قلب آزادگان جهان تابیده و بیدار می‌شوند، اعتقادش این بود که دشمنان ما از انرژی هسته‌ای و بمب اتمی نباید بترسند، می‌گفت ترس اصلی کسانی هستند که با نور انقلاب بیدار شده‌اند و هر یک نفر آنها با ۱۰ موشک برابری می‌کنند، چراکه حرف الله را می‌زنند و





# در انتظار عصر موعود

گفت‌وگو با مسعود قندی بازیگر، فیلم‌بردار،  
طراح صحنه و لباس سریال بشارت منجی



## ● افق دیدی به آینده

هنرمند را از آثارش می‌توان شناخت. آقای طالب‌زاده آثار هنری زیادی دارد که خط و مشی خاصی را دنبال می‌کند. به عنوان مثال، او مستند «جاده‌ی والعصر» را ساخت. از دیگر آثارش می‌توان به برنامه تلویزیونی «عصر» و کنفرانس بین‌المللی «افق نو» نام برد. وقتی از او درباره نام‌گذاری شبکه افق نظر خواستند؛ اسم «عصر» را پیشنهاد داد. همه این‌ها نشان دهنده افق دید اوست. حاج نادر هنرمندی بود که همواره به آینده می‌نگریست. معاشرت و ارتباط با طالب‌زاده حرکت‌زا بود اما خود او در این حرکت همواره پیش‌تاز بود.

آقای طالب‌زاده هنرمندی بود که با آوینی شباهت‌هایی داشت. وجه شبه او و شهید آوینی نگاه به آینده بود. آن‌ها هیچ‌گاه ساکن نبودند. آثارشان را که می‌نگری تو را به حرکت رو به جلو وامی‌دارد. طالب‌زاده فیلمی ساخت که داستانش مربوط به دو هزار سال قبل و درباره حضرت عیسی (ع) است اما نام این فیلم را بشارت منجی گذاشت. این نشان دهنده همان آینده‌نگریست. آینده‌ای که متعلق به منجی آخرالزمان است.

## ● مصداق آیات الهی

خداوند در قرآن خطاب به مسلمین می‌فرماید: «و سَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ» و «سَابِقُوا إِلَيَّ

مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ». اما مصداق این آیات چه کسانی هستند؟ در کجا باید سرعت گرفت؟ سبقت گرفت؟ آن چه مسلم است سرعت در سکون و با یک جا نشستن اتفاق نمی‌افتد. باید ابتدا در مسیر و جاده‌ای حرکت کرد اما نکته مهم‌تر این است از کجا به کجا؟ مقصد کجاست. طالب‌زاده مصداق این آیه است. او در آمریکا همه چیز داشت و همه را رها کرد و به ایران آمد. در این جا هم اموال و سرمایه‌اش را از دست داد اما ذره‌ای خدشه و خلل در کار و هدفش ایجاد نشد. او و آوینی مصداق این آیه‌اند؛ زیرا نگاه به آینده پیش‌ران است. بهترین تعریف برای طالب‌زاده همین است؛ او مصداق سارعوا و سابقوا است.

## ● نگاه جهانی داشت

حاج نادر در حرکتش ثابت قدم و سنگلاخ جاده او را متوقف نمی‌کرد. وقتی کنفرانس افق نور راه‌اندازی کرد؛ ابتدا به تلویزیون، وزارت خارجه و سایر ارگان‌های مدعی در حوزه فرهنگ پیشنهاد همکاری داد اما هیچ یک نپذیرفتند. ناامید نشد و کار را رها نکرد حتی به قیمت آن‌که برنامه را در لبنان برگزار کند. مدعوین این کنفرانس افرادی بودند که دغدغه نجات جوامع و نوع بشر را داشتند. نگاه حاج نادر نگاه جهانی بود. او برای فعالیت، محدود به ایران نشد همان‌طور که انقلاب به ایران محدود نشد.



حاج نادر در  
حرکتش ثابت قدم  
و سنگلاخ جاده او  
را متوقف نمی‌کرد.  
وقتی کنفرانس افق  
نور راه‌اندازی کرد؛  
ابتدا به تلویزیون،  
وزارت خارجه و  
سایر ارگان‌های  
مدعی در حوزه  
فرهنگ پیشنهاد  
همکاری داد اما هیچ  
یک نپذیرفتند.





# دل‌بسته‌ی افق‌نو انقلاب‌اسلامی

گفت وگو با غلامرضا آقاسی

فرزند شاعر شوریده و شهید مرحوم محمدرضا آقاسی، در این گفت‌وگو ابعادی از زندگی و فکر طالب‌زاده را پیش روی ما قرار می‌دهد. ابعادی که بین شهید آوینی، محمدرضا آقاسی و نادر طالب‌زاده مشترک بود. انسان‌هایی که با انقلاب دچار تحول شدند و جهان فکری‌شان محدود به هیچ مرز و محدوده‌ای نبود.

## ● جنگی بدون مرز

طالب‌زاده و شهید آوینی و آقاسی هر سه دنباله‌روی حاج احمد متوسلیان بودند. همان‌طور که او در جنگ پیشرو بود، این‌ها هم در فضای فرهنگ جلودار یا به قول هنرمندان آونگ‌دار بودند. مثلاً حاج نادر می‌تواند فیلم‌های سینمایی و درام و این جور چیزها بسازد. خیلی ساده است کسی که با آن دکور و دیالوگ‌های خاص کار تاریخی کرده، می‌تواند اجتماعی هم کار کند. چرا نمی‌کند؟ آوینی هم همین‌طور. محمدرضا آقاسی هم می‌توانست آلبوم بیرون بدهد مثل همه اما این‌که راه می‌افتد این طرف و آن طرف و در شهر و روستا پیامی دارد. آن‌ها چیزی فهمیدند که همه زندگی‌شان را به پایش گذاشتند و همیشه هدف برایشان در اولویت بود. یک سری خطوط مشترک بین شهید آوینی، محمدرضا آقاسی و حاج نادر طالب‌زاده وجود دارد. مثلاً هر سه سابقه کار با جهاد را دارند، کار با سنگ‌سازان بی‌سنگر جنگ را تجربه کردند. این‌که بولدوزر ببری جایی که نه سنگری هست و نه نیرویی و خودت برای دیگران سنگر بسازی، نمودی از پیشرو بودن است. کسی که آن‌جا پیشرو است، در شعر و مستند هم پیشرو است. کاری می‌سازد که خاص است و دیگری نساخته و نمی‌تواند بسازد. شهید آوینی در همین فضا است. هنوز جامعه درگیر انقلاب و جنگ است، متوجه کار دولت وقت نیست. آوینی اما موضع رو به جلو می‌گیرد و از مفهوم توسعه و خطراتش بر انقلاب می‌گوید. این‌ها ذیل دغدغه‌ای مطرح می‌شود که مرز جغرافیایی ندارد. آوینی و طالب‌زاده وطن دوست هستند اما وطن پرست نیستند چرا که وطنشان محدود به مرز نیست. مانند حاج احمد که گویی فرمانده‌شان است.

## ● جهان‌وطنی بود

طالب‌زاده و آوینی غرب و آمریکا را به خوبی می‌شناختند. حاج نادر سال‌ها در آمریکا زندگی کرده و از زیر و بم آن آگاه بود. برای همین می‌توانست در مورد آمریکا مستند بسازد و گزارش‌های دقیق ارائه دهد. شهید آوینی، هم در هنر و فرهنگ اروپا سیر کرده و مبانی فکری و فرهنگی آن‌ها را می‌شناخت. آن‌ها، هر دو روی سکه تمدن را دیده بودند و زبان فکر و تئوریشان را می‌دانستند. غرب پدیده‌ای است که در برابرش مستاصل نمی‌شدند بلکه موضع می‌گرفتند و می‌دانستند چه طور باید موضع بگیرند. بنابراین با آگاهی مسیر خود را انتخاب کردند. طالب‌زاده دریافته بود که انقلاب اسلامی حلقه واسط تاریخ گذشته و آینده است و تاریخ آینده متعلق به تمام جهان است. پس وطن فراسوی مرزهاست. وطن‌شان اسلام است. برای همین در خطرناک‌ترین شرایط به بوسنی می‌رود یا برای کمک به مردم مسلمان افغانستان در برابر ارتش شوروی پیش قدم است و همین‌طور برای لبنان و سوریه و... هم همین‌طور.

## ● مترجم انقلاب

حاج نادر از قدیم‌الایام با پدرم رابطه دوستانه داشت اما بعد از فوت ایشان ارتباط ما کمتر شد. سال ۱۳۸۵ یا ۱۳۸۶، یکی دو سال بعد از فوت پدرم، افطار خانه آیت‌الله قائم مقامی دعوت بودیم. آن‌جا حاج نادر را مجدد دیدم. این دیدار باب صحبت و گفت‌وگو را باز کرد و ارتباط ما پررنگ‌تر شد. آن زمان من مشغول جمع‌آوری آرشیوهای پدرم بودم. ایشان هم همیشه من را راهنمایی



می‌کرد و در زمان خصوصی وقت می‌گذشت و به سوالاتم پاسخ می‌داد. چند باری هم در کنفرانس افق نو حضور داشتم. یکی از مهمانان افق نو شاعر سیاهپوست مستقل آمریکایی بود که جملاتی را مانند رپرهای بدون موسیقی دکلمه می‌کرد. حاج نادر معتقد بود جریان فکری انقلاب، یک جریان ثابت نیست و باید توسعه یابد و هرجایی بنا به ظرفیت و زبان و بومش گسترده شود. هر کس باید بتواند با زبان خودش این انقلاب را ترجمه کند. این رویه در آثار داخلی ایشان هم یافت می‌شد. یکی از کاراکترهای سریال بشارت منجی، شاعری بود که با وجود درستی کلام، مردم دیوانه خطابش می‌کردند. بازیگر این نقش گفته بود: «من این متن را نمی‌توانم بگویم. به شعر می‌نویسم و شعرش را می‌خوانم.» حاج نادر هم با رضایت کامل قبول کرد.

### ● دل بسته‌ی افق نو انقلاب اسلامی

مرام و منش حاج نادر خاص خودش بود. اگر در نقطه صفر آشنایی او با فرد دیگری قرار می‌گرفت و می‌گفتی این آدم سال‌ها در آمریکا درس خوانده و بعد آمده ایران و نمک‌گیر انقلاب شده؛ شاید باور نمی‌کرد. او همه جور خودش را وقف انقلاب کرد. کمتر کسی حاضر است از بهترین امکانات و آسایش و رفاه بزند و در راه آرمانش ثابت قدم بایستد. کمتر کسی است که کار کند اما نخواهد دیده شود، بی‌مهری و ظلم ببیند و ایستادگی کند. امثال آوینی و طالبزاده راه عشق را به عبور از جاده عقل گذراندند. با سیر در تمدن غرب و زندگی و شناخت آن دل بسته افق نو انقلاب اسلامی شدند. با طالبزاده باید با زبان تفکر صحبت کرد. برای فهم آوینی باید ذهنت گنجایش فلسفه را داشته باشد. آن‌ها فارغ از عشقی که داشتند، خردمندانه و با شناخت، امام و راهش را پذیرفتند. اگر جنگ و زندگی جهادی پیش گرفتند، آگاهانه است. ارزشش هم به همین انتخاب آگاهانه است.

### ● راهی برای بیداری جهانی

عصر ما بیش از قلم به تصویر نیاز دارد و این تفاوت در واقع بسط میدان است. این که از آمریکا سیاه پوست‌ها و از اروپا عده‌ای را جمع کرد تا از هولوکاستی بگویند که حرف زدن درباره‌اش در مهد آزادی ممنوع است، یعنی اتفاقی رخ داده و چیزی منتقل شده. این اقدامات جسارت می‌خواهد و این جسارت مبتنی بر شناخت است. طالبزاده جایگاه فکری دو طرف دعوا را می‌دانست. مثلاً اگر کسی از یازده سپتامبر سخن می‌گوید، از بوش کینه شخصی دارد یا نه واقعا اطلاعاتش موثق است. در کنفرانس افق نو هم تکیه‌اش بر اشتراک

جهانی بود. این که ما دوست مشترک داریم که صلح است و دشمن مشترکی که جهل و تبعیض است و باید برای مبارزه با آن به پا خیزیم و باعث بیداری مردم شویم.

### ● تصویری حقیقی از انقلاب

مبدا تفکر جهان شمول اسلام، انقلاب است و امثال آوینی و طالبزاده تصویر حقیقی از انقلابند. طالبزاده در مصاحبه‌ای می‌گفت: «من وقتی عکس امام را دیدم بی آن‌که او را بشناسم، آتشی درونم روشن شد. درس را نیمه‌کاره رها کردم و به ایران آمدم. تا مدت‌ها نماز نمی‌خواندم ولی از یک جایی به بعد که با دین آشنا شدم، گفتم باید بروم و اصطلاحاً ته و توی ماجرا را در بیاورم. یک سال مطالعه کردم و خودم زیر و رو شدم و در من تقیدات دینی شکل گرفت.» این یعنی پژوهشگر. یعنی کسی که انقلاب درونی و بیرونی را با هم تجربه کرده و ظاهر و باطنش یکی شده است. این انقلاب مبتنی بر یک جهان‌بینی است. کسی که جهان‌بینی داد، نه لزوماً به معنای خاص ایدئولوژی. این که کلیتی از جهان را در ذهن دارد. برای آفرینش یک مبدا، هدف، نظام و هدفی قائل است و مطابق با همان نظام پیش می‌رود و این در تمام شئون زندگی فرد نماینگر است.

### ● الگویی برای زیست

حاج نادر انسان جامعی بود. او بر متون دینی و قرآن تا حد زیادی تسلط داشت. یعنی می‌دانست برای رجوع به قرآن باید چه کنیم. به فضای هنر و مبنای انقلاب هم مسلط بود. بنابراین در جایگاه یک معلم به جای اینکه صرفاً مطالب را تدریس کند ولو به بهترین نحو، به شاگردانش سپر و تیر می‌داد. می‌گفت بفرما این قلم خدمت شما. دوربین را هم این‌طور می‌گیرند حالا برو بسم‌الله! جشنواره عمار یکی از مصادیق میدان دادن به افراد جدید بود. بچه‌هایی که شاید تا به حال فقط دوربین دست گرفتند و فیلمی ساختند، حالا محتوایی ارائه کردند، نکات ضعف و قوتشان بیان شد و پخته‌تر شدند. این روش معلمی است که در وسط میدان مبارزه قرار دارد، آمده تا انسان بسازد. کسی که وسط جنگ قرار دارد، می‌داند چه تیری لازم است. به جای این که بنشینند بگویند خب بچه‌ها بیایید دکمه روشن خاموش این است؛ می‌گوید داخل دوربین را این‌گونه نگاه کنید و با وضو و ذکر دوربین دست بگیرید تا در قلب رسوخ کند. این انسان‌ها باید به عنوان الگوی فرهنگی تجزیه و تحلیل شوند. فرمول خیلی پیچیده‌ای نیست. طالبزاده یک نمونه است. جنگ بی‌شمار نمونه دارد. یک جوان ۲۵ ساله کاری کرده که هنوز آدم حیرت می‌کند. این‌ها باید به عنوان الگوی زیستی معرفی شوند.



## بشارت منجی

چند خرده روایت از نادر طالب زاده به روایت شهریار بحرانی

از صحبت آقا، جو جلسه صمیمی تر شد و همه دور ایشان جمع شدند. دوباره همان روحانی آمد و این بار تقریباً به زور ما را جلو برد. من حیا می کردم زیاد نزدیک شوم. گوشه ای پشت جمعیت ایستادم. حاج نادر هم همین طور بود. دلش نمی خواست در چشمها نمود پیدا کند. ما از دور حظ خودمان را بردیم و دست آخر هم نگاه محبت آمیزی نصیبمان شد و با حال خوش جلسه را ترک کردیم.

\*\*\*

سال ۸۷ مشغول ساخت سریالی درباره حضرت عیسی (ع) بود. داستان این سریال بر اساس انجیل برنابا نوشته شده بود. حاج نادر می خواست بحث مصلوب نشدن و عروج حضرت را در فیلم نمایش دهد. در جلسه ای یکی از آقایان علما به او گفت: «می دانی انجیل یعنی بشارت؟» حاج نادر پرسید: «بشارت؟ بشارت چه چیزی؟» جواب شنید: «منجی، منجی آخرالزمان. این بشارت تنها برای پیامبر آخرالزمان نیست بلکه برای پیامبری است که فرزندی از نسلش ظهور می کند و می شود منجی نهایی بشریت.» حاج نادر همان لحظه بدون تردید و با اشتیاق گفت پس نام سریال می شود بشارت منجی!

حاج نادر پرسید:  
«بشارت؟ بشارت  
چه چیزی؟» جواب  
شنید: «منجی،  
منجی آخرالزمان.  
این بشارت  
تنها برای پیامبر  
آخرالزمان نیست  
بلکه برای پیامبری  
است که فرزندی  
از نسلش ظهور  
می کند و می شود  
منجی نهایی  
بشریت.» حاج  
نادر همان لحظه  
بدون تردید و با  
اشتیاق گفت پس  
نام سریال می شود  
بشارت منجی!

اواخر دهه ۶۰ به خاطر ساخت فیلمی مهمان حضرت آقا شدم. حاج نادر را برای اولین بار آن جا دیدم و دوستی ما از همان ملاقات شکل گرفت. حضرت آقا طبق معمول همیشه که به اهالی فرهنگ و هنر محبت دارند، حاج نادر را بسیار تشویق کرد. او هم با احساسی از سرشار محبت و لذت با آقا صحبت می کرد و از محضرشان رهنمود می جست. هیچ گاه چهره آن روزش از خاطر نمی رود. بعد از این ماجرا انگار مسیر جدیدی پیش رویش گشوده شد. مسیری طولانی که طالب زاده با حمایتها و تشویق آقا پیمود.

\*\*\*

آقای ضرغامی دیدار هنرمندان با حضرت آقا را ترتیب داده بود. ما سوار چند اتوبوس شده و دم در بیت پیاده شدیم. من و آقای طالب زاده در یک اتوبوس نبودیم. وقتی داخل بیت شدیم، جلو نرفتم و انتهای حسینیه نشستم. سرم را که بالا آوردم، دیدم حاج نادر هم عقب نشسته است. مشغول استفاده از صحبت دوستان هنرمند و مسئولین راجع به مسائل فرهنگی بودیم که روحانی جوانی آمد و گفت: «چرا شما دو نفر اینجا نشسته اید؟ بیایید جلو.» ما شلوغی را بهانه کردیم و نرفتم. بعد



# داستان یک دوربین متبرک!

خاطره‌ای از مهدی صابر فیلم‌بردار برنامه‌های راز و عصر

بسازم ولی دوربین مناسبی نداشتیم. روزی حاج نادر تماس گرفت و گفت: «صابر، شنیده‌ام می‌خواهی از سوریه مستند بسازی.» گفتم: «بله ولی دوربین ندارم.» گفت: «دوربین که داری، همین دوربین هندی‌کم من را بردار و بساز.» دوربین هندی‌کم آمریکایی را تازه خریده بود. گفتم: «نه حاجی، برای شماست و تازه خریدید.» گفت: «می‌خواهم این دوربین را ببری و تبرک کنی.» خلاصه دوربینشان را به من دادند. در آن سفر، چهار قسمت مستند از اماکن متبرکه و زیارتگاه‌های سوریه ساختم. کار با برکتی بود و چندین بار به مناسبت ماه محرم و وفات حضرت زینب (س) از تلویزیون پخش شد. وقتی از سفر برگشتیم، خواستم مبلغی را به عنوان اجاره دوربین به حاج نادر بدهم. هر کاری کردم قبول نکرد. گفت: «همین‌که تبرک شده است در کارهای من تأثیر دارد.»

آشنایی من با حاج نادر به قبل از شهادت آقا مرتضی برمی‌گردد. من قبل از دیدن حاج نادر شیفته شهامت ایشان بودم. مستند «ستارگان آسمان گمنامی» با موضوع تفحص شهدا منتشر شده بود. در صحنه‌ای دوربین به صورت سیار روی رمل‌های فکه حرکت می‌کرد و به مین‌والمر رسید. دوربین روی دستان فردی که در حال خنثی‌سازی بمب بود، رفت. خیلی متعجب و کنجکاو شدم که فیلم‌بردار این مستند کیست که جسارت کرده به صحنه خنثی‌سازی نزدیک شود. چون هر لحظه امکان انفجار مین بود. وقتی پیگیر شدم و پرسیدم، گفتند حاج نادر طالب‌زاده فیلم‌بردار بوده است.

\*\*\*

سال ۷۹ بود که یکی از دوستان گفت: «مادرم کاروان زیارتی به سوریه دارد.» کاروان زمینی و از مسیرهای ترکیه به حلب، حلب به دمشق بود. علاقه داشتم از آن جا مستند

# افق‌های جدیدی که حاج نادر می‌دید

کنکاشی کوتاه درباره منش و روش حاج نادر طالب‌زاده

۳۷



محمد صادق شهبازی  
نویسنده و پژوهشگر  
حوزه انقلاب اسلامی

آدم‌های دور و برش فقط یک عمده بسازد بلکه اجازه رشد به همه می‌داد. گاهی اوقات تمام فیلم‌های بخش نقد دورن گفتمانی عمار را نگاه می‌کرد. می‌گفت باید سیستم را به عنوان حامی نه معترض، اصلاح کنیم. این تفکر حاج نادر باعث شده بود بچه‌هایی که خیلی علاقه به ثبات و حفظ نظام دارند و حتی آن‌هایی که دغدغه تغییر، اصلاح، و پیشرفت را هم دارند؛ دورش جمع شوند.

بدترین بلاها در سیستم سرش آمده بود اما هم حامی نظام بود و هم موتور اصلاح و تغییر. اموال پدری‌اش در همین یکی دو دهه اخیر مصادره شد. به خاطر این‌که پدرش، از نیروهای ارتش شاهنشاهی بود اما این طور مسائل حاج نادر را از پا نمی‌انداخت. یادم می‌آید در بیمارستان توی بخش قلب بستری بود. رفتم دیدنش. دیدم مستندسازی‌های نسل جدید که همه جوان بودند، دورش حلقه زده‌اند. با همان حالش، بحث می‌کرد. اگر ما جای او بودیم، اصلاً به آخر کار که چه می‌شود و یا چه کاری روی زمین مانده، فکر نمی‌کردیم و همه چیز را تعطیل می‌کردیم. اما همین تواضع و سخت‌کوشی حاج نادر، همه را شیفته خودش کرده بود.



در بیمارستان  
توی بخش قلب  
بستری بود. رفتم  
دیدنش. دیدم  
مستندسازی‌های  
نسل جدید که  
همه جوان بودند،  
دورش حلقه  
زده‌اند. با همان  
حالش، بحث  
می‌کرد.

از دوران نوجوانی‌ام که با حاج نادر آشنا شدم، به یاد نمی‌آوردم که حتی یک جا ترمز گرفته باشد. هر دوره بهتر از دوره قبل بود و به حداقل‌ها قانع نبود. خیلی‌ها در یک برهه از زمان، دغدغه‌ای دارند و کاری انجام می‌دهند. بعد از ده سال که نگاه می‌کنی، می‌بینی با ده سال قبلش یکی است و رشدی ندارد، اما حاج نادر افق‌های جدیدی را می‌دید. روی قله می‌ایستاد و با آموزش، دست بقیه را هم می‌گرفت و نیرو پرورش می‌داد. خودش غول مستندسازی بود اما نظرات را می‌شنید و احترام می‌گذاشت و در آخر نظر کارشناسی و دقیقش را می‌گفت. برای بچه‌ها وقت می‌گذاشت حتی برای مستندسازی‌های صفر کیلومتر.

حاج نادر از مستند ساختن و مدیر فرهنگی بودن دست کشیده و رفته بود سمت برنامه‌های «راز» و «عصر» تا کاری کند که همه احساس کنند در یک جبهه هستند. می‌خواست کار بقیه نمایش داده شود نه کار خودش، شان و منزلت خودش را از کارگردان و مستند ساز بودن، پایین آورد و مجری‌گری را انتخاب کرد. جلوی دوربین می‌نشست اما دیده نمی‌شد در حالی که کوه اطلاعات بود. یا زمان اهدای جوایز در جشنواره عمار، پشت سر همه ساکت ایستاده بود. ما روی صحنه صحبت می‌کردیم اما او داشت صحنه را اداره می‌کرد. مثل بقیه نبود که ایده بدهد و از





# تویی که نمی‌شناختمت

بررسی زندگی و زمانه نادر طالب‌زاده با تکیه بر دو مستند «والعصر» و «خنجر و شقایق»

حاج نادر طالب‌زاده که بود و مهم‌تر از آن سلوکش چگونه بوده است؟ وقتی از او سخن می‌گوییم با کدام طالب‌زاده مواجهیم مستندساز «والعصر» و «خنجر و شقایق» و «ساعت ۲۵» یا طالب‌زاده ستیزنده با غرب؟ طالب‌زاده افق نو و ایستاده در برابر صهیونیسم یا طالب‌زاده‌ای که در مقابل دوربین عصر و راز را اجرا می‌کرد؟ طالب‌زاده فیلم‌ساز بشارت منجی یا طالب‌زاده پدر معنوی بیجه‌های عمار؟ و رای تعریفی که این روزها از او می‌شود، باید شخصیتش را در بیستر مکان و زمان بررسی کرد. حاصل این کنکاش، بازنمایی زندگی دراماتیک مردی را جلوی ما قرار می‌دهد که مصداق حدیث «المؤمن کالجبل الزاسخ لا تخزکة العواصف» است؛ مومن، استوار و راسخ.

مریض غرب‌زده‌هایی مثل سید حسن تقی‌زاده طی کرده و در کشف و شهودی انقلابی دچار تحول می‌شود؛ سخن از نادر طالب‌زاده است. کسی که در یک خانواده مرفه زندگی کرد، در آمریکا درس خواند اما نفس قدسی امام از او مردی ساخت که تا آخر عمر مثل کوه بر سر ایمان و عقیده‌اش استوار ماند. او در غرب زیست اما به ستیز با غرب مشغول شد. مستند ساعت ۲۵ را ساخت و افول آمریکا را به تصویر کشید اما از خمودگی و رخوت دستگاه‌های فرهنگی نسبت به قضیه افول شیطان بزرگ گله می‌کرد: «هر چه جلوتر می‌رویم، سفارشات امام روشن‌تر می‌شود. هنوز شوروی برقرار بود که امام از فروپاشی‌اش سخن گفته بود. سال بعد دیدیم که چه اتفاقی افتاد. امروز هم آمریکا در نوبت است؛ آمریکای متزلزل و دستپاچه. خوب نیست که محافل فرهنگی (نسبت به این قضیه) استراتژی نداشته باشند. باید ایده‌پردازی و صحبت شود.»

طالب‌زاده عارف است اما عرفانش از جنس خانقاه و گوشه‌نشینی نیست، یک سره در میانه میدان ایستاده. او عارفی است ستیزه‌جو. اما برای درک بهتر سیر آفاق و انفس حاج نادر باید نقبی زد به دو مستند ساخته شده از او؛ «والعصر» و «خنجر و شقایق».

## ● قسم به عصر!

چه کسی می‌تواند در جنگ هم زیبایی ببیند؟ از نگاه

## ● ایستاده چون کوه

وقتی ایران در جنگ با روسیه شکست خورد و معاهده‌های ننگین ترکمانچای و گلستان بسته شد، ذهن پرسشگر ایرانی به دنبال این سوال گشت که چرا ما در چنین وضعیتی گرفتار آمده‌ایم؟ دایره این سوال تا عصر امروز کشیده شده و حتی کتابی با عنوان «چرا غرب پیشرفت کرد و ما عقب ماندیم» نوشته شده است. از عنوان کتاب هم چسبیتی فکر نویسنده مشخص است و هم جوابی که خود در آستین دارد؛ غرب! ذهن شبه‌روشنفکر و غرب‌گرا در پاسخ به این پرسش، راه را در غربی شدن می‌داند از نوک پا تا فرق سر! روشنفکران عقیم در راه تئوریزه کردن این نظریه همدست با دیکتاتور پهلوی شدند و به خیال خود با کشف حجاب و کلاه پهلوی، ارمغان تمدن غربی را به ایران آوردند!

مقاومت مردم ایران در برابر غربی شدن به شکل‌های مختلف ظهور و بروز داشت اما یکی از جنبه‌های جالب این مقاومت، داستان تحول انسان‌هایی است که در غرب رشد کرده‌اند یا با فرهنگ غربی خو گرفته‌اند. بعد از نهضت امام خمینی، نظریه‌های مختلفی مثل «بازگشت به خویش» مطرح شد. هر چه به سمت انقلاب نزدیک می‌شدیم، انقلاب و تحول‌های فردی هم بیشتر عیان می‌شد. نمود فردی این تحول را می‌توان در امثال طیب حاج‌رضایی و بعدتر شهید شاهرخ ضرغام دید. اما این مقدمه مبسوط می‌خواهد انسانی را پیش روی ما قرار دهد که مسیر را خلاف جهت ذهن



محمود شم‌آبادی  
نویسنده و پژوهشگر

-بخشی: کجایمید؟

-کرپلا

-بخشی: مارو میبیرید؟

-ایشالا!

یا در قسمتی دیگر مستند صحبت از نفی شرق و غرب، قیام مهدی (عج) و ادامه دار بودن نهضت به میان می‌آید:

«گرچه از شرق و غرب، گرچه از شرق و غرب گلوله بار... تا قیام مهدی تا قیام مهدی، نهضت ادامه دارد.»

و طالب‌زاده سخت بر این باور بود که تا قیام مهدی موعود نهضت ادامه دارد و این را نه با لسان که با اعمال و کارنامه‌اش نشان داد؛ از ساخت مستند تا تربیت نسل متعهد و انقلابی مستندساز گرفته تا برگزاری همایش افق نو. بعدها در جایی از رسالت هنرمند و تحول آخالزمانی سخن گفته بود: «هنرمند باید راه را باز کند و به حرکت بیاندازد و آدم‌ها را زنده کند که من آن را تحول آخالزمان می‌نامم. معتقدم که اگر می‌خواهیم درباره هنر صحبت کنیم، باید درباره تحول صحبت کنیم. ایجاد تحول به وسیله زیباشناسی و فهم زمان به دست می‌آید.»

### ● خنجر و شقایق

در شناخت بعضی از کارهای هنری باید از آن‌ها فاصله گرفت تا به شناخت دقیق تری رسید. علم تفسیر و تاویل ردایی نیست که بر تن ناموزون هر اثر هنری کرد. «خنجر و شقایق» اما از منظرهای مختلفی قابل تفسیر است. در تاویل زمانی که می‌توان به این اثر کرد، رد پای محافظه‌کاری و خمودگی صدا و سیمای وقت مشهود است. سال‌ها بعد از ساخت خنجر و شقایق، طالب‌زاده از زخمی می‌گوید که صداوسیما بر پیکر خنجر و شقایق زد: «من همه چیز این سریال (خنجر و شقایق) را مدیون شهید آوینی می‌دانم، البته هنوز هم حال و هوای خنجر و شقایق هست و شاید پر شورتر شده باشد. شهید آوینی زمانی به رئیس صدا و سیمای آن وقت گفت شما تلویزیون را تبدیل به بوق مفلوک کرده‌اید و فکر می‌کنم هنوز این بوق وجود دارد. چطور می‌توان هر شب، یک ساعت در مورد مار و ملخ برنامه دید اما نمی‌توان در مورد آمریکا که مرکز توطئه علیه ماست، ۲۰ دقیقه مستند دید؟»

ورای تفسیر زمانی شاید مهم‌ترین وجه شخصیتی طالب‌زاده منطبق با رویکرد این مستند، رساندن صدای مظلومینی است که هیچ فریادرسی ندارند. بوسنی در آن روزگار، در محاصره خبری بود و ثبت وقایع جنگ توسط گروه ایرانی به معنای شکستن این حصار. چپستی حاج نادر در این مستند به وسیله مصاحبه با مسلمانان بوسنی مطرح می‌شود: «چرا بقیه کشورهای مسلمان به ما کمک نمی‌کنند؟» البته

انسان غریب‌زده مفلوک، جنگ چیزی جز سیاهی نیست؛ این را می‌توان از نگاه آن‌ها به دهه ۶۰ دید. دهه‌ای که پر است از شور و حماسه و جنگیدن بر سر آرمان. در ابتدای مستند «والعصر» نوشته می‌شود فیلمی از جهاد سازندگی تقدیم به تمام صابریین. صبر... صبر... صبر در کنار دعوت و عمل به حق است که انسان انقلابی را می‌سازد که حق تعالی فرموده: «تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ». طالب‌زاده جوان متحول شده، دانشگاه کلمبیا را با راندگی لودر جهاد سازندگی و حضور در جبهه تاخت زده است. انسان انقلابی عصر انتظار اهل معامله است و طالب‌زاده چه خوب معامله‌گری بود!

در نریشن ابتدایی مستند «والعصر» می‌شنویم: «این تصاویر هجوم غافلگیرانه یا یک پیروزی نیست بلکه ثبت تاریخ است تا آیندگان این حماسه و خون را با چشم‌هایشان ببینند تا به گوش‌هایشان و ورق‌های کتاب بسنده نکنند.» اهمیت تاریخ و ثبت آن برای آیندگان، یکی از دغدغه‌های مهم طالب‌زاده بوده است. در قسمتی دیگر از نریشن و جوهی دیگر از شخصیت طالب‌زاده نهفته است: «تصویر گرچه نمودی از واقعیت نیست ولی هر چه باشد دریچه‌ای است برای دستیابی به حقیقتی که در متن واقعیت نهفته است.» جست‌وجوی حقیقت و دل‌ن بستن به واقعیت‌هایی که آن را جای حقیقت قالب می‌کنند؛ یکی از مهم‌ترین نمودهای کیش شخصیتی حاج نادر است. به قول مولانا: «من بنده آن خیالم که حق آن جا باشد، بیزارم از آن حقیقت که حق آن جا نباشد.»

یکی دیگر از وجوه شخصیتی طالب‌زاده که با دیدن این مستند هویدا می‌شود، نگاه زیباشناختی به مسائل و پدیده‌هاست. اوست که در دل جنگ زیبایی می‌بیند به مصداق رایت الا جمیلا! مصداق نگاه زیبایی‌شناختی در مستند والعصر جایی است که همیشه رزمندگان با لبخندی بر لب و برقی در چشم از جلوی دوربین می‌گذرند. رزمنده جوانی نامه مرد میان‌سالی را برایش می‌خواند؛ شبیه اکثر نامه‌هایی که بین رزمندگان و خانواده‌هایشان رد و بدل می‌شد؛ بی‌نهایت بدون تکلف، ساده، شفاف و زلال چون آب روان: «نعمت با خانواده سلام می‌رساند. حاج محمدحسین با خانواده سلام می‌رساند...» فقط اسامی عوض می‌شوند اما «با خانواده سلام می‌رساند» ترجیع‌بند نامه‌های آن روزگار بوده است!

از مهم‌ترین آرمان‌های حاج نادر، نگاه جهانی به انقلاب و آخالزمانی اوست که رگه‌هایی از آن را در این مستند می‌بینیم. مگر کسی که در جنگ حضور داشته و با شعار «راه قدس از کرپلا می‌گذرد»، شبش را روز کرده، می‌تواند نگاهی جهانی به انقلاب نداشته باشد؟ در این مستند حاجی بخشی را می‌بینیم که رزمنده‌های جهادگر دورش را گرفته‌اند و پر شور می‌خوانند:



سوالات هوشمندانه‌ی طالب‌زاده جوان در مصاحبه با بوسنیایی‌ها نشان از عمق تفکر استراتژیک و جهانی او نسبت به اسلام است. کافی است به همین دو سوال او در گفتگو با افراد مختلف دقت کرد؛ «جنگ چه تاثیری بر عواطف و احساسات مسلمان‌ها گذاشته است؟» یا «جنگ در رشد تفکر دینی چقدر موثر بوده؟» طالب‌زاده با این مستند و بعد از آن، عمرش را پای این گذاشت که نه تنها مسلمانان بلکه مظلومین عالم را علیه استکبار متحد کند.

اما چپستی حضور این گروه مستندساز ایرانی در بوسنی سوالی است که امروز هم می‌تواند ذهن را قلقلک دهد. هوشمندی طالب‌زاده در به تصویر کشیدن عمدی رضا برجی، سعید قاسمی و... در این سفر، تنها یک دلیل دارد؛ در این سفر باید «حضور» به ثبت می‌رسید. باید همه می‌دیدند که گروهی از ایران به باری بوسنی شتافته. این حضور از جنس ریاست، از جنس تبلیغ است و دعوت به باری. سید مرتضی آوینی در نریشنی که برای این قسمت خوانده، به زیبایی از ضرورت این حضور گفته است: «آن چه بیشتر آزارمان می‌داد، چشمان منتظری بود که به ما دوخته شده بود. دیدن ما می‌توانست در این غربت یاس‌آور که همه جا را پر کرده بود؛ این باور را به آنان عطا کند که بمانند و تا آن گاه که جز تسلیم؛ چاره‌ای نیست بچنگند.»

جنگیدن و تسلیم نشدن، دو امری که وجوه دیگری از شخصیت طالب‌زاده را برای ما نمایان می‌کند. آیا زیست او در ساحت مستندسازی شکل گرفته است؟ آیا دیدن حماسه رزمندگان در جبهه‌های ایران و بوسنی، طالب‌زاده را به سمت حماسه و شور و مقاومت کشانده است؟ هر آن چه هست، می‌دانیم تفکر دینی و نگاه جهانی او به اسلام در زمان ساخت مستند خنجر و شقایق شکل گرفته بوده وگرنه مسلمان یکجانشین با غم مردمان دیگر در گوشه‌ای دیگر از عالم کاری ندارد! شاهد مثال دیگر این است که طالب‌زاده در جای جای مستند سعی دارد به جنگیدن بوسنیایی‌ها رنگ و بوی دینی بدهد؛ البته سعی او منطبق بر واقعیت است. از به تصویر کشیدن مساجدی که برای مسلمانان نقش هویتی دارند تا رزمندگان بوسنیایی که شعارشان الله اکبر است و لاله‌الله.

### ● ظرفیت‌های دراماتیک آقای نادر

کدام وجه طالب‌زاده مهم است؟ ماندن پای انقلاب، حرفه‌ای و پژوهشگر بودن، مبارزه با غرب‌گرایی یا این که مردی پاک‌باخته بود با سرشار از شوق به انقلاب؟ آیا زندگی آدمی که غرب و مواهب آن را رها می‌کند، به ایران انقلابی برمی‌گردد و زندگیش را پای انقلاب می‌گذارد؛ جذابیت دراماتیک ندارد؟ زندگی مردی که در فراز و فرودهای

مختلف از قطار انقلاب پیاده نشد. آیا می‌توان بین طالب‌زاده و بیژن ایرانی سریال «در چشم باد» پیوندی برقرار کرد؟ «در چشم باد» یک بستر تاریخی را نشان می‌دهد؛ از نهضت جنگل تا دیکتاتوری رضاخان و اشغال ایران به دست متفقین تا وقوع انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی تا مقطع آزادسازی خرمشهر. بیژن ایرانی جز در مقطعی خاص، بیشتر نظاره‌گر وقایع است تا زمانی که به ایران برمی‌گردد و پایش به جبهه باز می‌شود. در این جا او در مقام عمل است، آستین بالا می‌زند؛ مجروحین را عمل می‌کند و... طالب‌زاده هم با وقوع انقلاب به ایران می‌آید؛ درست در وسط مهلکه حاضر است؛ از روزهای اشغال سفارت آمریکا تا روزهای جنگ تحمیلی. او نماد انسانی است که با بی‌عملی میانه‌ای ندارد. چرا نباید زندگی مجاهدانه‌ی یکی از مهمترین فعالین فرهنگی و رسانه‌ای جریان انقلابی به سریال تبدیل شود؟ ستایش خیالی سه‌گانه دارد اما طالب‌زاده و آوینی و چمران نباید زندگی‌شان تبدیل به سریال شود؟

مردی که همیشه در وسط معرکه حاضر بوده، حسرت بزرگی هم داشت. اما موانع نمی‌توانند سد راه مردان بزرگ شوند؛ «در این سال‌های پس از انقلاب الگوسازی و نیروسازی نشده است. آیا نیرویی تربیت کرده‌ایم که نگاه یک ایرانی ساکن خارجی یا مردم غزه را نسبت به دفاع مقدس و جنگ ایران و عراقی پرسیده باشد؟ ما برای نیروسازی درست وقت نگذاشتیم و برنامه‌ریزی نکردیم، همه‌اش در فرمالیته‌های اداری بودیم. در صورتی که در کشوری که چنین تحولی در آن رخ داده باید بیشتر کار می‌شد. جشنواره عمار جهشی در این زمینه است، این جهش خیلی خوشحال‌کننده است و به ما می‌گوید که اتفاقی افتاده است.»

به تصویر کشیدن زندگی دراماتیک طالب‌زاده وقتی زیباتر می‌شود که حسرت‌ها، بیم و امیدها و راه غلبه او بر مشکلات را به مخاطب نشان دهیم. طالب‌زاده وقتی که می‌بیند رسانه‌های رسمی نه آن قدر مردمی هستند که صدای مردم را به گوش مسئولین برسانند و نه می‌توانند صدای انقلاب را به جهانیان برسانند؛ شروع می‌کند به راه انداختن جشنواره عمار و حمایت از مستندسازان مردمی. حاصل زندگی مردی که از غرب به ایران هجرت کرد و یک عمر خستگی‌ناپذیر برای آرمان‌های مقدسش جنگید؛ قطعاً می‌تواند درامی جذاب و نغز باشد. حاج نادری که در سینمایی «تویی که نمی‌شناختم» نقش معلمی را بازی می‌کرد که در جبهه‌ها فرمانده است و سرانجام ترور می‌شود و به شهادت می‌رسد. طالب‌زاده نقش بازی نمی‌کرد، خود خودش بود. یک معلم، یک فرمانده؛ یک شهید!



«اگر ما به طور طبیعی بتوانیم به جایی برسیم که یک رسانه پویای تأثیرگذار داشته باشیم، موفق بوده‌ایم.» حاج نادر طالب‌زاده جنگ به خط‌شکن نیاز دارد، فرمانده خط‌شکن رسالتش باز کردن و صاف کردن مسیر برای سربازانش است. نادر طالب‌زاده فیلمساز خط‌شکنی بود که رسانه را میدان جنگ می‌دید. جنگی که با «والعصر» رشادت جهادگران جهاد سازندگی، با «خنجر و شقایق» حماسه مسلمانان بوسنی و با ساعت «۲۵» افول آمریکا را پیش چشمان ما گذاشت اما آن جایی کار طالب‌زاده به سمت خط‌شکنی و صف‌شکنی می‌رود که شروع به تربیت و حمایت نسلی از فیلم‌سازان متعهد و انقلابی می‌کند از فیلمسازان لبنانی تا مستندسازان جشنواره عمار.



## راز رسانه



### قرار در خانه نادر

محمد رضا وحیدزاده



### در دفاع از حق، آزاده بود

گفتگوی با احمد نجفی بازیگر سینما



### انسانی منتظر، منتظری آگاه

سید سلیم غفوری، مستندساز و مدیر شبکه افق.



## قرار در خانه نادر

کسی سی و چهار بار بی‌امان شماره‌اش را گرفته، متعجب شده و دست آخر از روی کنجکاوی پاسخ داده تا ببیند چه کسی پشت خط است. پذیرفت که نسخه‌ای از فیلم را به دستش برسانیم. بعد از آن خیلی سریع قرار یک گفت‌وگو را لایه‌لایه همه مشغله‌هایش هماهنگ کرد و از ما خواست به دیدنش برویم. کجا؟ در خانه خودش؛ سعادت‌آباد. روز مقرر راه افتادیم و به آدرسی که داده بود رفتیم. سعادت‌آباد، خیابان... کوچه... پلاک... یک آپارتمان نوساز بود. یک ملک شخصی ساده. با کمی استرس زنگ زدیم و صدایی غریبه پاسخ داد. گفت: «بیایید بالا». رفتیم. جلوی واحد که رسیدیم، جوانی در را باز کرد و ما را به داخل خواند. خانه، یک خانه مسکونی معمولی بود؛ با چیدمانی مرسوم و حتی قاب عکس‌هایی قدیمی از بزرگان و درگذشتگان خانواده. سیاه‌سفید، برای حوالی سی و چهل شمسی؛ با ژست‌های رسمی، پوشش‌های آن دوره و البته کمی فاخر. داخل خانه اما شرایط عجیبی حاکم بود. یک نفر نشسته بود پای گیرنده تلویزیون و با کنترل، شبکه‌ها را می‌چرخید. یک نفر دکمه‌های دستگاه فکس را فشار می‌داد و نوار کاغذها را جمع می‌کرد. یک نفر از این اتاق به آن اتاق می‌رفت و یک نفر هم در آشپزخانه بین قفسه‌ها به دنبال چیزی می‌گشت. درها را باز و بسته می‌کرد و داخل قوطی‌ها سرک می‌کشید. این دیگر چه جور خانه‌ای بود؟ خود حاج نادر کجاست؟ جوان ما را به گوشه پذیرایی راهنمایی کرد؛ جایی که با یک دست مبل ساده و یک پارتیشن چوبی از باقی فضای خانه جدا شده بود. ساکت و میهوت منتظر نشستیم تا حاج نادر بیاید. در یکی از اتاق‌ها باز شد و میزبانمان با پیراهنی گشاد و شلوار راحتی سفیدی بیرون آمد. دستی به موهای خوش حالت جوگندمی

سال ۸۹ بود و ما در قلعه جوانی و شور و انگیزه ایستاده بودیم. آن روزها فیلم عجیبی به دستم رسیده بود به نام «غیر قابل تصور» (Unthinkable). ماجرا به رفتار عجیب یک تروریست و درماندگی دستگاه‌های امنیتی آمریکا در مواجهه با او بازمی‌گشت. ظاهر فیلم مثل عموم فیلم‌های اکشن و دلهره‌ای هالیوود بود و طبق معمول رویکرد اسلام‌هراسی داشت. باطن ماجرا اما چیزی فراتر از این بود. «غیر قابل تصور» در لایه‌های زیرین حرف‌های مهم‌تری داشت و از فصلی جدید در روابط آمریکا و دشمنانش سخن می‌گفت. فیلم را به دست برادرم سید امیر جاوید رساندم و موضوع را با او در میان گذاشتم. او نیز بعد از تماشا با من هم‌نظر بود. در شور و حال آن سال‌ها، بی‌تاب گفت‌وگو با شخصی صاحب‌رای و مجرب‌تر بودیم. می‌خواستیم در نشریه پرمخاطب «پنجره» در آن ایام داغ، یک پرونده درباره‌اش کار کنیم. سید بعد از مدتی، نام حاج نادر را به میان آورد. گزینه‌ی وسوسه‌انگیزی بود و به همان اندازه متهورانه. آن روزها برنامه «راز» حاج نادر حسابی گل کرده بود و همه‌جا صحبت از او بود. یقین داشتیم در سرشلوغی‌هایش وقتی برای ما یک‌لقابها نخواهد داشت. به سید گفتم: «بعید می‌دانم در این شرایط بتوانیم پیدایش کنیم.» نگاه سید از من روشن‌تر بود. گفت: «بسیارش به من.» شماره‌اش را یافت و شروع به تماس گرفتن کرد. یک بار، دو بار، سه بار... یک روز، دو روز، سه روز... حاج نادر جواب نمی‌داد و به نظرم طبیعی هم بود. سید ولی دست‌بردار نبود. اصرار داشت که فقط با او می‌شود درباره این فیلم حرف زد. پیاپی تماس می‌گرفت. سی و سه بار زنگ زد. بار سی و چهارم حاج نادر گوشی را برداشت و خیلی گرم سلام داد. پوزش خواست که سرش شلوغ بوده، اما از این‌که



محمد رضا وحیدزاده  
شاعر و مدرس دانشگاه

سپهرهایی از همین گفت‌وگو و نحوه نگاه روشن حاج نادر به صحنه باشد:

جاوید: بگذارید کمی از خودمان انتقاد کنیم. عملکرد ما در حوزه سینما کمی منفعلانه بوده. نمی‌توان گفت همچون هالیوود یک سیستم یکپارچه در تولید این محصولات نقش داشته‌اند. این اهمال برایم توجیه‌پذیر نیست. حاج نادر: باید توجه کنید که بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی تفاوت است. همه که نباید حزب‌الله لبنان باشند.

وحیدزاده: اما در هالیوود وضع به گونه دیگری است. پس چرا آن‌ها نظام‌مند عمل می‌کنند؟ حاج نادر: هالیوود یک صنعت است. صنعتی است که بودجه آن از همه بودجه نفت ایران بیشتر است. ما نباید چنین توقعی داشته باشیم. ما که به دنبال اینترنتیمنت یا در پی سرگرمی نبوده‌ایم. ما می‌خواستیم حقیقت را حفظ کنیم. اگر توانستیم این کار را کنیم برایمان بس است. ما هنرمان جنگ سی‌وسه روزه است. مهم نیست که سینمای ما در این مسیر گام برنمی‌دارد. سینمای ما زمانی می‌تواند به این مرحله برسد که رشد فکری و فنی و هنری ما ارتقا یابد. ولی از این مهم‌تر سطح آگاهی است. انقلاب اسلامی یک واقعه جهانی است و منحصر به ایران و لبنان هم نیست. هرکسی با این کاروان همراه شد و کمک کرد تکلیفش روشن است. نگران نباشید که چرا هالیوود نداریم. جاوید: نباید به دنبال استراتژی مقابله هم باشیم؟

حاج نادر: هنر ما همین شماها هستید. همین شمای جوانی که آمده‌ای و این فیلم را به من معرفی کرده‌ای و یقه مرا برای تحلیل و بررسی آن گرفته‌ای. قرار نیست ما دنیا را با چیزهای مصنوعی سرگرم کنیم. آن‌ها دارند دنیا را با سم سرگرم می‌کنند. اگر ما به طور طبیعی بتوانیم به جایی برسیم که یک رسانه پویای تأثیرگذار داشته باشیم، موفق بوده‌ایم. به قول شما سینمای ما فیلم‌فارسی است. درست شبیه دوره فردین و بهروز که اصلاً نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد. البته باید گفت اقداماتی انجام شده، اما در اقلیت است. برای ما همین هوشیاری شما برای رصد اوضاع و کار دشمن کافی است.



**داخل خانه اما شرایط عجیبی حاکم بود. یک نفر نشست بود پای گیرنده تلویزیون و با کنترل، شبکه‌ها را می‌چرخید. یک نفر دکمه‌های دستگاه فکس را فشار می‌داد و نوار کاغذها را جمع می‌کرد.**



**قرار نیست ما دنیا را با چیزهای مصنوعی سرگرم کنیم. آن‌ها دارند دنیا را با سم سرگرم می‌کنند. اگر ما به طور طبیعی بتوانیم به جایی برسیم که یک رسانه پویای تأثیرگذار داشته باشیم، موفق بوده‌ایم.**

و خرمایی‌اش کشید و با یک حرکت همه را مرتب کرد. گویی تازه از استراحت برخاسته باشد. به سمت مان آمد و بی‌کمترین غریبگی، کنارمان نشست. بی‌مقدمه وارد بحث شد و صمیمانه تعجب و هیجانش را از فیلمی که دیده بود با ما در میان گذاشت؛ بی‌تکلف، بی‌فاصله، بی‌نقاب. بابت معرفی فیلم تشکر کرد. گفت شماره ما را به همراه نام این فیلم در گوشی‌اش ذخیره کرده که لطفمان از خاطرش نرود. گفت به ما بدهکار است و در عوض این فیلم باید حتماً یک فیلم خوب به دستمان برساند. گفت طلبتان!

از سویی غرق در جذبۀ حاج نادر شده بودم و از سوی دیگر هنوز به شرایط خانه می‌اندیشیدم؛ خانه‌ای مسکونی که ما در کنجی از آن به گپ و گفت با میزبان مشغول بودیم و در هر جای دیگرش، کسی گرم کاری بود. یک نفر هاردها را در لب‌تاپ خالی می‌کرد و یک نفر مشغول نوشتن بود. یک نفر برای دیگران چایی می‌ریخت و یک نفر تلفن جواب می‌داد. درست مثل قصه‌ها، مثل خانه ابوراصف در رمان «من او»، مثل خانه علی لاپوانته و رفقاییش در فیلم «نبرد الجزایر». در اثنای مصاحبه، گرم گفت‌وگو بودیم که زنگ خانه به صدا درآمد. یکی از جوان‌ها آیفون را برداشت و در را باز کرد. چند دقیقه بعد، دختر خانمی با کوله پشتی و مقنعه مدرسه و روپوش سورمه‌ای وارد شد. آمد جلو و به حاج نادر سلام داد. حاج نادر هم با او حال و احوالی کرد: «خوبی بابا؟ مدرسه خوب بود؟» بعد هم دختر خانم به اتفاق خودش رفت و حاجی بازگشت به سرگفت‌وگو. ماجرا برایم عجیب‌تر شد. اینجا بالاخره خانه است یا قرارگاه؟ خانه تیمی است یا محل سکونت خانواده؟ آدم‌های معمولی اینجا زندگی می‌کنند یا یک مشت پارتیزان و چریک رسانه‌ای؟ چه خبر است اینجا؟ به راستی پیش از این در عمرم چنین چیزی ندیده بودم؛ و البته پس از آن هم هیچ‌گاه ندیدم. تاکنون با آدم‌های فرهنگی و دغدغه‌مند زیادی دیدار کرده‌ام، اما هیچ‌یک این‌گونه قول و عملشان درهم نیامخته بود؛ هیچ‌کدام این چنین زندگی‌شان با مبارزه یکی نشده بود؛ هیچ‌کس را هم در عرصه فرهنگ و هنر به اندازه او جدی، اما امیدوار و روبه‌جلو نیافتیم؛ حتی زمانی که ما لب به انتقاد می‌گشودیم، نیمه پر لیوان را می‌دید و از خود ما برای انگیزه‌بخشی به ما، وام می‌گرفت. اجازه دهید پایان بخش این روایت،



# انسانی منتظر

## منتظری آگاه

گفت‌وگویی خواندنی با سلیم غفوری مستندساز، نویسنده و مدیر شبکه افق

### ● فیلم‌ساز خط‌شکن

اولین آشنایی من با مرحوم طالب‌زاده متعلق به دهه ۷۰ و ماجرای اکران مستند «خنجر و شقایق» برمی‌گردد. آن موقع در بسیج دانشجویی دانشگاه آزاد فعالیت داشتم. هنگامی که مستند از نمایش در تلویزیون منع شد، دانشجویها مستند را پارتیزانی در دانشگاه پخش و منتشر کردند. نمایشگاه عکس با محوریت بوسنی برگزار کردیم و اکران مستند هم در کنار این برنامه بود. آن‌جا ما نام آقای طالب‌زاده را به عنوان کارگردان مستند شنیدیم و با آشنایی بیشتر از ایشان به عنوان فیلم‌ساز خط‌شک یاد می‌کردیم. بعد از مدتی در اولین سالگرد شهید مرتضی آوینی به صورت حضوری با آقای طالب‌زاده ملاقات داشتم که موجب استمرار ارتباط شد. بعد از آن هم وقتی وارد عرصه مستندسازی شدم در کلاس‌های آقای طالب‌زاده در دانشگاه صداوسیما شرکت کردم. برای امور مختلف فرهنگی، مستندسازی و... از نظرات و پیشنهادات حاج نادر استفاده می‌کردیم. تعداد زیادی از مدیران صداوسیما، افتخار داشتند مقاطعی در کنار حاج نادر باشند. همراهی و مشورت با ایشان باعث شناخت بهتر از رسانه می‌شد. برنامه‌های خط‌شکن و مطالبه‌گرانه آقای طالب‌زاده موجب ایجاد مسیر جدیدی در رسانه شده است.

### ● نگاه آخرالزمانی و کادرسازی

اهتمام حاج نادر در آموزش و تربیت جوانان مثال‌زدنی بود. اولین کار مستقل بنده، مستندی با موضوع عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان و عصر جدید مقاومت بود. بابت همین موضوع چندین ساعت جلسه با آقای طالب‌زاده داشتیم. وقت گذاشتن و اهمیت دادن به آثار جوانان فقط برای بنده بود. حاج نادر وقتی آثار جوانان را می‌دید با آن‌ها تماس می‌گرفت و در مورد اثر صحبت و راهنمایی می‌کردند. از اولین دوره‌های آموزش فیلم‌سازی که در مرکز آموزش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد، مخاطبین از جوانان فعال رسانه‌ای لبنان بودند. کارگردان مستند «روح‌الله» که در مورد امام است، از هنرجوهای همین دوره بود. همچنین آثار برخی از هنرجوها در جشنواره‌های بین‌المللی درخشیدند. از دیگر کارهای حاج نادر، کلاس آموزش فیلم‌سازی برای افغانستانی‌های ساکن

ایران بود. آقای طالب‌زاده محلی و منطقه‌ای فکر نمی‌کرد. یعنی نگاه به افراد طبق منطقه جغرافیایی نداشت و مسئله را آخرالزمانی می‌دید که در آخر همه جهان در یک صف واحد قرار دارند. عقیده داشت برای تشکیل جبهه رسانه‌ای بین ایران، لبنان، افغانستان، عراق و... باید یک صفحه واحد شکل بگیرد. با همین نگاه هم به تربیت نیرو در سایر کشورها می‌پرداخت. به صورت کلی به بحث آموزش و کادرسازی بسیار اهمیت می‌داد. چندین مرتبه که به منزلشان رفته بودیم، جوانانی از شهرستان حضور داشتند، آمده بودند اثرشان را به حاج نادر نشان بدهند.

### ● حاج نادر، حامی جوانان

مستندی در مورد زلزله بم داشتم که بسیار سریع تدوین شد تا به مراسم چهلم برسد. آن موقع با حاج نادر که در اداره کل تأمین برنامه‌های بین‌الملل بود؛ تماس گرفتم و در مورد مستند توضیح دادم. قرار شد روز بعد جلسه حضوری داشته باشیم. مستند را دید و خیلی تعریف کرد. برای پخش در شبکه هماهنگ شد. با وجود اینکه می‌دانستم کار متوسطی و گزارش محوری بوده است. روحیه‌ای داشت که از کار جوانان حمایت می‌کردند. می‌گفت: «کار اول هیچ کسی قرار نیست عجیب و غریب باشد. همه نقطه شروعی در کار دارند و در مسیر یادگیری نقاط ضعف را متوجه می‌شوند. باید حمایت و راهنمایی کنیم و انگیزه بدهیم تا جوانان رشد کنند.» روحیه حمایتی حاج نادر، به شکل‌گیری نسل مستندسازان جوان انقلابی کمک کرد. نگاه حاج نادر به شبکه افق، حمایت از جوانان بود که باید دیده شوند. حتی در فصل اول راز که روی آنتن شبکه چهار رفت، با مستندسازان جوان که در جامعه کمتر شناخته شده بودند؛ گفت‌وگو می‌کرد. جوانانی که پتانسیل و ظرفیت داشتند را به مجموعه‌های مختلف معرفی می‌کرد.

### ● تربیون‌های انقلاب اسلامی در تلویزیون

سال ۸۸ جمعی از هنرمندان خدمت‌مقام معظم رهبری رفتند. در آن دیدار چندین نفر به نمایندگی از جمع صحبت

از جریان‌های منتقد‌های غربی نسبت سیاست‌های غرب استفاده می‌کردیم و به دیده‌شدن این گفتمان و آدم‌ها ضریب بدهیم. به معنای دیگر یک نقد رفت و برگشتی و دو طرفه با افرادی از بطن غرب بود. چون صرفاً با نگاه یک‌طرفه خودمان نقد غرب کامل نمی‌شود.

در سال ۹۲، هم‌زمانی دومین دوره افق نو با تغییر دولت موجب مشکلات جدی برای افق نو شد. دولت وقت به دلیل مذاکره با دولت‌های غربی، موافق برگزاری افق نو نبود. چون افق نو سیستم حاکم بر غرب را نقد می‌کرد. مشکلاتی مانند ویزای مدعوین و عدم حمایت و کمبود اعتبار مالی برای مجموعه افق نو، به وجود آمد که با تلاش حاج نادر کمتر شد.

#### ● انسان منتظر

شاه‌کلید کارهای تولیدی آقای طالب‌زاده، نگاه آخرالزمانی بود. در مجموعه «عصر انتظار» به مسئله وضعیت انسان منتظر می‌پرداخت. هنگام پیاده‌روی اربعین که خیل گسترده‌ای از ارادتمندان ابا عبدالله حضور داشتند، دغدغه داشت که این اتفاق را باید رویدار آخرالزمانی بدانیم و در رسانه مطرح کنیم. مهم‌ترین موضوعی که برای ایشان مهم بود، موضوع انتظار و آخرالزمان بود. برای ایشان یمن مهم بود و نقش آن در عصر ظهور را دلیل اهمیت دادن بیشتر به یمن می‌دانست. به معنای واقعی کلمه ایشان انسان منتظر بود.



**عقیده داشت  
برای تشکیل جبهه  
رسانه‌ای بین ایران،  
لبنان، افغانستان،  
عراق و... باید یک  
صفحه واحد شکل  
بگیرد. با همین نگاه  
هم به تربیت نیرو  
در سایر کشورها  
می‌پرداخت.**



**در سال ۹۲،  
هم‌زمانی دومین  
دوره افق نو با تغییر  
دولت موجب  
مشکلات جدی  
برای افق نو شد.  
دولت وقت به  
دلیل مذاکره با  
دولت‌های غربی،  
موافق برگزاری افق  
نو نبود. چون افق  
نو سیستم حاکم بر  
غرب را نقد می‌کرد.**

کردند که یکی از افراد آقای طالب‌زاده بود. در صحبت‌ها به استفاده حداکثری از ظرفیت مستند برای حل مشکلات اشاره داشت. همچنین علاوه بر نقش در تشکیل شبکه افق، ایده راه‌اندازی شبکه مستند را مطرح کرد که بعد از چند ماه پخش آزمایشی شبکه مستند آغاز شد.

دغدغه و هدف از تشکیل شبکه افق، راه‌اندازی شبکه‌ای برای تریبون انقلاب اسلامی بود. یعنی یک رسانه پیشتازی داشته باشیم که زبان گویای انقلاب در عرصه‌های مختلف باشد و بستری برای رشد و پرورش افراد انقلابی و رسانه‌ای. هنگام راه‌اندازی شبکه افق، حاج نادر اسم «عصر» را پیشنهاد داده بود که بنا بر ملاحظات مدیران وقت تلویزیون موافقت نشد. همان اوایل در مورد هدف و برنامه و گفتمان شبکه افق برای ما صحبت می‌کرد. تا هنگامی که حال جسمی مساعدی داشت، برنامه عصر که با مدیریت ایشان روی آنتن شبکه افق بود را اجرا می‌کرد. موضوع حائز اهمیت که دغدغه آن را داشت، بیان مشکلات و محرومیت خوزستان و ورود رسانه به آن مناطق بود. هنگامی که بیمار بود هم دغدغه کارهای روی زمین‌مانده را داشت. مسائلی که دغدغه انقلاب بود مانند یمن، وضعیت اقتصادی لبنان، مناطق محروم کشور، نظام سلطه در جهان، افول آمریکا و... برایشان مهم بود.

#### ● فراز و فرودهای افق نو

سال اول فعالیت «افق نو» تحت عنوان هالیوودیسیم با میهمانانی از آمریکا و اروپا آغاز شد. نشستی از اندیشمندان مستقل و ضدسلطه و افرادی که از درون غرب به غرب نقد داشتند؛ تشکیل شده بود. شش دوره افق نو برگزار شد و بعد از تشکیل شبکه افق، از ظرفیت تلویزیون برای ضریب رسانه‌ای کنفرانس افق نو استفاده کرد. افق نو را با دو هدف برگزار می‌کرد. هدف اول حضور اندیشمندان مستقل غربی در ایران و شناخت کشور بود. چون با حضور اندیشمندان مستقل غربی فضای حاکم بر ایران برای آن‌ها تبیین می‌شد.

هدف دوم نقد دوطرفه غرب بود. باید



# مصداق جهاد تبیین

گفت‌وگو با جواد رمضان نژاد

اگر چه جواد رمضان نژاد در سابقه خود مدیریت شبکه افق، شبکه تهران، سیما فیلم و... را دارد اما در این گفت‌وگو از افتخار شاگردی نادر طالب‌زاده سخن به میان می‌آورد. طالب‌زاده‌ای که بعد از شهادت سید مرتضی آوینی، جای خالی او را برای بیجه حزب‌اللهی‌ها پر کرد.

## ● عبور از غرب

نسل ما، بعد از شهادت آقامرتضی آوینی خیلی نگران خلاناشی از نبود آقا مرتضی بود و تلاش می‌کرد آن خلارا جبران کند. به آدمی نیاز بود که نظریه متفاوت در حوزه فرهنگ و هنر انقلابی داشته باشد. یکی از چهره‌های مهم برای من، آقای طالب‌زاده بود که از منظر جدیدی برای شناخت غرب به صورت عینی با ما صحبت می‌کرد. در آن زمان، نظریه‌های موجود در مورد غرب‌شناسی و هنر در غرب، بسیار کلی و مبنایی بود که برخی از آن‌ها به صورت کلاسیک در آثار شهید آوینی مشاهده می‌شد ولی به فردی نیاز داشتیم که بتواند آن‌ها را دقیق با مبنای آقامرتضی روایت کند. کسی که می‌توانست روی هنر و فرهنگ غرب در آن زمان تحلیل کند، نادر طالب‌زاده بود؛ کسی که در فرهنگ غرب زندگی کرده بود. او آخر چاه فرهنگ غرب را دیده بود و وقتی مستند «والعصر» را ساخت و روایت انقلاب را به عهده گرفت، یعنی از غرب گذشته است. این‌طور نبود که تحت تاثیر هیجان مواجهه با انقلاب اسلامی و احساسات قرار گرفته باشد، برای خودش سیر و سلوکی داشت.

بعد از شهادت شهید آوینی رفت و آمدمان به روایت فتح شروع شد. در کارگاه «فرهنگ غرب» آقای طالب‌زاده شرکت می‌کردیم. بعد از مدتی پایمان به منزل حاج نادر و جلسات خصوصی‌شان باز شد. آقای یوسفعلی میرشکاک و مرحوم آقاسی هم حضور داشتند. فضای اصلی هنر و انقلاب در همین جلسات شکل می‌گرفت.



کسی که می‌توانست روی هنر و فرهنگ غرب در آن زمان تحلیل کند، نادر طالب‌زاده بود؛ کسی که در فرهنگ غرب زندگی کرده بود. او آخر چاه فرهنگ غرب را دیده بود و وقتی مستند «والعصر» را ساخت و روایت انقلاب را به عهده گرفت، یعنی از غرب گذشته است

## ● از کارگر کوره مستندساز ساخت!

نقطه شروع فعالیت دوستان افغانستانی مقیم ایران در حوزه مستند و فیلم‌سازی، آقای طالب‌زاده بود. دهه ۷۰ بود که کلاس‌های مستندسازی تحت نظر حاج نادر در موسسه روایت فتح شروع شد و اساتید دیگری مانند حسین محمودیان، مسعود فراستی و... حضور داشتند. زمانی که ایران بودند، مستندی با موضوع زندگی افغانستانی‌ها در ایران ساخته بودند. بیشتر افراد آن مستند، قریحه شعر و ادبیات داشتند ولی در کارگاه‌ها و کوره‌های آجری‌زی کار می‌کردند. بعد از مدتی مستندی توسط روایت فتح منتشر شد. در جلسه‌ای با حاج نادر، مستند را نگاه می‌کردیم. صحنه‌ای از سفره غذا بود که نشان می‌داد نان خشک می‌خورند و یک تکه پنیر. تصویر روی دهان یکی از افراد زوم بود. آقای طالب‌زاده با همان لحن آرام و مهربانی که داشت به تصویربردارها گفت: «هنگام غذا خوردن روی صورت آدم‌ها زوم نکنید.» از لحاظ نقش زیبایی‌شناسی و دراماتیک، نشان دادن آن صحنه و زندگی سخت آن‌ها خیلی مهم بود. اما استدلال حاج نادر این بود که در نهی این رفتار حدیثی داریم که می‌فرماید: «موقع غذا خوردن به دهان و صورت افراد نگاه نکنید و سرتان پایین باشد.» این نکات در هیچ کلاس آموزش تصویربرداری و فیلم‌سازی و... پیدا نمی‌کنید. وقتی مستندسازان افغانستانی آموزش دیدند، رفتند افغانستان و در آن‌جا کابل فیلم را راه انداختند.

## ● مهمانی از لبنان

سال ۱۳۸۶ بود که از سازمان صدا و سیما تماس گرفتند و گفتند حاج قاسم همراه مهمانی از لبنان آمده است و می‌خواهند سینمایی بشارت منجی را ببینند. آقای طالب‌زاده را در جریان گذاشتم ولی به دلیل سرماخوردگی، تب و لرز شدید داشتند. بعد به بنده گفتند که فیلم را به حاج قاسم برسانم و از ایشان عذرخواهی کنم که نتوانستند در جلسه حضور داشته باشند. نمی‌دانستیم مهمان حاج قاسم کیست. بعد از مدتی شنیدیم که آن مهمان حاج عماد مغنیه بوده و تماشای فیلم به درخواست او تا به این بهانه آقای طالب‌زاده را ببیند. سه هفته بعد از این سفر بود که حاج عماد مغنیه در ۲۳ بهمن ترور شد. آقای طالب‌زاده خیلی افسوس می‌خورد و می‌گفت: «ای کاش با همان تب و لرز آمده بودم و حاج عماد را می‌دیدم برای آخرین بار.»

## ● مصداق جهاد تبیین

اولین مستندی که به جانبازان شیمایی پرداخته شد و دادخواهی در عرصه بین الملل را در پی داشت، توسط حاج نادر طالب‌زاده بود. بعد از تأثیرات مستند، وزارت خارجه در تکاپو بود و وکیل گرفتند. این دادی بود که اولین بار حاج نادر در «بیداد خاموشی» زد. موضوع بعدی که ساخت، در مورد هلوکاست بود. نادر طالب‌زاده با مستندهایی که درباره سرفصل‌های محتوایی هلوکاست در فرانسه ساخته بود، مبدع پرداختن به موضوع هولوکاست در رسانه جمهوری اسلامی شد.

محور دیگر پرداختن به فیلم‌های اعتراضی در غرب علیه آمریکا بود که نتیجه‌اش شد مستند «ساعت ۲۵». از سینمای غرب، جانبازان شیمایی، هولوکاست و ... به موضوع اسرائیل پرداخت. حاج نادر اولین کسی بود که بحث یهودیان ضد صهیونیسم را در ایران معرفی کرد. در هر کدام از برنامه و مستندها، کاملاً عملگرا و نوگرا عمل کرد و مسیر را برای افراد بعدی باز و هموار ساخت. او از وسط میدان مین، معبر باز می‌کرد که



آدم‌ها حرکت کنند. افراد مختلفی در این راه آمدند و مستند ساختند و کتاب نوشتند. حاج نادر پیش‌قراول و کارنامه او مصداق جهاد تبیین است.

## ● هنرمند پژوهشگر

هیچ کدام از آثار حاج نادر تکراری نیست و در هر اثر به موضوع جدیدی پرداخته است. علاوه بر طرح مسئله، در آثار آقای طالب‌زاده روحیه کنش‌گرا دیده می‌شود که مسائل را عینی و مصداقی بررسی کرده است. حاج نادر طالب‌زاده عقیده داشت که باید هرچه سریع‌تر محتوا و مفاهیم را در قالب تصویر و رسانه به مردم ارائه بدهد. در همین مسیر، آدم‌هایی که فطرت بازگشت به انقلاب اسلامی را داشتند، کشف می‌کرد. به حزب‌اللهی‌ها توصیه می‌کرد که اگر می‌خواهید ملت ایران را نسب به اعتقاداتشان علیه غرب، محکم کنید باید به افرادی که از فرهنگ غرب بازگشته‌اند توجه کنید. چون یک تجربه زیستی برای مردم روایت می‌کنند که تأثیر بیشتری دارد نسبت به این‌که دوربین‌مان را بچرخانیم تا خودمان روایت کنیم.

اولین مستندی که به جانبازان شیمایی پرداخته شد و دادخواهی در عرصه بین الملل را در پی داشت، توسط حاج نادر طالب‌زاده بود. بعد از تأثیرات مستند، وزارت خارجه در تکاپو بود و وکیل گرفتند. این دادی بود که اولین بار حاج نادر در «بیداد خاموشی» زد.



# پناه فیلمسازان انقلابی

به چهلم حاجی نزدیک می‌شویم و من هنوز حتی یک خط برایش نوشته‌ام. قلمم پیش نمی‌رود و هر بار که سعی کرده‌ام، بی نتیجه مانده است. نه این‌که از تأثر زیاد باشد، خیر... به گمانم او در جایگاه آخرتی‌اش آن قدر سرخوش است که کمتر یادی از ما «قبرستان نشینان عادات سخیف» می‌کند. دلیلش شاید بزرگی او در مقابل کوچکی خودم باشد. او برای من یک مستندساز آرمانی بود و همچنان هست. نادر طالب‌زاده یکی از متفاوت‌ترین انسان‌هایی است که در همه عمر درک کرده‌ام.

شکاف‌های درونی جامعه خود ندارد. ساعت ۲۵ همچنین یک اثر روحیه‌بخش برای آزادی‌خواهان و مبارزان ضد استعماری دنیاست که فریب هیمنه رسانه‌ای ایالات متحده را نخورند و ترس از شیطان بزرگ را کنار بگذارند.

\*\*\*

سال‌ها بعد در اوایل دهه هشتاد من با شگفتی دیگر از حاج نادر مواجه شدم. مستند «خنجر و شقایق» که درباره‌اش زیاد شنیده‌ام اما هیچ‌گاه جز چند فریم‌اش را ندیده بودم. آن زمان یکی از دوستان ده حلقه سی‌دی (نسل پیش از دی‌وی‌دی) برایم آورد؛ در سه یا چهار پاکت کاغذی. نمی‌دانم از کجا به دستش رسیده بود. علاقه‌های مستندسازی مرا می‌دانست و این لطف را در حق من کرد. با یک دستگاه سی‌دی‌رام که به تلویزیون وصل می‌شد، قسمت‌های ده‌گانه خنجر و شقایق را یکی‌یکی دیدم. دیدن که نه بلعیدم و نوشیدم. جلوی انسان گرسنه و تشنه وقتی آبی گوارا یا غذایی خوش رنگ و لعاب بگذارند، چه حسی دارد؟ حس دیدن خنجر و شقایق برای من همین بود. تصاویر سیال با همان استادی‌کم نیویورکی در یک جنگ سخت، نابرابر، بی‌رحمانه و نژادپرستانه در بوسنی و هرزگوین اوایل دهه ۹۰ میلادی. یک جنگ عجیب در قلب ادعاهای حقوق بشری دنیا. باز هم در همان نگاه اول و در کنار محتوای تأثیرگذار، جذب فرم تصاویر شدم. پلان‌های تعقیبی بدون لرزش مبارزان بوسنیایی در جنگل‌ها، پلان‌های تعقیبی پرتکان اما هیجان‌آور در گورازده و .... چند سال بعد در مجله سوره پرونده‌ای درباره خنجر و شقایق کار شد و جزئیات ساخت تا مراحل تدوین، تأثیرگذاری شهید آوینی در شکل‌گیری آن و تبعات سانسور و عدم پخش کامل آن از تلویزیون نگاشته شد و سال‌ها گذشت... خنجر و شقایق را بارها در کلاس‌های مستندسازی تدریس کردم و با این مستند زندگی. تا این‌که به فکر رسید مصاحبه مفصلی با حاج نادر درباره خنجر و شقایق ترتیب دهم. حاجی مرا به خوبی می‌شناخت و انجام مصاحبه را قبول کرد. زمستان

سال‌های میانی دهه ۱۳۷۰ در تلویزیون مستندی دیدم که سال‌ها بعد برایم معنایی تازه پیدا کرد. مستندی که برای اولین بار از سوی یک مستندساز ایرانی دست روی نقاط ضعف نظام پرهیمنه آمریکا می‌گذاشت. «ساعت ۲۵» برای اولین بار کارتن خواب‌ها یا هوم‌لس‌های آمریکایی را با تصاویری سیال و جذاب نشان می‌داد. هنوز نمی‌دانستم که این مستند را چه کسی کارگردانی کرده است. سال‌ها بعد در یکی از دفعاتی که به خانه حاج نادر رفته بودم، صحبت از ساعت ۲۵ به میان آمد. حاجی وقتی شنید این مستند را دوست دارم، سر ذوق آمد و به جای صحبت از محتوای آن، درباره شیوه فرمی شکل‌گیری‌اش این‌طور تعریف کرد: «اواخر دهه ۱۹۸۰ سفری به آمریکا داشتم. یک روز در نیویورک از جلوی نمایندگی مرکزی شرکت استادی‌کم عبور می‌کردم. می‌دانستم که این شرکت سال‌ها قبل وسیله‌ای را برای گرفتن تصاویر سیال و بدون لرزش در سینمای داستانی اختراع کرده است و این اختراع را در فیلم سینمایی «در راه افتخار» استفاده کرده و باعث شده آن فیلم برنده جایزه اسکار تصویربرداری شود. من سال‌ها منتظر ورود این اختراع جذاب به سینمای مستند بودم. آن روز پشت شیشه فروشگاه با وسیله‌ای کوچک و عجیب مواجه شدم. داخل رفتم. مدیر فروشگاه توضیح داد که شرکت ما یک استادی‌کم کوچک برای دوربین‌های ویدئویی جدید اختراع کرده، اما هنوز با استقبال مواجه نشده است. با اشتیاق تقاضای خرید کردم. او گفت موجودی نداریم و همان یک عدد داخل ویتترین است. با اصرار، آن استادی‌کم را خریدم و در چند سال بعد از آن مهم‌ترین مستندهایم را با آن وسیله جذاب و کاربردی ساختم.»



محمد مهدی خالقی  
مستندساز

اولین مستند حاج نادر با استادی‌کم «ساعت ۲۵» است و اولین بار در سینمای مستند ایران که یک اثر با این تکنیک ساخته می‌شود. مستندی عمیق و هشدار دهنده درباره ابرقدرتی که سرمست از فروپاشی رقیب یعنی اتحاد جماهیر شوروی بکه تازی می‌کند، اما خبر از مشکلات و



نادر دعوت کرده که در برنامه حاضر شوی. پرسیدم: «برای چه موضوعی؟» گفت: «افغانستان.» گفتم: «از من باسوادتر، باتجربه‌تر و بزرگ‌تر در این موضوع زیاد هستند.» گفت: «در جلسه اتاق فکر برنامه در کنار میهمانان دیگر، حاجی پرسیده کدامیک از بچه‌ها تازه افغانستان بوده و به‌روزتر از دیگران است؟ گفته‌ایم فلانی که یک ماه است از افغانستان برگشته.» برای شرکت در برنامه با چند پلی بکی که آماده شده بود، به دفتر حاجی رفتم. جلسه برنامه برگزار شد. حاجی توضیح زیادی نخواست. شاید بیشتر از لیاقت، به من اعتماد داشت. با ماشین خودش سوار شدیم و به محل ضبط برنامه رفتیم. من آخرین میهمان برنامه بودم. حدود ۲۰ دقیقه گپ زدیم. آن‌جا پیشنهاد راه‌اندازی شبکه‌ای با موضوع پارسی‌زبانان، شبیه بی‌بی‌سی و الجزیره و با شمای غیر ایرانی را مطرح کردم. حاجی گفت از قضا مدتی پیش همین طرح را با جمعی از مدیران تلویزیون مطرح کرده و با وجود استقبال، هیچ کاری انجام نداده‌اند. آن شب درس بزرگ حاج نادر برای من اعتماد به جوان‌ها بود.

\*\*\*

در سال‌های اخیر ما حاج نادر را بیشتر در مراسمات رسمی و جلسات مؤسسات و دفاتر مختلف می‌دیدیم. به خصوص جشنواره عمار که بسیار دوستش می‌داشت و به فیلمسازانش علاقه‌ای پدر و فرزند داشت. یادم هست هر زمانی که مرا می‌دید، مثل یکی از دوستان یا اعضای خانواده‌اش جلو می‌آمد، روبوسی می‌کرد و از کارهای جدیدم می‌پرسید. درست خاطر هست بعد از دیدن مستند «پوستین وارونه» چقدر تشویق کرد و کار را جسورانه، محققانه و یکی از نیازهای مستند انقلاب اسلامی دانست یا بعد از دیدن مستندهای پسر و آهنگر گفت کارهایتان روز به روز در حال نزدیک شدن به مستندهای خوب جهان است. اساساً حاج نادر یکی از مهمترین مشوق‌ها و روحیه بخش‌های بچه‌های فیلمساز انقلابی بود. این اواخر در کنفرانس «افق نو» مشهد چند روز با او بودیم. قرار بود چند نفر از بچه‌های مستندساز از شخصیت‌های مختلف این کنفرانس مستندهای پرتنه بسازند. با حاجی برای یکی دو نفر مشورت کردم. جالب این‌که شخصیت پیشنهادی او را همان روز اول رها کردم چون یک مأمور سابق اطلاعاتی بود و بسیار درون‌گرا. سراغ سوژه دومی رفتم که حاجی نسبت به او کمی تردید داشت. به او اطمینان دادم که این سوژه را خواهم ساخت. آن سوژه بعد از چند سال فراز و نشیب در روزهای بستری حاجی در بیمارستان به نتیجه رسید و چند روز پس از رحلتش با عنوان مستند «ایوان» از تلویزیون پخش شد. حاجی نبود که آخرین کار شاگردش را ببیند.

سال ۱۳۸۷ به خانه‌اش رفتم. شاید هم دفتری که کنار خانه‌اش بود. مصاحبه را با یک دوربین و یک قاب ساده انجام دادم و بعد تصاویر اینسرتی گرفتیم. در انتها به حاجی پیشنهاد حضور در یک مستند دادم: «بیا بیا با هم یک بار دیگر به بوسنی برویم و به مکان‌های آشنایی که خنجر و شقایق را تصویر برداری کرده‌اید. این مستند جدید به نوعی پشت صحنه آن مستند کلاسیک و بزرگ خواهد بود و به تثبیت و تبیین دقیق‌تر نکات محتوایی و فرمی‌اش کمک خواهد کرد.» از شنیدن پیشنهادم سر ذوق آمد. قبول کرد اما انجام کار را موکول به بهتر شدن وضع جسمانی‌اش کرد. گفت: «قلیم این روزها بیشتر از قبل اذیت می‌کند. کمی که بهتر شدم، با هم می‌رویم.» در سال‌های بعد پیشنهاد را بارها پیگیری کردم و هربار با جواب عدم توان جسمی و بیماری مواجه شدم و آن مستند هیچ‌گاه شکل نگرفت.

\*\*\*

همان سال‌ها دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی سلسله کلاس‌هایی را با محوریت حاج نادر برای آموزش سینما راه انداخت. حاجی مربی‌گونه در پی تربیت نسلی از فیلم‌سازان انقلابی بود. کلاس‌ها تهران برگزار می‌شد. من و دو نفر از دوستان تصمیم گرفتیم که شرکت کنیم. با دفتر هماهنگ کردیم که کلاس‌ها آخر هفته برگزار شود. این دوره چند ماهی طول کشید و ما هر هفته از مشهد و برای همین کلاس به تهران می‌رفتیم و برمی‌گشتیم. در این کلاس‌ها تسلط حاجی با تاریخ سینما، بزرگان و شاهکارهای سینما مثال زدن بود. متن درسی، کتاب عناصر سینمای استفان شارف بود. حاجی برای تمرین‌ها همچنین از ما شات لیست فیلم می‌خواست. باید فیلمی مشهور و بزرگ را انتخاب و یک سکانس‌اش را به شکل استوری‌برد نقاشی می‌کردیم. تمرینی سخت و زمان‌بر که با اصرار حاجی برای درک درست از فرم سینما انجام می‌شد. در آن کلاس‌ها من یک فیلمساز بزرگ و مسلط به فرم را می‌دیدم که از نظر محتوا می‌توانست هدایتگر بزرگ جوان‌های انقلابی علاقه‌مند به سینما باشد.

\*\*\*

دو سال بعد تازه از افغانستان آمده بودم. مشغول پژوهش میدانی برای ساخت مجموعه مستند «هم‌زمانی و بی‌زمانی» بودم. حاج نادر گرم فصل اول برنامه راز بود. راز حسابی گل کرده بود. سوژه‌های متفاوت، اجرای بی‌نظیر حاجی، شیوه تعاملی با مخاطب برنامه را تبدیل به پربیننده‌ترین برنامه گفت‌وگو محور تلویزیون کرده بود. یکی از بچه‌های راز تماس گرفت و گفت: «حاج



## در دفاع از حق، آزاده بود

گفت وگو با احمد نجفی

احمد نجفی را به کارگردانی و بازیگری در نقش‌های مختلف می‌شناسیم. یکی از نقش‌های او، بازی در سریال بشارت منجی مرحوم طالبزاده است. نجفی از زیست کاری و وسعت فکری حاج نادر طالبزاده روایت می‌کند، مردی که او را به صراحت، شجاعت و در میدان بودن می‌شناسد.

### ● انجیل پنجم

آشنایی و ارتباطم با نادر طالبزاده برمی‌گردد به فیلم «وعده دیدار» جمال شورجه. من در آن فیلم نقش یک تیمسار را بازی می‌کردم. بعدها فهمیدم این تیمسار پدر آقای طالبزاده است، تیمسار اردوبانی. آقای طالبزاده از این‌که نقش پدرش را ایفا می‌کردم، بسیار ابراز خرسندی کرد. بعد از مدتی برای فیلم «بشارت منجی» من را دعوت کرد دفترش و گفت: «نقشی برایت کنار گذاشته‌ام.» با توجه به این‌که جای دیگر کار می‌کردم، قبول نکردم ولی یک نقش کوتاه را پیشنهاد داد. خلاصه پذیرفتم اما قراردادی ننوشتیم. دوستش داشتم و نمی‌خواستم از او وجهی بگیرم و فشار مالی برایش ایجاد کنم. همین نقش کوتاه باعث شد تا بیشتر با او آشنا شوم. برایم عجیب بود یک نفر همزمان با کارگردانی، دوربین را هم روی دستش بگیرد و فیلم برداری کند. طالبزاده در عین صبوری، بسیار توانا و خستگی‌ناپذیر بود. گاهی آمرانه سخن می‌گفت اما در امر کردنش هم موجی از مهربانی وجود داشت. هیچ وقت ندیدم صدایش را بالا ببرد یا سر کسی فریاد بزند. هر کاری می‌توانست می‌کرد تا بازیگرها و عوامل پشت صحنه، در آسودگی و آرامش فعالیت کنند. فیلم بشارت منجی به حواشی تاریخی و سانسور دچار شد. چون روایتش از انجیل برنابا بود. یکی از حواریون حضرت مسیح انجیلی دارد که جایی از آن یاد نمی‌کنند. طالبزاده اما به روایت‌های برنابا اتکا کرده بود. در این کتاب پیش بینی‌هایی وجود دارد که در مسیحیت اولیه جا نیفتاده است و مسیحیان این انجیل را قبول ندارند و بحثی هم

راجع به آن نمی‌کنند. در حالی که انجیل مهمی است و رسالت پیامبر اکرم (ص) را بشارت داده است. طالبزاده به بازگو کردن حقایق اصرار داشت. اطلاعات مذهبی‌اش بسیار بالا بود. می‌گفت: «من کار خودم را انجام دادم، هم اصول سینما را یاد گرفتم و هم از لحاظ تاریخی تحقیق و مطالعه کردم. حال هرکس نقدی دارد؛ اگر منطقی باشد مخلصش هم هستم. این هم یک انجیل است و باید به آن توجه شود. فقط یونس و متی و مرقد و... که نیست؛ چرا راجع به نفر پنجم حرف نمی‌زنید؟»

طالبزاده انسانی بسیار وارسته و توانا بود. سواد خوبی در عرصه سینما داشت. کار کردن با دوربین آری فلکس به خودی خود دشوار است و کسی که آن را روی شانه‌اش می‌گرد و از قضا موقعیت‌های سختی را هم فیلم برداری می‌کند؛ تلاش و استقامت بالایی دارد. طالبزاده به جای اجتناب به استقبال این دشواری‌ها می‌رفت. سر صحنه همیشه پر جنب و جوش بود و اگر می‌بایست خودش سکانس را فیلم برداری می‌کرد؛ این انرژی پنج برابر می‌شد.

### ● صریح بود و شجاع

چند سال قبل من و آقای ارشدی به برنامه عصر دعوت شدیم. آنجا راجع به مسائل جنگ و بعد از جنگ و بازسازی صحبت می‌کردیم. برنامه زنده بود و من هم آن چه که می‌دانستم گفتم. آن برنامه تاثیر زیادی در خوزستان به خصوص آبادان گذاشت و مردم ما را مورد محبت قرار

اختلاف کوچکی باشد یا از نظر سیاسی کاملاً با هم همسو نباشیم، اما او همیشه بر اشتراکات و کار جمعی تأکید داشت و می‌گفت بیایید همه با هم کار کنیم. اگر جایی به او نیاز بود حتماً حضور پیدا می‌کرد. در عرصهٔ زبان، تلویزیون، ساز و کار سینمایی و... هر جا که می‌توانست کمک می‌کرد. در بیان عقاید بسیار راحت بود و از کسی ترسی نداشت. از این که راجع به اسرائیل حرف بزند و تاریخش را قضاوت کند، واهمه نداشت. خیلی‌ها به خاطر گرین‌کارت آمریکا حاضر نیستند راجع به اسرائیل حرفی بزنند. این یعنی اعتقاد و افکار فرد ارزشی ندارد و آدم ارزانی است. طالب‌زاده اما در دفاع از حق صریح و آزاده بود. چند تا مستند فوق‌العاده دارد که در آن تحلیل‌های بسیار درستی ارائه می‌دهد. در فیلم هم سعی می‌کرد اشتباهات تاریخی را اصلاح کند و چون تاریخ مربوط به آن اثر را به خوبی مطالعه کرده بود نظر صحیحی داشت.



طالب‌زاده در عین صبوری، بسیار توانا و خستگی‌ناپذیر بود. گاهی آمرانه سخن می‌گفت اما در امر کردنش هم موجهی از مهربانی وجود داشت. هیچ وقت ندیدم صدایش را بالا ببرد یا سر کسی فریاد بزند. هر کاری می‌توانست می‌کرد تا باز یگرها و عوامل پشت صحنه، در آسودگی و آرامش فعالیت کنند.

می‌گفت: «اصول باید با فیلم مچ باشد. اگر قرار است راجع به عدالت صحبت و نقد کنیم و فیلم بسازیم، اول باید عدالت را بشناسیم. بی‌ملاحظه نمی‌شود جلو رفت.» نکاتش را می‌گفت اما در نهایت گوشه‌ای می‌نشست با آرامش نظاره می‌کرد. معتقدم طالب‌زاده درون و بیرونش یکی بود. دروغ نمی‌گفت. کسی را از سر باز نمی‌کرد. به شدت معتقد به نظام بود. در هر امر و انتقادی حساب سود و زیان نظام را می‌کرد و در عین صداقت و جسارت و صراحت مسیری را نمی‌رفت که نظام اسلامی به خطر بیفتد.

معمولاً اهل سینما کمی بی‌رحمند اما طالب‌زاده این‌گونه نبود. در امور مختلف ظرافت کار را رعایت می‌کرد. خیلی اهل شوخی و خنده نبود اما همیشه لبخندی بر لب داشت. بعضی از اوقات ممکن بود

دادند. از برنامه هم بسیار استقبال کردند: «دم شما گرم! یکی برای اولین بار برنامه‌ای راجع به آبادان و اوضاع آن ساخته. ان شاء الله بهبودی اتفاق بیفتد.» همان موقع یکی دو نفر از نماینده‌ها آمدند روی خط که این‌ها سیاه‌نمایی است. گفتیم: «نه داداش سیاه‌نمایی نیست، حقیقت را می‌گوییم.» از دفتر دولت زنگ زدند که آقا این چه چیزی هست که پخش می‌کنید؟ من هم گفتیم: «پدرم خرمشهری و مادرم آبادانی است. اگر مصائبی که می‌بینم را نگویم، به خودم و کشور و نظامم توهین کرده‌ام. قرار نیست ما به خاطر یک عده‌ای فاسد بی‌آب و برق گاز شویم.» همین صراحت و شجاعت و میدان دادن آقای طالب‌زاده در بیان حرف حق سبب شد تا آن برنامه به شدت محبوب شود چرا که صدای مردم بود.

طالب‌زاده سنگ صبور همه بود. در برابر حرف‌ها و اعمال دیگران، نه تند می‌شد نه بد و بیراه می‌گفت و نه حتی نقد می‌کرد. می‌گفت: «هرکس نظری دارد و از جنبه‌ای نقد می‌کند. من اگر لازم باشد جواب می‌دهم ولی الان کسی از من جواب نخواست. حالا این دوستان گاهی کمی تند می‌روند اما اشکالی ندارد. مردم می‌فهمند مردم حالی‌شان است، بالاتر از مردم که نداریم.» به اصول پایبند بود و می‌گفت: «اصول باید با فیلم مچ باشد. اگر قرار است راجع به عدالت صحبت و نقد کنیم و فیلم بسازیم، اول باید عدالت را بشناسیم. بی‌ملاحظه نمی‌شود جلو رفت.» نکاتش را می‌گفت اما در نهایت گوشه‌ای می‌نشست با آرامش نظاره می‌کرد. معتقدم طالب‌زاده درون و بیرونش یکی بود. دروغ نمی‌گفت. کسی را از سر باز نمی‌کرد. به شدت معتقد به نظام بود. در هر امر و انتقادی حساب سود و زیان نظام را می‌کرد و در عین صداقت و جسارت و صراحت مسیری را نمی‌رفت که نظام اسلامی به خطر بیفتد.

معمولاً اهل سینما کمی بی‌رحمند اما طالب‌زاده این‌گونه نبود. در امور مختلف ظرافت کار را رعایت می‌کرد. خیلی اهل شوخی و خنده نبود اما همیشه لبخندی بر لب داشت. بعضی از اوقات ممکن بود



# ما، سینما و حاج نادر

بعد گفت یک فیلمنامه ساده بنویسید، دوربین بیاوریم برویم توی راهروهای دانشکده بسازیمش. خودش شد کارگردان و ما هم عواملش. من و سید خردمندان بازیگر جلوی دوربینش بودیم. کیف می‌کردیم وقتی کارگردانی‌مان می‌کرد. راهروهای کارمندی دانشکده را که شلوغ کردیم، تحملش نکردند. کلاس‌هایش دورهٔ دوم نداشت اما همان یک دورهٔ غنیمتی شد سرمایه‌مان. هنوز که هنوز است داریم از همان سرچشمه تغذیه می‌کنیم. حرف من نیست، حرف بیشتر بچه‌های آن دورهٔ رویایی است. اصلاً خودم را می‌گویم. من شاگرد برخی اساتید و کارگردان‌های بزرگ سینمای ایران بوده‌ام. از هر کدام‌شان هم خیلی چیزها یاد گرفته‌ام، خیلی. در این بیست سال هم تا دلتان بخواهد خوانده‌ام و دیده‌ام، تجربه کرده‌ام، یاد گرفته‌ام و حتی یاد داده‌ام. اما هنوز که هنوز است وقتی قرار است بروم سر صحنه و کارگردانی کنم، وقتی طبق معمول استرس‌های شب کنکوری ام عود می‌کند، وقتی مثل همیشه شبیه بازیگری می‌شوم که قبل از هر اجرا روی صحنه تئاتر چشمهٔ آدرنالینش فوران کرده، تنها سوختی که ناخودآگاه موتورم را راه می‌اندازد همان العلم فی الصغری است که حاج نادر کالتقش فی الحجرمان حک کرد!

حالا چرا این‌ها را گفتیم؟ چرا از این همه ویژگی منحصر به فرد حاج نادر که کم هم نبود و کم و بیش هم دیگران گفته‌اند، دست گذاشتم روی تخصص و تبحرش در فن سینما؟ شاید چون این وجههٔ حاج نادر پشت فعالیت‌های پرحجمش در رسانه و جبههٔ فرهنگی انقلاب مغفول ماند. حاج نادر از معدود افراد انقلابی بود که می‌توانست مثل دوستش آقا مرتضی، از «راه طی شده» حرف بزند؛ از معدود افراد انقلابی بود که اتمسفر هنری روشن‌فکری سینمایی را خودش زندگی کرده بود! نه از راه دور و آویزان ترجمه‌ها! بلکه بی‌واسطه در بطن مهد سینما! حاج نادر همان قاضی بود که جماعت آرتیست انتلکت سینه‌فیل نمی‌توانستند جلویش معلق بازی کنند و قسر در بروند! حتی نمی‌توانستند جلوی او با اصطلاحات و الفاظ تخصصی قمپز در کنند و شامورتی بازی دریاورند! دانشی که آن‌ها فارسی‌نگلیسی تفت داده بودند، حاج نادر با لهجهٔ امریکن خورده بود! حاج نادر اگر به حکم دغدغه، ضرورت و تکلیف، جبههٔ رسانهٔ انقلاب را اولویت اصلی فعالیت خودش نمی‌کرد و فوکوسش را فقط روی همان هنر سینما می‌گذاشت که هم خوب بلدش بود و هم خوب یادش می‌داد؛ چه بسا حالا کرسی‌های آکادمیک سینمای محض در ایران باید بابت فقدانش تا سال‌های سال روضه می‌خواندند.

هرچند همین شاگردانی که طی این سال‌ها تنها در حیطهٔ سینمای داستانی تربیت کرد، اگر به دست مسئولین نالایق هدر نروند برای هفت پشت سینمای انقلاب کفایت می‌کنند اما تنها چیزی که برای این بچه‌ها به این سادگی‌ها جبران نمی‌شود، فقدان عزیزی است که فقط استاد نبود، پدر بود...

دانشجوی ترم دو و سه بودیم. ملول از دروس عمومی حوصله سربر. عطش یاد گرفتن داشتیم. شوق رفتن سر اصل مطلب! یاد گرفتن سینما! تار رسیدن به فصل دروس تخصصی هنوز کلی زمان برای سوزاندن مانده بود! تازه معلوم نبود فصلش که رسید خیلی لقمه‌های دندان‌گیری هم گیرمان بیاید. خودمان دست به کار شدیم، خودجوش. یعنی همت چند نفر از بچه‌ها بود؛ بیشتر از همه امیرمهدی پوروزیری. رفتند سراغ حاج نادر. گفته بود وقت ندارم. غیر از مسئولیت‌های مختلفش، مشغول بشارت منجی هم بود. خلاصه دست رد به سینهٔ بچه‌ها زده بود. وقت اذان که می‌شود، بچه‌ها همان‌جا در دفترش می‌ایستند به نماز. پاینده مهر پیشنهاد می‌شود و پوروزیری و شفا به او اقتدا می‌کنند. حاج نادر که می‌آید و می‌بیند، خوشش می‌آید. می‌پرسد: «چند نفر مثل خودتان دارید؟» و کلاس خیلی زود تشکیل شد.

حاج نادر شاگرد استفان شارف بود؛ مولف کتاب «عناصر سینما». سینما را در زادگاه سینما یاد گرفته بود؛ به زبان مادری سینما و با به روزترین تجهیزات سینما در آمریکا. روش تدریسش انتقال اطلاعات دایرهٔ‌المعارفی و جزوه بازی نبود! جلسات اول فیلم‌های شاهکار را...

جلسات اول فیلم‌های شاهکار را روی پرده آنالیز می‌کرد. از نظر میزانش، کمپوزیسیون، دکوپاژ، لنز، رنگ، نور و در یک کلام زیبایی‌شناسی. «غلاف تمام فلزی» کوبریک، «جوخه» الیور استون، «لئون» لوک بسون و... وقتی از معجزه کوبریک در سکانس کشتن تک تیرانداز ویتنامی توسط سربازان آمریکایی حرف می‌زد که چطور تماشاگران داخل سالن سینما را بی‌که بدانند به قاتل تبدیل می‌کند و بعد توی گوششان می‌زند ما از کشف اعجاز بیانی سینما توی ابرها بودیم. اسم سکانس فینال لئون را گذاشته بود صحنه شهادت لئون. لذت می‌برد و شرح می‌داد. لذت می‌بردیم از لذت بردنش. اصلاً درس نمی‌داد. مدام کشف و شهود می‌کرد. ما مات و مبهوت، شاهد کشف و شهود مدامش بودیم. مشق دانش هم عجیب بود. می‌گفت بروید خانه و همین سکانس‌ها را از روی خودشان استوری‌برد کنید. یک جور مهندسی معکوس. کادر را اینطوری فهمیدیم، تقطیع را، مونتاز را. شش هفت جلسه غیر از آنالیز میزانش‌ها مشقمان همین بود. استوری‌بردینگ.



محمد باقر مفیدی کیا  
مستندساز

## در مقام معلمی

گفت‌وگو با محمدرضا خردمندان درباره کلاس کارگردانی مرحوم طالب‌زاده در دانشکده صداوسیما



کی‌اف‌جی انجام داد. او ترکیب‌بندی را به ما یاد داد و از این نظر برای خودم به شخصه دوره بی‌نظیری بود و دیگر هیچ وقت تکرار نشد. کلاس درس را در فضای باز تشکیل می‌داد. از دانشکده احتیاجات را می‌گرفتیم و در همان فضا و دور هم ادامه می‌دادیم. در آن‌جا ما هم بازیگر بودیم و هم کارگردان. در همین صحنه‌ها میزانشن دادن و در کار با بازیگر، بازی گرفتن را به ما آموخت و تقریباً می‌شود گفت ما پکیج کاملی را از ایشان یاد گرفتیم.

• شما برای هر فیلم حدوداً چند نقاشی می‌کشیدید؟  
تعدادش خیلی زیاد است. یک سکانس فیلم از ده تا پانزده نما تشکیل شده بود سکانس بعدی شش نما داشت، بعدی هشت نما و همین‌طور تا آخر. ابتدا یک سکانس را آنالیز می‌کردیم و همه پلان‌ها را یکی‌یکی نقاشی می‌کردیم. در نقاشی هم باید مشخص می‌کردیم حرکت بازیگر را که از راست به چپ است یا از چپ به راست خارج شده. این نکات باعث شده بود علاوه بر کارگردانی، تدوین هم یاد بگیریم.

• آقای طالب‌زاده روی تک‌تک این نقاشی‌ها و زاویه‌ها وقت می‌گذاشتند و بررسی می‌کردند؟  
- بله، ایشان گاهی در خانه کارها را خط می‌زد و اگر نکته‌ای بود برایمان یادداشت می‌کرد. خیلی از اوقات هم سر کلاس همین کار را می‌کرد مانند معلمی که مشق بچه مدرسه‌ای‌ها را نگاه می‌کند؛ تکالیفمان را بررسی می‌کرد. می‌پرسید: «تحلیلت چیست؟» بچه‌ها هم زبان‌شان باز می‌شد و راجع به کارشان توضیح می‌دادند. تازه متوجه می‌شدیم که هر کس از این ماجرا نکته جدیدی یاد گرفته است. به این شکل آقای طالب‌زاده، نمایه‌نما سینما را به ما آموزش می‌داد.

• کلاس تحلیل فیلم هم داشتید؟  
- با آقای طالب‌زاده یک پکیج کامل را پیش می‌بردیم. روش ایشان این‌طور بود که با یک فیلم جلو می‌رفت.

• رابطه شما و آقای طالب‌زاده از چه زمانی شروع شد؟  
رابطه ما بیشتر استاد و شاگردی بود. سال ۸۱ ترم سه یا چهار صداوسیما بودیم. جمعی از بچه‌ها، کاملاً خودجوش از آقای طالب‌زاده دعوت کردند تا یک دوره آموزشی فوق‌العاده برای ما برگزار کند. ایشان ابتدا قبول نکرد اما وقتی متوجه شد این یک درخواست جمعی است با برگزاری دوره موافقت کرد. آقای امیر پوروزیری و پاینده مهر کسانی بودند که زحمت برقراری ارتباط و راضی کردن آقای طالب‌زاده را کشیدند. ایشان آن موقع سر ضبط فیلم سینمایی مسیح بود و وقت نداشت. ولی بچه‌ها رفتند و با ترفند خاصی ایشان را راضی کردند. ما پنج‌شنبه‌ها تعطیل بودیم. دانشکده هم این زمان را به کلاس ایشان اختصاص داد. از ساعت نه صبح تا دوازده با آقای طالب‌زاده کلاس داشتیم. تسلط ایشان در بحث آکادمیک و تئوری کارگردانی و همچنین سواد سینمایی و بصری حیرت‌انگیز بود و در آموزش کارگردانی به ما فرمان داد. خیلی به سینمای لوک بسون و خصوصاً فیلم لئون علاقه‌مند بود و آن را فیلمی کامل و آرمانی می‌دانست. آموزش هم با همین فیلم آغاز شد و از ما خواست تا این فیلم را نما به نما نقاشی کنیم. در ابتدا این روش خیلی برای ما عجیب و خنده‌دار بود. چنین چیزی را در هیچ دوره کارگردانی ندیده بودیم اما رفتیم و دفتر نقاشی خریدیم. وقتی شروع کردم فیلم را نما به نما نقاشی کردن، کم‌کم متوجه یاد گرفتن خیلی چیزها شدم. نکاتی که محال بود در پلی کردن فیلم متوجه شوم. در ری‌تایم بودن محال بود بفهمی کارگردان چطور مدیریت می‌کند و چه طور پلان‌هایش را هدایت می‌کند تا به مفاهیم مورد نظرش برسد. در نقاشی کردن پلان به پلان بود که ما تدوین، حرکت بازیگر در قاب تصویر، نسبت دوربین به انواع اتفاقات و حرکتهایی که میتواند در قاب بیفتد را آموختیم. این‌که چرا برای هر پلانی از این قاب از این عناصر و... استفاده می‌شود و ما فهمیدیم کارگردانی چه قدر ظرافت دارد. در همین روش به ظاهر ساده و عجیب ما گرافیک، تدوین و هدایت بازیگر را یاد گرفتیم. اوایل دفتر نقاشی ما چهل برگ بود اما بعد تبدیل به صد برگ شد. آقای طالب‌زاده همین کار را با فیلم پرندگان هیچکاک و بعد هم با فیلم



مثلا فیلم لئون را می گذاشت و پنج جلسه کلاس را با همان پیش می برد. هم تحلیل فنی می کرد و به لحاظ فنی این کار را به ما آموزش می داد و هم به لحاظ محتوایی مفاهیم نهفته در هر پلان را بیرون می کشید. یعنی ما یک سکانس را می دیدیم، ایشان می گفت: «خب این سکانس چند تا نماست؟ چرا دوربین را این جا گذاشته؟ چرا دوربین زاویه اش نسبت به بازیگر پایین است؟ چرا اینجا از لنز تله استفاده می کند؟» وقتی به این سوالات جواب می دادیم، تازه متوجه می شدیم کارگردان دنبال چه مفهومی بوده که از این اندازه نما استفاده کرده است. هم تحلیل محتوا می شد و هم تحلیل فنی. آنالیز فیلم لئون برای تمام عمرم کافی بود. با آنالیز این فیلم، نود درصد از مطالبی که در حوزه فنی باید یاد می گرفتیم را یاد گرفتیم. بیست دقیقه فقط برای شخصیت پردازی لئون حرف زد بعد راجع به کارگردانی، اندازه نماها، دکوپاژ، تیپ بازیگر، لباس، طراحی لباس و گریم صحبت کرد. به همه عناصر سینما مسلط بود و این سبب می شد تا همه جانبه تحلیل کند.

• نکاتی که فرمودید بخش فنی آموزش ایشان بود. در بخش محتوا چه کاری انجام دادند؟ بالاخره ایشان در سینما، فرد دغدغه مندی بود و سعی می کرد هنرمندانی از جنس انقلاب تربیت کند.

- دغدغه اصلی آقای طالب زاده عدالت بود. در واقع نظامی که ایشان علاقه مند بود و تلاش داشت به بچه ها بفهماند تا تکنیک را در خدمت محتوا قرار دهند. آن محتوا همین بحث عدالت بود. به ما می گفت: «هر جایی حس کردید بی عدالتی رخ می دهد؛ به عنوان یک کارگردان، هنرمند و آرتیست خودتان را دخیل کنید. این بی عدالتی را به یک قصه دراماتیک اثرگذار تبدیل کنید.» ایشان دنبال توسعه شاگردانش بود و می خواست از زبان هنر مفاهیم عمیق تر و دقیق تر بیان شود.

• ایشان ترفند معلمی دیگری داشتند که به نظر شما خاص و تاثیر گذار باشد؟

- ویژگی بسیار بارزی که ایشان داشتند که همه به آن معترفند؛ معلمی است. آقای طالب زاده معلم بسیار ویژه ای بودند. انگار که وجه مسلط ایشان معلمی و تربیت انسان است. حتی ایشان نسبت به کارگردانی ها و سینمای خودش هم معلم تر است. آقای طالب زاده تمام وجودش را در کلاس صرف می کرد و به شدت برای بچه ها وقت می گذاشت. معمولا اساتید دیگر کلاس را به صورت تئوری انجام می دادند. ایشان اما کلاس را وسط حیاط کشاند. به زور مانیاتور و کابل و دوربین و نور گرفت. بچه ها را آورد در میدان عمل. کلاس عملی و جذابی داشتیم که همه خاطرۀ خوبی از آن دارند. بعد از آن کلاس واقعا کلاس

های دیگر به چشم ما نمی آمد و آن ها را می پیچاندیم چون اصلا آن بازدهی را نداشت.

سواد بالا و شخصیت کاریزماتیک ایشان باعث جذابیت بسیار زیاد کلاس می شد. لفظ و بیانش به قدری محکم و قدرتمند بود که کلامش تاثیر داشت. این تاثیر کلام ویژگی است که هر معلمی باید داشته باشد. ایشان تعالیمش را با عشق به بچه ها منتقل می کرد. حتی بعد از دوره تعدادی از بچه ها که با ایشان ارتباط داشتند، می گفتند هر وقت به طرح و ایده ای می رسیدیم با آقای طالب زاده در میان می گذاشتیم و ایشان هم وقت می گذاشت و نقد و پیشنهادش را می گفت. این زمان گذاشتن و دلسوزی از عشق بی نظیری بود که به تربیت بچه ها داشت.

• آیا کلاس شما خروجی هم داشت؟ منظورم مستندی است که بچه ها با همکاری آقای طالب زاده انجام داده باشند؟

- در همان کلاسی که با ایشان داشتیم به خروجی رسیدیم. فیلمی ساختیم که من و باقر مفیدی کیا بازیگرانش بودیم و آقای طالب زاده هم کارگردانی می کرد. البته این کارگردانی به این صورت اشتراکی بود. یعنی مثلا ایشان می گفت: «من می خواهم این فیلم را کارگردانی کنم، برای اینکه قصه اش را اینطور روایت کنم باید چه کار کنیم؟ دوربین را کجا بگذاریم؟ از کجا شروع کنیم؟ پلان پایانی چه باشد؟»

• فارغ از بحث محتوایی و فنی، نوع معاشرت و ارتباط ایشان با شاگردانش چه طور بود؟

- اخلاق آقای طالب زاده طوری بود که بچه ها با ایشان احساس صمیمیت می کردند اما در عین حال برایشان شخص بزرگی بود. ایشان با این که لحن و کلام جدی داشت اما شوخ طبع هم بود و همین شوخ طبعی حین تدریس، باعث می شد کلاسش هیچ موقع کسل کننده نشود. در نظام آکادمیک ما معمولا استاد زمان مشخصی تدریس می کند و می رود. سر ماه هم حقوقش را می گیرد. فکر نمی کنم با آقای طالب زاده حتی قرارداد مالی بسته شده بود. خیلی وقت ها کلاس که تمام می شد، می رفتیم برای نماز. بعد از نماز دوباره بحثی پیش می آمد. یک بار در نمازخانه دانشکده صدا و سیما نماز که تمام شد، یکی از بچه ها سوالی پرسید. این سوال به یک جوابی کشید، جواب ادامه پیدا کرد و آقای طالب زاده گفت: «اصلا بچه ها برگردیم سر کلاس، اینجا نمی شود بحث را باز کرد.» دوباره برگشتیم سر کلاس و تا چهار پنج بعد از ظهر کلاس ادامه پیدا کرد. نسبت به بچه ها حس پدری داشت. اینطور نبود که فقط تدریسی کند و پولی بگیرد و برود. دغدغه ایشان فراتر از این مسائل بود و سعی داشت با عشق بچه ها را تربیت کند و تجربیاتش و هر آن چه آموخته را به ما منتقل کند.



## آن چه از نادر طالب زاده آموختیم

داستان یک کارگاه آموزشی

از بس نما به نما کشیدیم، شبیه سکناس هایش را با دوربین های پیزوری تصویربرداری کردیم و کنار هم گذاشتیم. پنجشنبه ها و جمعه ها که دانشکده پرنده پر نمی زد با سر می آمدیم و قبلش تکالیف مان را مثل دانش آموزان خرخوان و بچه مثبت انجام داده بودیم که به استاد نشان بدهیم و سر به تأیید پایین آمده اش را نوش جان کنیم و «خوب شده» ی با صدای مخملی اش را بشنویم. ما که یاغی بودیم، رام شده بودیم.



حسن حبیب زاده

تهیه کننده و کارگردان

دیگر کسی جلودارمان نبود، درخشش کوبریک، آبی کیشلوفسکی، پالپ فیکشن تارانیتینو را کات به کات، تکه تکه می کردیم و می آموختیم. استاد هم فقط به این ها بسنده نمی کرد، گهگاه با خودش استاد مهمان متخصص دیگر رشته های سینمایی را هم می آورد سر کلاس و حیفاش می آمد از تجربه های دیگران هم ما را بی نصیب بگذارد. تا آن جا که می توانست از خودش و دستش می رسید از دیگران جاری می کرد تا ما که تشنه ایم سیراب مان کند، بی مزد و منت. ما طالب زاده را می آموختیم و برای دانشکده گران آمد که یعنی چه؟! مگر ما خودمان استاد نداریم که دور این را گرفته اید؟ فقط جا از دانشکده بود که آن را هم گرفتند و اجازه ندادند. ترم ها و سال ها گذشت و برای ما آن چه که از طالب زاده آموختیم هیچ وقت تکرار نشد.

ما ورودی ۸۱ بودیم، ترم دوم که شد، خبر آمد کارگاه کارگردانی آزاد، برگزار خواهد شد. ما سری پر شور و شوق داشتیم برای آموختن سینما اما اولویت ثبت نام را داده بودند به ترم های بالایی. پوزویری و پاینده مهر و شفاه ورودی ۸۰ بودند و سرخود رفته بودند نادر طالب زاده را راضی کرده بودند بیاید. ما از رو نرفتیم، من بودم و مفیدی کیا و خردمندان و ابوذر حیدری و قاضی و یکی و دو نفر دیگر از دوره مان. سرتق رفتیم ایستادیم به کلاس. ما که از نشستن سر کلاس های واحدی و اجباری گریزان بودیم حالا پُرویی می کردیم که پس ما چی؟ کلاس برای همه است و ما هم هستیم و ایستادیم؛ که بیشتر ایستاده بود کلاس ها. یا جا نبود یا توی راهروها پس و پیش دوربین بودیم.

اول که نمی شناختیم استاد کیست و چه خواهد گذشت در این کارگاه ها. همین که کاری خارج از قاعده در حال انجام است، برایمان کافی بود که خودمان را بنوازیم جلو. اما کارگاه که شروع شد، خونی سینمایی در رگ هامان جوشیدن گرفت. طالب زاده در دانشگاه کلمبیا سینما خوانده بود و شاگرد استفان شارف بود. کتاب «عناصر سینما» ی شارف را هر مس چاپ کرده بود، چاپ اولش. طالب زاده گفت من همین را درس می دهم به شما و عملی و هر آنچه که حضوری از شارف آموخته ام.

لئون بسون و پرندگان هیچکاک را ریزریز کردیم



پنجشنبه ها  
و جمعه ها که  
دانشکده پرنده  
پر نمی زد با سر  
می آمدیم و قبلش  
تکالیف مان را  
مثل دانش آموزان  
خرخوان و  
بچه مثبت انجام  
داده بودیم که به  
استاد نشان بدهیم  
و سر به تأیید پایین  
آمده اش را نوش  
جان کنیم و «خوب  
شده» ی با صدای  
مخملی اش را  
بشنویم.



# الگوی تربیتی حاج نادر

گفت‌وگو با محمدرضا شفا، فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد سینما



شیوه تدریس ایشان را ندیدیم. جالب است دانشجویها در روزهایی عادی سر کلاس حاضر نمی‌شدند و سیستم آموزشی با اعمال غیبت و محرومیت سعی در جذبشان داشت. اما همین بچه‌ها از تعطیلی پنج‌شنبه‌شان می‌زدند و می‌آمدند سر کلاس طالب‌زاده، کلاسی که جای سوزن انداختن نبود و خیلی‌ها ایستاده گوش می‌کردند. جالب‌تر اما برخورد دانشگاه بود، بعد از هفت، هشت جلسه کلاس را تعطیل کردند و گفتند خودمان می‌خواهیم کلاس فوق‌العاده بگذاریم! بعد از آن هیچ وقت آقای طالب‌زاده را دعوت نکردند.

• مگر آقای طالب‌زاده چه تفاوتی با سایر اساتید داشت که کلاس‌شان آن قدر شلوغ می‌شد؟ آیا روش تدریس خاص و ویژه‌ای داشت؟

- نکته‌ی بسیار مهم و شاید اصلی، کاراکتر نادر طالب‌زاده بود. همه دانشجویها به دنبال استاد هستند نه مدرس. در کلاس آقای طالب‌زاده شخصیت می‌دیدیم. آدمی که واقعی بود. ادای هیچ چیز را در نمی‌آورد، هر چه را می‌گفت خودش تجربه کرده بود. چیزی که باعث می‌شد بچه‌ها بیایند، شخصیت جذاب حاج نادر بود. همه ما یک استاد می‌دیدیم. آدمی که زندگی‌اش را می‌کند اما این زندگی درس‌آموز است. وقتی ظهر می‌شد، می‌گفت: «بچه‌ها برویم نماز.» با وجود این که اکثر اساتید انسان‌های مقید و دین‌داری بودند، این حرکت بی‌سابقه بود. کلاس ما تا قبل از ظهر بود. ظهر وضو می‌گرفتیم و پشت سر حاج نادر نماز می‌خواندیم، بعد هم چیزی دور هم می‌خوردیم و ممکن بود تا دو، سه ساعت دیگر کلاس ادامه پیدا کند. چون تنها روز تعطیل که می‌توانستیم باشیم پنج‌شنبه بود. سعی می‌کردیم حداکثر استفاده را از وجود آقای طالب‌زاده ببریم. حاج نادر واقعا جای خالی یک استاد را برای بچه‌ها پر می‌کرد. با این که اساتید واقعا درجه یکی در دانشگاه حضور داشتند اما او جنسش با دیگران متفاوت بود. این باعث می‌شد حتی دانشجویهایی که ظاهرا با ایشان متفاوت بودند سر کلاسش حاضر شوند. علاوه بر این روش تدریسش فوق‌العاده بود. شیوه‌اش هم خیلی بامزه بود. بچه‌ها را تشویق می‌کرد فیلم‌های مشخصی را ببینند. بعد می‌گفت: «نقطه کات این فیلم‌ها را استوری‌بورد بکشید که چه پلانی به چه پلانی کات شد.» این شیوه تدریس هم بسیار جذاب بود و هم کم‌نظیر.

• آشنایی شما با آقای طالب‌زاده از چه زمانی شکل گرفت؟

- مهم‌ترین برهه‌ای که من با ایشان دائم مرتبط بودم، همان کلاس درسی است که بنده و آقای وزیری و پاینده مهر به دیدن آقای طالب‌زاده رفتیم. آن موقع ایشان را به عنوان فردی انقلابی که در حوزه سینما و ساخت مستند تجربه‌هایی دارد می‌شناختیم ولی مثل امروز مشهور نبود. یکی از آثار شناخته شده طالب‌زاده مستند «خنجر و شقایق» بود. آن زمان ما دانشجوی صداوسیما بودیم. عموم کلاس‌های دانشگاه به آن چه که برایمان مهم بود، نمی‌گذشت. این احساس نیاز ما را برآن داشت تا سراغ آقای طالب‌زاده برویم. علت درخواست از آقای طالب‌زاده علاوه بر تولید آثار فاخر و وجه انقلابی شخصیت ایشان، تشابه نگاه با ما و سابقه تحصیل ایشان در دانشگاه سینمای آمریکا بود. در عین حال می‌دانستیم با فضای دانشگاهی و کارگردانی بیگانه نیست و می‌تواند کار تدریس را انجام دهد. بنابراین به دفترشان مراجعه کردیم و از ایشان خواستیم تا برایمان کلاس کاربردی فیلم‌سازی برگزار کند. مفصل هم صحبت کردیم و از نیاز فرادای دانشگاه و شرایط خودمان و نیازهایی که تامین نمی‌شود گفتیم. ایشان هم خیلی با همدلی به ما گوش داد اما در آخر گفت: «من خیلی شلوغم و بعید است بیایم.» آن موقع خیلی مشغله داشت، علاوه بر کارهای تامین برنامه تلویزیونی و مدیریت در صدا و سیما، مشغول پیش تولید سریال بشارت منجی هم بود. خلاصه ایشان با وجود اصرار ما قبول نکرد. وقت نماز شد. آقای پاینده مهر خیلی به نماز اول وقت مقید بود. جلو استاد و ما هم پشت سرش نماز را به جماعت خواندیم. بعد از نماز آقای طالب‌زاده آمد سراغ ما. گویا ما را در آن موقعیت دیده بود. البته احتمالا پیش بینی کرده بود که ما خیلی با فضای دین بیگانه نیستیم اما به هر حال از ما خوشش آمد. پرسید: «چه قدر از بچه‌های صداوسیما شبیه شما هستند؟» ما هم گفتیم عموم بچه‌های دانشکده افراد مقیدی هستند که دیدگاه مذهبی دارند و این مسائل برایشان مهم است. همین اتفاق به ظاهر ساده جرقه ارتباط ما بود و باعث شد ایشان تدریس را قبول کند. مجموعه کلاسی که با آقای طالب‌زاده داشتیم فوق‌العاده بود و جایی نظیر



سینمای اعتراضی چیست و ما چرا سراغ این سوژه رفتیم و... شاید ایشان هم مثل خیلی‌ها نقدی به فیلم داشت اما باز هم به ما انرژی و انگیزه داد و معتقد بود این نوع سینما، نقد درون گفتمان نیست که همه دنیا آن را دارند و ما هم باید این مسیر را شروع کنیم. در مورد این فیلم که خیلی از دوستان یا در دفاع از آن احتیاط کردند و یا منتقدش بودند، حاج نادر مسیر را می‌دید. نمی‌گویم لزوماً این فیلم را دوست داشت اما بیشتر از آن که راجع به خود فیلم صحبت کند؛ درباره‌ی مسیر گفت. مسیری که کمتر در سینما رخ داده بود و ساخت اثر انتقادی مبتنی بر ارزش‌های انقلاب را تشویق کرد. آخرین باری که من ایشان را دیدم، در برنامه‌ی عصر دعوتم کرد تا فرآیند تربیت نیرو را توضیح دهم. ایشان تجربیات من در خانه فیلم داستانی و باشگاه سوره را در برنامه معرفی کرد. باشگاه سوره را هم خودش کشف کرده بود و از من پرسید اینجا چه کاری انجام می‌دهی و چه طور پیش می‌روی؟ بعد هم برایش جذاب شد و گفت حتماً باید راجع بهش در برنامه‌ی تلویزیونی با هم صحبت کنیم. ایشان خودش کارها را می‌دید و دنبال می‌کرد.

• غیر از این خصوصیت پیشرو و حامی و مشوق بودن، ویژگی و صفت دیگری هست که مغفول مانده باشد؟

تربیت برای ایشان بسیار مهم بود. رشد و فرآیند رشدی که اتفاق می‌افتاد، برایش بسیار اهمیت داشت و خیلی به آن ارزش می‌داد. در همه کارهای من که مورد توجه ایشان قرار گرفت، فرآیند رشد به شکلی وجود داشت و ایشان این را می‌دید. این طور نبود که مثلاً بگوید نمائنگ ایستاده‌ایم ۱ خوب است بروید ۲ را هم بسازید. بلکه می‌گفت: «چه طور این را ساختی؟ چگونه به این نتیجه رسیدی که با فلان آدم این کار را انجام دهی؟ چه کار مشابه دیگری داری؟» یعنی این فرآیند رشد در تربیت را می‌دید. مهم‌ترین ویژگی‌اش نخبه‌گزینی بود. یعنی اگر آدمی داشت کار می‌کرد، سراغش می‌رفت و با او ارتباط می‌گرفت. به محض اینکه می‌دید در جایی حرکتی اتفاق می‌افتد و آدمی به سطحی از رشد می‌رسد؛ سعی می‌کرد مسیر را برایش هموار کند.

• ارتباط با آقای طالب زاده بعد از کلاس هم ادامه داشت؟

بعد از این کلاس به جهت ادامه تحصیل رفتم خارج از کشور و ارتباطم با آقای طالب زاده قطع شد. بعد از اتمام درس، جریان تربیت فیلم‌سازان داستانی را شروع کردم و مجدد با ایشان ارتباط گرفتم. حاج نادر برای من در جایگاه استاد و مشاور بود که خیلی از ایده‌ها، دیدگاه‌ها و تجربیاتی که می‌خواستیم کسب کنیم را با ایشان در میان می‌گذاشتم. بعد از فوت ایشان و خواندن خاطرات دوستان، نکته‌ای برای من خیلی جالب بود. من فکر می‌کردم این شیوه رفتار با من یا ما بود، اما دیدم نه. ایشان هر جا که یک حرکت جدید و خلاقانه می‌دید، علاوه بر پیشنهاد برای پیشبرد بهتر راه، به شدت هم تشویق می‌کرد و انرژی می‌داد. کاری که بسیاری از مدیران فرهنگی با این‌که وظیفه‌شان است، انجام نمی‌دهند. در کنار راهنمایی‌های بسیار خوبش، با تشویق، به ما انرژی و انگیزه می‌داد و این فضا را در ذهن ایجاد می‌کرد که یادتان باشد که چه کار مهمی انجام می‌دهید. این رفتار برای ما خیلی مغتنم بود. یکی از تولیدات ما، نمائنگ «ایستاده‌ایم ۱» بود. شاید این اولین کار فلش‌ماتوری بود که در کشور ساخته می‌شد. وقتی این کار را به صدا و سیما عرضه کردیم، با وجود این‌که هیچ تولیدی در این حوزه‌ها برای پخش نداشت؛ ایراد گرفتند و گفتند کار ضعیفی است. این اولین تولید ما بود و با انگیزه و هیجان بسیار ساخته شده بود اما مسئولین بدون توجه به این قضیه با سردی رفتار می‌کردند و اصلاً متوجه اهمیت کار نمی‌شدند. بالاخره راهی باز شد و کار چند باری پخش شد. رویه حاج نادر با دیگران متفاوت بود. به ما زنگ زد و برای برنامه راز دعوتمان کرد. این دیده شدن برای ما که تولید اولمان بود، بسیار جذاب بود. این اتفاق چند بار دیگر برایم رخ داد که ایشان یا به من زنگ زد و تلفنی راجع بهش توضیحاتی داد و حسابی راهنمایی و تشویق کرد یا این‌که به برنامه تلویزیونی دعوتمان کرد. یک بار داستانی «لکه» بود و بار دیگر سینمایی «دیدن این فیلم جرم است». لازم نبود به حاج نادر مراجعه کنیم، او خودش آثار جدید را می‌دید و تمام قد حمایت می‌کرد.

آقای طالب زاده برنامه عصر را در شبکه افق را داشت. زنگ زد و برای «دیدن این فیلم جرم است» دعوتم کرد. درباره این حرف زدیم که

آقای طالب زاده  
برنامه عصر را  
در شبکه افق را  
داشت. زنگ زد و  
برای «دیدن این  
فیلم جرم است»  
دعوتم کرد. درباره  
این حرف زدیم که  
سینمای اعتراضی  
چیست و ما چرا  
سراغ این سوژه  
رفتیم و... شاید  
ایشان هم مثل  
خیلی‌ها نقدی به  
فیلم داشت اما  
باز هم به ما انرژی  
و انگیزه داد و  
معتقد بود این نوع  
سینما، نقد درون  
گفتمان نیست که  
همه دنیا آن را دارند.



# فیلم‌ها هم مثل خواب‌ها تعبیر دارند

به یاد نادر طالب‌زاده

ناقصی باشد، اگر همان یک مستند «خنجر و شقایق» در کارنامه کسی باشد؛ در تاریخ سینما و مستند و هنر این مملکت ماندگار می‌شود، اما مسئله این است که این آدم با آن مستند خوب خودش را تمام نکرد و نه با انبوه کارهای خوب و بد بعدی؛ چه سریال «بشارت منجی» اش که به نظرم ضعیف بود و چه مجموعه «برنامه راز» که انصافاً بی‌نظیر و بی‌تکرار. و چه خوب که خدا او را نگه داشت تا «روایت حبیب» را هم خودش روایت کند؛ چون شایسته‌ی اجرای برنامه‌ی بزرگ‌ترین و شریف‌ترین سردار ایرانی فقط شریف‌ترین و بزرگ‌ترین انسان رسانه‌ای این دیار بود. الغرض او هنوز به اندازه‌ی پنجاه جوان مدعی این عرصه توان و قدرت و انرژی و ایده داشت و فکر کردن به این موضوع، به این جوان‌پیری، تلخی رفتنش را بیشتر می‌کند... در رفتن بی‌هنگام او خود را با این روایت نبوی تسلی می‌دهم: «أَعْمَارُ أَقْتِي بَيْنَ السَّيِّئِينَ وَ السَّيِّئِينَ»

\*\*\*

او از این جهت و از جهات دیگر بسیار شبیه همانم خود، دیگر هنرمند مبارز ایرانی «نادر ابراهیمی» بود. هر دو زودتر از موعد و در اوج توانایی و برنایی با یک بیماری ناگهانی از دنیا رفتند و البته که طالب‌زاده زودتر. هر دو پر قدرت و پرهمت و خستگی‌ناپذیر بودند. هر دو به خاطر پیشینه‌شان و همچنین تفاوت‌هایشان در جمع بعضی از

یکی از تلخ‌ترین خاطرات کودکی من سکانس شهادت نادر طالب‌زاده در اپیزود آخر فیلم «تویی که نمی‌شناختم» بود. سکانس‌های شهادت زیادی در فیلم‌های دفاع مقدسی بودند، ولی این یکی از این جهت که هم تعلیق شدیدی داشت و هم قصه‌طوری بود که آدم فکر می‌کرد شاید فقط اگر کمی می‌جنبیدیم می‌شد جلوی فاجعه را گرفت؛ خیلی برایم تلخ بود. چون فیلم را در کودکی دیده بودم، خیلی متوجه تمایز بین بازیگر و شخصیت نبودم. به همین دلیل بعدها که طالب‌زاده را در قامت مجری دیدم؛ هم از دیدنش -از زنده دیدنش- حالم خوب می‌شد و آرامش پیدا می‌کردم، هم همیشه این ترس را داشتم که بالاخره روزی نامردی و از قفا می‌زندش. ترسی که بعد از اعلام خبر (یا حتی شما بگو «شایعه») ترور بیولوژیکش بسیار بیشتر شد. از قضا در این مرگ تلخ، هم آن تعلیق تکرار شد و هم آن فکر که شاید اگر کمی می‌جنبیدیم...

از این حس تلخ گذشته، اگر طالب‌زاده در ۹۷ سالگی و اوج کهولت و ناتوانی جسمی و فراموشی از دنیا می‌رفت -مثل مرحوم اسلامی ندوشن- آدم اینقدر دلش نمی‌سوخت. اگر آدم تنبلی بود مثل بنده و امثال بنده، یا اگر برنامه‌ها و رویاهای بزرگش را به سرانجام رسانیده بود، یا اگر آنقدر که باید در این مملکت و بین این مردم و رسانه‌ها قدر می‌دید؛ مسئله فرق می‌کرد. نه این‌که او آدم ناتمام و



حسن منوچهری  
شاعر و نویسنده



چه خوب که خدا  
او را نگه داشت تا  
«روایت حیب»  
را هم خودش  
روایت کند؛ چون  
شایسته اجرای  
برنامه بزرگ‌ترین  
و شریف‌ترین  
سردار ایرانی فقط  
شریف‌ترین و  
بزرگ‌ترین انسان  
رسانه‌ای این دیار  
بود.

او از این جهت  
و از جهات دیگر  
بسیار شبیه همانم  
خود، دیگر هنرمند  
مبارز ایرانی «نادر  
ابراهیمی» بود. هر  
دو زودتر از موعد  
و در اوج توانایی و  
برنایی با یک بیماری  
ناگهانی از دنیا رفتند  
و البته که طالب زاده  
زودتر. هر دو  
پر قدرت و پر همت  
و خستگی ناپذیر  
بودند. هر دو به  
خاطر پیشینه‌شان  
و همچنین  
تفاوت‌هایشان  
در جمع بعضی از  
همفکران خودشان  
هم غیر خودی  
محسوب  
می‌شدند.

همفکران خودشان هم غیر خودی محسوب  
می‌شدند. هر دو سرشار از امید به آینده و  
عشق به ایران و اسلام بودند. هر دو می‌غوض  
کج‌فهمان و مورد بی‌مهری هم‌قطاران  
بودند. هر دو سینه‌ای گشاده و دلی سرشار  
از مهر به دیگران داشتند و هر دو عمیقاً و  
دقیقاً دور بودند از فرقه‌گرایی و تقسیمات  
و مرزبندی‌ها و جنگ‌های احمقانه و  
بی‌سرانجام داخلی.

\*\*\*

انصافاً کم‌اند آدم‌هایی که در حوزه رسانه  
هم غیرت و دغدغه‌مندی و جسارت داشته  
باشند، هم وسعت دید و دانش و اطلاعات و  
هم ادب و اخلاق و انصاف. نادر طالب‌زاده  
در اوصاف اولی واقعا انقلابی بود، در دومی  
واقعا دانشمند و حکیم و در سومی واقعا  
مومن و جنتلمن. کهن‌سالی او را سازشگر و  
ترسو و خرف نکرده بود، زیست رسانه‌ای او  
را سطحی و تک‌ساختی و کم‌مایه نکرده بود  
و انقلابی بودن او را نفرت‌اندیش و متکبر و  
دگم. بی‌تعارف خیلی از مریدان جوان او که  
تریبون‌هایی شبیه تریبون‌های او دارند این  
ویژگی‌ها را ندارند. طالب‌زاده در عین سیاسی  
و انقلابی بودن هرگز اهل توهین و تحقیر و  
متلک و میج‌گیری نبود. حتی به کسی که  
خیلی با او مخالف بود، دشنام نمی‌داد. هرگز  
خلوص‌گرا و تنها خودانقلابی‌پندار نبود و به  
این راحتی فرد یا گروهی را از جبهه انقلاب  
به بیرون هل نمی‌داد. واقعا رحمتش بر  
غضبش سبقت داشت. اگر خشمی داشت  
صرفاً علیه آمریکا و اسرائیل و سعودی بود نه  
برادران خودش که به هر دلیلی با او اندکی  
در اندیشه سیاسی تفاوت داشتند. آیا پیروان  
و مریدان و مدعیان شاگردی او و علمداران و  
سلبریتی‌های جوان رسانه‌ای و انقلابی هم  
اینگونه‌اند انصافاً؟ اگر هستند که خدا را  
شکر و اگر نیستند که ان‌شالله بشوند.

خدا این جنگجوی پیر و هنرمند دلیر  
-که به پاداش زیست و اندیشه روشن و  
رهایی بخشش در روز قدس و ماه رمضان  
درگذشت- را با شهید قدس و شهیدان  
قدس و انبیا و اولیا محشور کند و من و شما و  
صداوسیما را قادران چهل سال رزم بی‌امان  
رسانه‌ای او قرار دهد.



# پیش بینی یک فروپاشی

نگاهی به مستند «ساعت ۲۵» اثر نادر طالب زاده



آرش فهیم  
نویسنده و منتقد سینما

نادر طالب زاده جزء طیفی از مستندسازان بود که می توان آن ها را «حقیقت گرا» نامید؛ یعنی ضمن واقع نمایی و پرداختن به حوادث و واقعیات روزمره عرصه های سیاسی و اجتماعی و بین المللی، به مستندنگاری حقایق ازلی و ابدی در ورای این وقایع می پرداختند. طالب زاده حتی وقتی فیلم داستانی با موضوع حضرت عیسی مسیح هم ساخت، هدف اصلی اش ترسیم حقیقتی فراتر از زندگی این پیامبر بود. همچنان که در برنامه های تلویزیونی گفت وگو محور در پی «راز» های عالم بود. مستند «ساعت ۲۵» هم نمونه یکی از این آثار است که به بهانه پرداختن به بخشی از واقعیات روزمره جامعه آمریکا در اواخر قرن بیستم، نوعی کاوش برای دست یابی به حقایق هم هست.

مستندسازی می تواند از واقعیات و مسائل روزمره فراتر برود که کار او در امتداد زندگی و دلمشغولی هایش باشد، نه در جهت سفارش کارفرما و اجرای پروژه. آثار و فعالیت های نادر طالب زاده و به ویژه مجموعه مستند ساعت ۲۵ نیز برآمده از تجربه زیستی و مشاهدات شخصی سازنده اش است. هر چند که احتمالاً طالب زاده در حین ساخت مستند نیز به تجربیات جدیدی دست یافته بود، اما ایده و زمینه این مستند، حاصل جوشش و برخاسته از نهاد و نهان فیلم ساز است. برای درک بهتر این موضوع باید به گذشته و سابقه و میدان فعالیت طالب زاده نقبی بزنیم تا ببینیم این مستندساز چگونه و از چه راهی به ساعت ۲۵ رسید.

طالب زاده هم مثل سیدمرتضی آوینی، حاصل مسیری طی شده و راهی رفته در افق غرب بود. آوینی اگر در حوزه فلسفه و اندیشه، غرب را تا انتها پیموده و در نهایت به مکتب امام خمینی (ره) رسیده بود، طالب زاده، سیستم اجتماعی و رسانه ای غرب، آن هم از نوع آمریکایی اش را زیسته و تجربه کرده و در نهایت به انقلاب اسلامی واصل شده بود. هر دو از ظاهر غرب گذشته بودند و باطن آن را درک کرده بودند و هر دو نیز انقلاب اسلامی را به عنوان مامن انسان حق طلب و آزاده، درک نموده بودند. شناخت این دوازده ارزش ها و اهمیت انقلاب در حدی بود که حاضر شدند به خیلی از مواهب و جذابیت های کاذب غرب و غرب زدگی پشت کنند. آوینی از محافل و گعده های هنری و

زندگی در برج عاج روشنفکری گذر کرد و خود را به محروم ترین نقاط ایران رساند تا با تاتاب دهنده مبارزات انقلابی باشد (با مستندهای خان گزیده ها و هفت داستان از بلوچستان) و سپس راهی جبهه های نبرد دوکوهه و فکه شد و در این راه به شهادت رسید. طالب زاده هم با این که در آمریکا زندگی می کرد و آن جا فیلم سازی می خواند و می توانست در هالیوود شاغل شود و زندگی مرفهی بسازد اما عشق را در ایران انقلابی و موفقیت را در جهاد برای انقلاب و ثبت حماسه های پر خون فرزندان این سرزمین یافت. این شباهت در زیست و سلوک باعث شد تا در نهایت، نادر و مرتضی به هم برسند و در روایت فتح، همکاری کنند؛ مجموعه مستند «خنجر و شقایق» که به جنگ بوسنی اختصاص داشت، حاصل همکاری و همراهی دوشادوش شهید آوینی و نادر طالب زاده بود. مرحوم طالب زاده، یک مجموعه مستند بسیار مهم و ارزشمند هم با عنوان ساعت ۲۵ ساخته بود که در آن برای اولین بار به فروپاشی آمریکا در آینده پرداخته بود. آن طور که طالب زاده در مصاحبه ای گفته، این مجموعه مستند را هم با حمایت و رهنمودهای شهید آوینی به سرانجام رسانده بود. طالب زاده درباره انتخاب عنوان ساعت ۲۵ گفته بود: «نام ساعت ۲۵ را مرتضی [آوینی] انتخاب کرد، یک روز داخل اتاق او بودیم گفت اسم این مجموعه را می گذاریم ساعت ۲۵. من تا آن زمان اصلاً نام ساعت ۲۵ را نشنیده بودم، اسم خیلی مناسبی بود، چون بحث، بحث آخرالزمان بود و منظور ساعتی و رای ساعت تقویمی و ۲۴ ساعت معمول، و من این نام را قبول کردم.»

مستند ساعت ۲۵ در سال ۱۳۶۹ طی یک مجموعه هفت قسمتی و در واکنش به حمایت گسترده آمریکا از رژیم صدام در جنگ علیه ایران ساخته شد. هدف طالب زاده این بود که تأثیر حق طلبی ایران و عاقبت جنگ افروزی آمریکا را در درون خودش نشان بدهد. او برای اولین بار سراغ یک موضوع تازه و بکر رفت؛ فقر و بی خانمانی در آمریکا!

نوع نگاه به فقر و شکاف طبقاتی آمریکا در مستند ساعت ۲۵ با آن چه سوزه همیشگی مارکسیست هاست، تفاوت دارد. کار بزرگ نادر طالب زاده در این مستند این است که از نگاه ژورنالیستی و سیاست زده ای که معمولاً در آثار سوسیالیست ها

سرزمینی که امروز به عنوان آمریکا شناخته می‌شود و منبع و صادر کننده جنگ و خشونت در جهان است، قرن‌ها قبل، موطن گروهی از انسان‌ها بود که با نام سرخپوست شناخته می‌شوند و از قضا، از صلح طلب‌ترین انسان‌های روی زمین محسوب می‌شوند. با این حال این سرزمین توسط گروهی از اروپاییان که پیرو فرقه «پیوریتن» بودند و افکاری شبه صهیونیستی داشتند؛ اشغال شد. آن‌ها در اشعار و سرودهایشان از آمریکا با عنوان سرزمین موعود یاد می‌کردند و اتفاقاً رفتارشان با سرخپوستان - و بعداً سیاهپوستان - شباهت بی نظیری به رفتار اسرائیلی‌ها با فلسطینیان داشت.

بخش بعدی مجموعه ساعت ۲۵ با عنوان «سایه کرکس» یکی دیگر از حلقه‌های زنجیر فروپاشی آمریکا را عیان می‌کند؛ جنگ افروزی‌های آمریکا در اقصی نقاط جهان که معمولاً با شعارهای بشردوستانه - از جمله مبارزه با کمونیسم و تروریسم - برگزار می‌شوند، موجب قتل و کشتار میلیون‌ها نفر از مردم و غیرنظامیان در گیتی شده است؛ این بخش از مستند به ابعادی از جنگ طلبی آمریکا و عواقب آن بر خود مردم آمریکا می‌پردازد.

یکی از قسمت‌های مهم این مجموعه که در فضای مجازی نیز در دسترس است، «رد افعی» است که با نگاهی متفاوت، به نفوذ صهیونیسم در آمریکا پرداخته است. شاید صحبت از این‌که بسیاری از سیاست‌های آمریکا توسط اتاق‌های فکر صهیونی تعیین می‌شود و صهیونیست‌ها در همه بخش‌های آمریکا به ویژه صنعت رسانه نفوذ و حاکمیت دارند الان چندان تازگی نداشته باشد. اما این مستند در زمانی تولید و پخش شد که هنوز اطلاعات چندانی از این واقعیات فاش نشده بود. اتفاق جدیدی که در ساعت ۲۵ رخ داده این است که طالب‌زاده این مسئله را با حضور میدانی در آمریکا و در گفت‌وگو با مردم و نخبگان ساکن در آمریکا بررسی و ریشه‌یابی می‌کند. به عبارت بهتر، این بخش از مستند، عواقب حضور صهیونیست‌ها در مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی آمریکا را بر زندگی روزمره مردم آمریکا موشکافی می‌کند.

قسمت آخر مجموعه مستند ساعت ۲۵ نیز به اتفاقی امیدبخش و مثبت در آمریکا می‌پردازد. در این بخش، گسترش پیروان دین مبین اسلام در آمریکا و به ویژه علاقه‌مندی رنگین‌پوستان و سیاهان به این دین، یکی دیگر از تأثیرات انقلاب اسلامی و حلقه نهایی فروپاشی سیستم حاکم بر آمریکا معرفی می‌شود.

نکته مهم این است که بعد از گذشت ۳۲ سال از تولید این مستند، دیگر چنین تجربه‌ای توسط مستندسازان ایرانی تکرار نشد. به نظر می‌رسد که با الگو گرفتن از این مستند، امروز هم می‌توان درباره شرایط فعلی آمریکا و نسبت آن با اتفاق قریب الوقوع «فروپاشی» آثار مشابهی تولید کرد.

پدیدار می‌شود عبور کرده و با نگاهی حقیقت‌گرایانه و جهان‌شمول موضوع تنگدستی بخش گسترده‌ای از مردم آمریکا را به تصویر کشیده است. نگاه طالب‌زاده در ساعت ۲۵ این است که ظلم ناماندنی است و سیستمی که زاینده فقر و فشار معیشتی بر اقشار محروم و فرودست است، به سمت پوک شدن و فروپاشی خواهد رفت. به طور مسلم، سردسته چنین سیستم‌هایی هم رژیم حاکم بر آمریکاست که به عنوان مظهر کاپیتالیسم شناخته می‌شود. شاید اگر در آن مقطع از تاریخ کسی از فروریختن اقتصاد آمریکا و وجود خیل گرسنگان در آن جا سخن می‌گفت، کمتر کسی باور می‌کرد، چه رسد به بی‌خانمانی و ولگرد شدن بخشی از مردم در کف خیابان شهرهایی که هر یک نماد سرمایه‌داری مدرن و پیشرفته بودند! چون تا قبل از آن، تنها تصویر از آمریکا در فیلم‌های هالیوودی و برخی از برنامه‌های خبری رسانه‌ها بود و عموماً چهره یک «سوپرمن» را از ایالات متحده نمایش می‌دادند. به همین دلیل هم طالب‌زاده دوربین دست گرفت و به آمریکا رفت تا به طور تصویری و باورپذیر، واقعیت این کرکس پر و بال ریخته را آن هم با نگاهی به آینده به تصویر بکشد.

حقیقت برملا شده در فیلم این است که ظهور نوپدید خانه به دوشان و خیابان‌خواب‌ها در آمریکای آن زمان، از عواقب انقلاب اسلامی و درافتادن آمریکا با این انقلاب است و نتیجه نهایی‌اش «فروپاشی آمریکا» خواهد بود. بنابراین ساعت ۲۵ به تصویرسازی از آینده دست زده است. نکته مهم که باید یادآوری کرد این است که آینده‌سازی، ابتدا از طریق تصویرسازی آینده اتفاق خواهد افتاد. به همین دلیل هم آمریکایی‌ها و برخی دیگر از کشورهای صاحب صنعت سینما همواره از آثار سینمایی یا پویانمایی و بازی رایانه‌ای با رویکرد ساخت رویای آینده برای آینده‌سازی استفاده می‌کنند. کار طالب‌زاده در مستند ساعت ۲۵ نیز در همین دسته قرار می‌گیرد.

ساعت ۲۵ صرفاً بر بازنمایی فقر در آمریکا بازنمانده است، بلکه مسائلی که وابسته و پیوسته به هم هستند را سلسله‌وار مطرح کرده است. به این ترتیب، بعد از پرداختن به بی‌خانمان‌ها و تنگدستان آمریکا در دو قسمت اول با عنوان‌های «بستر سنگی» و «خانه کاغذی»، در قسمت سوم به عواقب و تبعات غرق شدن آمریکا در سرمایه‌سالاری (کاپیتالیسم) پرداخته است. بخش سوم این مجموعه با عنوان «رقص مرگ» به آسیب‌های اجتماعی بروز یافته در آمریکا توجه دارد. مثل خشونت افسارگسیخته‌ای که این روزها در آمریکا و در قالب کشتار مردم با اسلحه شخصی اوج گرفته است و یا گسترش دزدی و سرقت و همچنین افزایش بیماری‌های روانی، اخلاقی و ...

قسمت چهارم این مجموعه با عنوان «سرزمین من» هم به یکی دیگر از ابعاد مهم آمریکاشناسی پرداخته است؛ این‌که



# بچه‌های حاج نادر

سه خرده روایت درباره وجوه پدری و معلمی نادر طالبزاده



## ● قرار و قرارگاه

سید محمد محمدی سرشت

حیران و نگران از مشهد گنده و رسیده بودم تهران پی آموزشگاه سینما. توی محله‌های بالای شهر از این آموزشگاه به آن آموزشگاه با لباس و کفش شهرستانی کنار نازک نارنجی‌های شمال تهرانی، همین قدر نجسب! عشق سینما بودم، همان چیزی که باعث شده بود قید دانشگاه تئاتر را بزنم، چون انتقالی به رشته سینما نمی‌دادند.

چند جلسه‌ای سر همان کلاس‌های نجسب رفتم تا مسیر سینما را یاد بگیرم اما اساتید از همان اول قبله را نشان دادند؛ جشنواره‌های خارجی!!

-جوری بسازید که بره فلان جشنواره مثل فیلم‌های استاد...

توی همین حیرانی گذرم به دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب خورد و دوستان خبر دادند که حاج نادر طالبزاده بناست یک دوره آموزش سینما برگزار کند. تصورم این بود که احتمالاً مطالب کلاس‌ها به جای آموزش سینما و فرم به مباحث سیاسی و ... می‌گذرد. دلم می‌گفت چند جلسه رفتنش ضرر ندارد.

حاج نادر اما کلاس‌ها را خیلی سینمایی شروع کرد. بدون اغراق مطالبی از سینما و فرم می‌گفت که یک دهمش

## ● پدر مستندسازان، معلم مدیران

سید رسول منفرد

امسال وقتی مستندهای عمار از «قزل‌قیه» تا ماح و ۱۹۱۹ و تروکاژ و... را دیدم، بی‌قرار شد و بی‌اعتنا به حال جسمش. بی‌قرار معرفی آثار و سازندگان عمدتاً ۲۰ تا ۲۵ ساله آن‌ها. هر روز چند ساعت برای مرور کارها وقت می‌گذاشت تا از ۲۵ دقیقه فرصتش در برنامه تلویزیونی به بهترین شکل کار بکشد. یکی گفت از خود بچه‌ها به فیلم‌هایشان مسلط‌تر است. تأکید داشت که بیشتر خود مستندسازها حرف بزنند و گزیده فیلمشان دیده شود. گاهی تذکر می‌داد که فلانی حرف مهمی دارد و بیشتر بهش وقت بدهید.

این بی‌قراری را در تصویر ببینید. به من گفت که سر پا ایستادن روی سن در بخش تجلیل، خیلی برایش سخت بوده. اما همچنان وقتی کارش تمام شد، نرفت و ماند. پشت دوربین نشست تا حرف بچه‌هایی را که جایزه می‌گیرند بشنود. کمی بعد تاب نیاورد، چند قدم جلوتر، ایستاده نظاره‌گر شد، دقایق طولانی تا آخر ماند و بعدش هم دوباره کلی با بچه‌ها درباره کارها و شرایط حرف زد.

این رفتار هر ساله نادر طالبزاده بود. نمی‌دانم چه کسی او را پدر مستندسازان انقلابی توصیف کرد. تعبیر حقی است ولی در کنارش، او معلمی برای مدیران، رسانه‌ها و مؤثران فرهنگی بود که مدام به آن‌ها ضرورت به میدان آوردن توان‌ها برای پشتیبانی از هنرمندان و فیلم‌های انقلابی و عدالتخواه را تعلیم می‌داد.



### ● پدر بود و معلم

امیرحسین ثابتی

اصلی‌ترین ویژگی که از نادر طالب‌زاده در ذهنم مانده این است که مثل یک پدر و معلم بود؛ دلسوز، مهربان، متواضع و متخلق. اولین باری که بعد از یکی از برنامه‌ها همدیگر را به طور اتفاقی در راهروهای شبکه دیدیم، آن قدر ابراز لطف کرد که شرمنده شدم. ذره‌ای منیت یا تکبر نداشت، مانند یک معلم امید تزریق می‌کرد. من به ضعف‌های خودم آگاه بودم و می‌دانستم آن طور که او توصیف می‌کرد؛ نیستم اما همان روحیه پدرگونه‌اش باعث می‌شد تا هر وقت که چشم تو چشم می‌شدیم، امید بگیرم...

را اساتید آموزشگاه‌های شمال تهران یاد هم نداشتند! جوری که واقعا برایم سؤال شده بود این همه سواد سینمایی از یک حزب‌اللهی. حاج نادر سینما را خورده بود. در عین حال هم آوینی بود هم استفان شارف و هم مطهری.

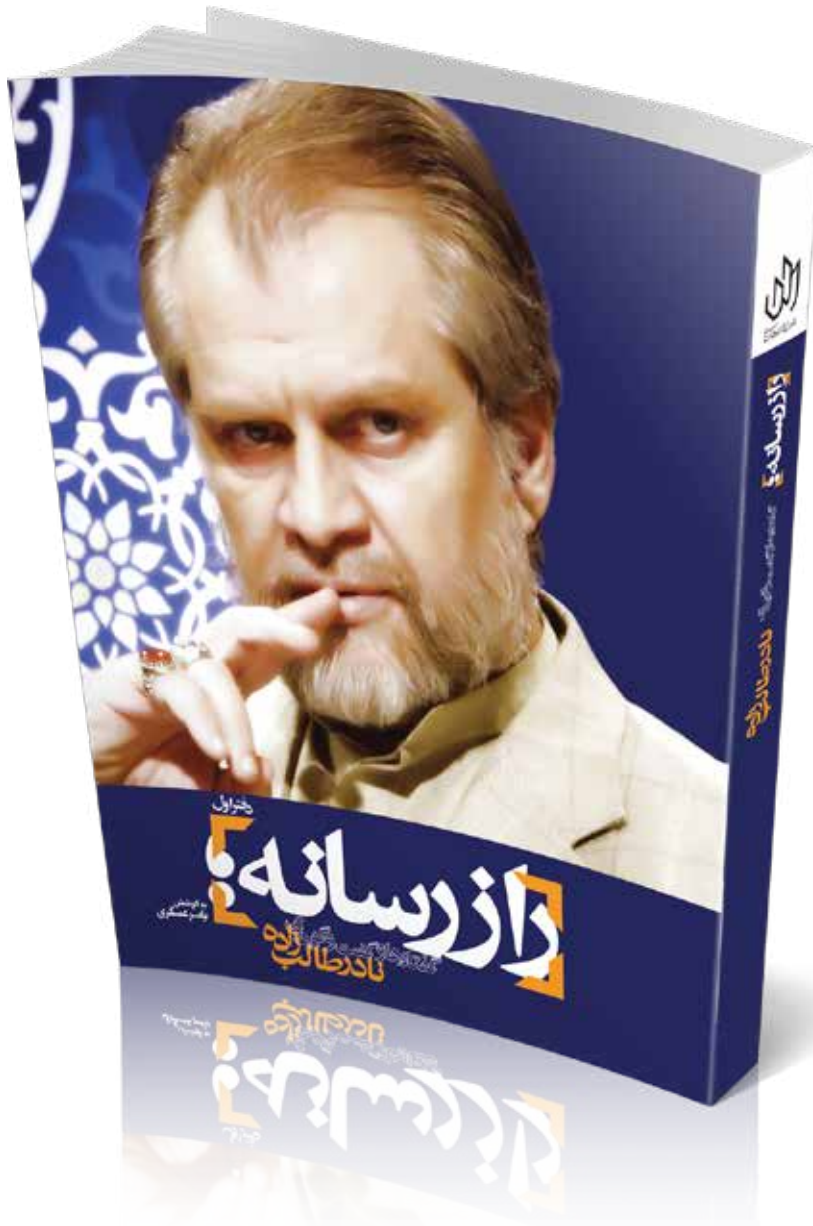
جوری شد که بعد از چند جلسه حاج نادر از سینما می‌گفت و من دوست داشتم از محتوا بگویم.

هر جمله‌ای که در مورد انقلاب و تکلیف بچه حزب‌اللهی‌ها می‌گفت ما را می‌برد به اوج و شارژ می‌شدیم. انگار کلامش وحی بود که نازل می‌شد بر دل‌های مشتاق ما. مثل یک کوه که چندین چشمه ازش جاری است همان اندازه با صلابت و همان اندازه با برکت و زلال و نورانی بود. وقتی طرح مستندی داشتم و برایش تعریف کردم، با ایده‌اش، کلی طرح را پخت.

هر وقت هم توی حاشیه جلسه و مراسمی می‌دیدمش، طرح‌ها را پیگیری می‌کرد: «چی شد؟ چرا نساختیش؟ تموم شد حتما بفرست ببینمش!»

حاج نادر قرارگاه بود. هم روحیه می‌داد هم اشکال می‌گرفت، هم راهنمایی می‌کرد و هم حامی بود. حالا که نیست، نه قراری هست و قرارگاهی.





کتاب «راز رسانه»، مجموعه گفتارها و گفت وگوهای نادر طالب زاده، گامی است در جهت تبیین مبانی نظری و بایدهای رسانه های انقلاب اسلامی و شناخت سیاست‌های رسانه های غربی. دفتر اول «راز رسانه» از چهار فصل تشکیل شده است. فصل نخست زندگی نامه و فعالیت های نادر طالب زاده را بررسی می کند. فصل دوم با عنوان «رسانه و سیاست»، به بحث های مهمی همچون، «نسبت هنر و ایدئولوژی»، «تصویر انقلاب اسلامی در رسانه های غربی»، «مبارزه با تحقیر رسانه ای غرب»، «سیاستگذاری در حوزه رسانه»، «جنگ نرم و استراتژی رسانه های داخلی» و «رسانه، فقط پیام نیست» و... می پردازد. در این فصل بحث های مهمی درباره بایدهای رسانه های انقلابی و سیاستگذاری رسانه ای و نقد سیاست های رسانه های غربی مطرح می شود. فصل سوم در ۸۰ صفحه به زندگی، اندیشه ها و نگاه شهید سیدمرتضی آوینی درباره مستند رسانه و سینما پرداخته می شود. شهید آوینی گفته بود: طالب زاده، «دیدنه بان انقلاب» و «چشم تیزبین انقلاب» است. موضوع فصل چهارم نیز نسبت فرم و محتوا در برنامه تلویزیونی «راز» است که در سال های اخیر در شبکه چهار سیما با استقبال جامعه فرهنگی و انقلابی مواجهه شده است.



«با صدور انقلاب مان که در حقیقت صدور اسلام راستین و بیان احکام محمّدی (ص) است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان خواران خاتمه می‌دهیم و به یاری خدا راه را برای ظهور منجی مصلح و کل و امامت مطلق حق امام زمان -ارواحنا فداه- هموار می‌کنیم.»  
 صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۴۵  
 شاگرد مکتب روح‌الله، انقلاب را در مرز و محدوده محصور نمی‌کند. زیست نادر طالب‌زاده و رزم او خود گواه این مطلب است که در صدور انقلاب هیچ مرز و محدوده‌ای را نمی‌شناخت.



## عصر رزم



**سرباز جهانی انقلاب**  
 نعمت‌الله سعیدی



**انقلاب برای انقلاب**  
 گفت‌وگو با مرتضی قرقی خبرنگار صدا و سیما



**جست‌وجوگر حقیقت**  
 گفت‌وگو با دکتر سهیل اسعد



## سرباز جهانی انقلاب

است. کسی که در کنار قرآن دارای مقام عصمت بوده و قرآن ناطق باشد... اما چیزی که نمی‌گذارد این برداشت مثبت را داشته باشیم موارد بعدی است. یعنی غربت و مهاجوریت اهل علم و فضل از یک سو و وراچی و پرگویی آدم‌های نادان از سوی دیگر. در آیه دوم سوره مبارکه جمعه می‌فرمایند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

طبق این آیه پیامبران یک ویژگی مهم دارند و دو مسئولیت اصلی. ویژگی مهم آنان این است که از بین مردم عادی و «امی» هستند. مسئولیت اصلی آن‌ها تزکیه اخلاقی دادن به انسان‌ها و آموزش کتاب و حکمت است؛ بنابراین اگر افزایش تعداد شاعران به دلیل جنبه مثبتی بود که اشاره کردیم، اهل علم و حکمت مهاجر نمی‌شدند و آدم‌های بی‌سواد و راج زیاد. یک نگاه گذرای ساده به فضای مجازی و رسانه‌هایی چون اینستاگرام و تلگرام ببیندازیم، حکومت جهل و حاکمیت بی‌سوادی را کاملاً حس می‌کنیم. حالا با این مقدمات چه چیزی می‌توان در مورد مرگ شهادت‌گونه نادر طالب‌زاده، یا شاید هم

علائم و نشانه‌های آخرالزمان شامل طیف وسیعی از اتفاقات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، زیست محیطی (از قبیل سیل، زلزله، بیماری‌های مسری و انواع بلاهای طبیعی و...) و حتی رخدادهای متافیزیکی می‌شود. ظلم‌های فراگیر، فقر و قحطی، جنگ‌های نظامی، مرگ‌های ناگهانی، زنانی که لباس‌های مردانه می‌پوشند و برعکس، قاریان قرآن و علمایی که به دین عمل نمی‌کنند، دین‌دارانی که پول را می‌پرستند، بازاریانی که ربا می‌خورند، فرزندی که به والدین خود امر و نهی می‌کنند، مساجد مجلل و باشکوهی که خالی از نمازگزار می‌مانند، مومنانی که در جامعه خوار می‌شوند و بی‌دینان حرام‌خواری که عزت می‌یابند و... شاید صدها مورد دیگر. اما بین این همه حوادث عجیب و غریب دو مورد برای نگارنده جالب توجه‌تر است، افزایش تعداد شاعران و سخنران شدن و پرگویی آدم‌های بی‌سواد.

اینکه تعداد شاعران زیاد می‌شود ممکن است به این دلیل باشد که اکثر مردم به جای عقلانیت از تخیل پیروی می‌کنند، اما لزوماً به معنای منفی نیست. زیرا شعر نیز دو جزء از هفتاد جزء نبوت محسوب می‌شود. مثل عقل که رسول باطن است و خواب که می‌تواند منشأ الهامات انسان باشد. یعنی انسان دوره آخرالزمان می‌کوشد دوباره به عصر پیامبران بازگشته و با آسمان ارتباط بگیرد. (این همان نیاز به ظهور یک معصوم



نعمت‌الله سعیدی  
نویسنده و منتقد سینما

همان‌هایی که بعد از برنامه‌هایی مثل راز، خواسته و یا ناخواسته، چیزهای زیادی از مجری‌گری و برنامه‌سازی یاد گرفتند و بر علیه خود جمهوری اسلامی به کارش بستند.

خلاصه، آدم‌هایی مثل طالب‌زاده را نمی‌شود در دوران حیاتشان ترور کرد. بلکه ترور واقعی این آدم‌ها فقط بعد از مرگشان امکان دارد! آن هم طوری که در اکثر مواقع احتمال وقوع آن از طرف نیروهای خودی بیشتر است تا نیروهای دشمن! این تفاوت اصلی بین یک سرباز جهاد فرهنگی و سرباز جهاد نظامی است. (البته بسیاری از شهدای نظامی ما در واقع شهید عرصه فرهنگ نیز بودند). زیرا بخش اصلی دوران زندگی یک نیروی فرهنگی اتفاقاً بعد از مرگ جسمی و ظاهری او است. یعنی می‌توان مدعی شد، شهدای عرصه فکر و فرهنگ از جمله شهیدانی هستند که خواسته یا ناخواسته، بعد از مرگشان رجعت می‌کنند. (رجعت در مفهوم دینی و شیعی مورد نظرمان است. یعنی زنده شدن دوباره شهدا...) در مورد این نکته اگر بتوانیم بیشتر بحث می‌کنیم.

۱. اگر بخواهیم فهرست وار ادامه بدهیم، مرحوم طالب‌زاده نه مدرس رسمی دانشگاه بود و نه فیلسوف کلاسیک به شمار می‌آمد و نه کارگردان حرفه‌ای سینما. (البته به صورت رسمی، او یک سینماگر آکادمیک محسوب می‌شد که سینما را در خود آمریکا آموخته بود. اما هیچ‌وقت نتوانست به صورت حرفه‌ای متمرکز بر کارگردانی سینما شود.) همچنین او را نه می‌شد فقط مستندساز معرفی کرد و نه به‌عنوان مدیر فرهنگی شناخت. او همه اینها بود، اما چیزی که بیشتر از همه مخاطب معاصر ایرانی از طالب‌زاده می‌دید و می‌شناخت، یک تولیدکننده برنامه تلویزیونی و کارشناس مجری بود. مجری کارشناسی که سینما را به خوبی می‌شناخت. این یعنی هم رسانه را به خوبی می‌شناخت و هم ماهیت سیاست در دوران معاصر را و هم اصلی‌ترین چیه درگیری و چالش قدرت‌های جهان را. آن مقدمه کوتاهی که گفتیم دقیقاً در همین جا موضوعیت پیدا می‌کرد. طالب‌زاده در بسیاری از برنامه‌هایی که ساخته بود نقش یک کارشناس مجری خیره‌را داشت که قبل از هر چیز ساکت بودن و گوش دادن را به خوبی بلد

شهادت مرگ‌گونه او گفت؟ آیا طالب‌زاده ترور بیولوژیک شد؟ معلوم نیست. باید صبر کنیم ببینیم نتیجه جنگ روسیه و اوکراین چه می‌شود. آیا روسیه می‌تواند از راز صدها آزمایشگاه و مرکز تحقیقاتی فوق پیشرفته و فوق محرمانه بیولوژیک و تسلیحات میکروبی اوکراین سر در بیاورد؟ یا اگر سر درآورد، می‌خواهد اطلاعات مربوط به آن‌ها را منتشر کند؟ (یا اگر منتشر کرد، باز هم کسانی چون مرحوم طالب‌زاده وجود خواهند داشت که فوراً پی به ارزش چنین اطلاعاتی برده و در همین راستا برنامه و مستندسازی کنند و اجازه ندهند این صدای سقوط تشمت رسوایی ناتو در حجم انبوه اخبار جعلی و مبتذل شنیده نشود!) همان مراکزی که در طول سال‌های اخیر از طرف آمریکا و کشورهای عضو پیمان ناتو و البته صهیونیست‌ها در اوکراین پایه‌گذاری شده و با میلیاردها دلار بودجه اداره می‌شد.

مرحوم نادر طالب‌زاده کابوس زنده‌ای برای صهیونیست‌های اسرائیل و کل جهان بود. جهانی که امروز توسط نگاه‌های رسانه‌ای یهودیان مولتی میلیاردر اداره می‌شود. صهیونیست‌ها آن قدر در صنایع نظامی اوکراین سهم داشتند و همچنین نفوذ در سازمان‌های امنیتی عربستان که چنین تروری را انجام دهند. از شرکت پیمانکاری که امنیت و نظارت بر مراسم حج در مکه را بر عهده دارد (یک شرکت اسرائیلی!) گرفته تا سهام‌داران مراکز تحقیقات تسلیحات بیولوژیک در اوکراین. اگر جای ما و بی‌بی‌سی و صدای آمریکا عوض می‌شد، قطعاً امثال مهدی فلاحتی و مسیح علی‌نژاد چندین برنامه اختصاصی در این مورد می‌ساختند و با ده‌ها کارشناس مختلف در جاهای گوناگون دنیا در همین راستا مصاحبه می‌کردند. با این حال، اولاً اثبات چنین نظریه‌ای نیاز به شواهد و مدارک بیشتری دارد. ما از وقاحت و بی‌وجدانی آدم‌هایی مثل بهرام مشیری محرومیم که هروقت به نفعمان بود تاریخ را به راحتی تحریف کنیم. در ثانی شخصیت مرحوم طالب‌زاده نیازی به آن ندارد! او جووری زندگی می‌کرد که اگر تصادف هم می‌کرد، شهید محسوب می‌شد. این را خیلی از همین مجریان شبکه‌های معاند ماهواره‌ای می‌توانند تأیید کنند.



**مرحوم نادر  
طالب‌زاده کابوس  
زنده‌ای برای  
صهیونیست‌های  
اسرائیل و کل جهان  
بود. جهانی که امروز  
توسط نگاه‌های  
رسانه‌ای یهودیان  
مولتی میلیاردر اداره  
می‌شود.**



بود و رعایت می‌کرد. فرصت نیست توضیح بدهیم که چرا مهم‌ترین ویژگی یک مجری تلویزیونی در دوران معاصر این است که می‌تواند ساعت‌ها حرف بزند، اما یک کلمه چیز می‌نگوید! طالبزاده دقیقاً نقطه مقابل این جریان بود...

در گام بعدی باید بگوییم، زنده‌یاد طالبزاده به آن معنا، مجری کارشناس تلویزیونی هم نبود. او از جمله آدم‌هایی بود که خودش را سرباز اسلام و جمهوری اسلامی می‌دانست. سربازی که در مسیر جنگیدنش گاهی کارگردان سینما می‌شد و گاهی مستندساز و گاهی نظریه‌پرداز و... هر ضرورت دیگری که پیش بیاید. از تک‌تیراندازی گرفته تا رانندگی تانک و خلبانی جنگنده! اما چرا از بین تمامی این موارد به مجری‌گری آن مرحوم اشاره کردیم؟ این پرسشی است که پاسخ آن مربوط می‌شود به آخرین و جدیدترین چالش‌های فلسفی در بین متفکران معاصر. متفکرانی که از خداشناسی و جهان‌شناسی پیش از سقراط آغاز کرده و به انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی و... نهایتاً به زبان‌شناسی رسیده‌اند. طالبزاده امکان ارتباط و انتقال پیام را ذاتاً مبهم یا منتفی نمی‌دانست. او می‌دانست که این ادعا دروغی و قیحانه است که غربی‌ها در مباحث نظری خود می‌گویند، اما عملاً در کارهای رسانه‌ای خود برعکس این گزاره استفاده می‌کنند! مثلاً او معتقد نبود حقیقت وجود ندارد و همه چیز در توجیه‌پذیری خلاصه می‌شود؛ بنابراین هر وقت حرف می‌زد واقعاً می‌خواست چیزی بگوید. برای همین هم به ندرت اجازه می‌داد مهمانان برنامه‌اش بدون شکل گرفتن یک پرسش اساسی و روشن شروع به حرف زدن و انتقال حجم انبوهی از اطلاعات پراکنده کنند!

۲. طالبزاده به جهانی بودن اسلام، تشیع و انقلاب اسلامی باور داشت. آخرالزمان در سینمای هالیوود، مستندسازی در جهان اسلام، بحران در منطقه بالکان، نقش رسانه در دیپلماسی بین‌المللی، انقلاب اسلامی و تهاجم رسانه‌ای غرب، عمق استراتژیک دفاعی و امنیتی ایران در خاورمیانه، نقش لابی صهیونیسم در انتخابات آمریکا، نقد فیلم کد داوینچی در راستای تلاش هالیوود برای



**او از جمله آدم‌هایی بود که خودش را سرباز اسلام و جمهوری اسلامی می‌دانست. سربازی که در مسیر جنگیدنش گاهی کارگردان سینما می‌شد و گاهی مستندساز و گاهی نظریه‌پرداز و... هر ضرورت دیگری که پیش بیاید.**



**او وجه مشترک گفتمان انقلاب اسلامی را با فطرت مخاطب جهانی می‌شناخت و به وجود چنین چیزی عمیقاً باور داشت.**

گسترش نشانه‌شناسی الحادی، تا پشت پرده فروشگاه‌های زنجیره‌ای مک‌دونالد، یا داستان مسلمان شدن محمدعلی کلی... اینها فقط بخشی از سوژه برنامه‌های اوست. کسی که می‌دانست ادعای توهم توطئه، وقتی بناست دشمنی غرب و آمریکا را با انقلاب اسلامی انکار کند، خودش بزرگ‌ترین توطئه واقعی همین رسانه‌های غرب است! توطئه‌ای که اساساً برای تسخیر توهم مخاطبان و نفوذ گسترده در تخیل آنان طراحی شده است. یعنی می‌دانست جنگ در این عرصه چقدر جدی است.

طالبزاده می‌دانست که در این جنگ جهانی نیاز به رزمندگان و مدافعان جهانی نیز داریم. یعنی عملاً به ماهیت فطری ارزش‌های دینی ایمان داشت و می‌دانست که علاقه به ظلم‌ستیزی و یا نفرت از طاغوت و استکبار در جان تمامی انسان‌ها نهادینه شده است. خلاصه او وجه مشترک گفتمان انقلاب اسلامی را با فطرت مخاطب جهانی می‌شناخت و به وجود چنین چیزی عمیقاً باور داشت. یعنی می‌دانست که اگر ارتباط درست شکل بگیرد، بسیاری از مستندسازان و کارگردانان و متفکران جهان غرب هم می‌توانند پرچمدار امپریالیسم ستیزی و یا مقاومت در برابر صهیونیسم باشند. یعنی می‌دانست ماهیت آگاهی از جنس نور است و نور تا وقتی نور است از هر روزنه‌ای به اطراف صادر می‌شود. این تاریکی و ظلمت است که باید تمام سوراخ و سمبه‌های مرزها و اطراف خود را ببندد تا محفوظ باقی بماند! انقلاب‌هایی مثل انقلاب کارگری و طبقاتی بلوک شرق سابق و یا آزادی‌خواهی و دموکراسی در فرانسه، تا آن مقداری که از نور حقیقت و آگاهی برخوردار بودند، مگر به تمام جهان صادر نشدند!؟

به هر حال محتوای عمومی بسیاری از برنامه‌های آن مرحوم مربوط به آن بخش از گفتمان انقلاب اسلامی می‌شد که مخاطب جهانی داشت. مثلاً او نمونه‌ها و ژانرهایی را از سینمای هالیوود برای نقد و بررسی انتخاب می‌کرد که اتفاقاً مورد استقبال مخاطب عام داخلی نیز بود. در این راستا طالبزاده مهارت خاصی داشت در شناخت گرایش‌های نخبگانی مخاطب عام. (برعکس بسیاری از منتقدان فرهنگی که دچار نوعی از اشرافیت

چهره‌های گفتمان انقلاب باید ضریب بیشتری بگیرند. باید در برابر رقبا با مجموعه‌ای از نیروهای خوب و قوی همیشه مانور قدرت داد.

۴- آیا چهره خاص مرحوم طالب‌زاده (قد بلند، هیكلی نسبتاً چهارشانه، موهایی قهوه‌ای که به سرخی می‌زد و...) در توفیق رسانه‌ای او نقش داشت؟ بله. اما توضیح این مطلب اتفاقاً خیلی راحت نیست. بخش عمده‌ای از جذابیت ظاهری ما آدم‌ها دقیقاً مربوط می‌شود به زیبایی یا زشتی‌های درونی‌مان. دوربین فیلم‌برداری خاصیتی عجیبی دارد که خیلی وقت‌ها می‌تواند به باطن آدم‌ها راه ببرد! طالب‌زاده آدمی اهل یقین بود و این ایمان قلبی خیلی وقت‌ها به صورت آرامش ظاهری در چهره و حرکات آن مرحوم تجلی و بروز می‌یافت. مثلاً بیننده احساس می‌کرد که این آدم به حرف‌هایی که می‌زند باور دارد. یعنی از آن جمله افرادی نیست که حرف زدن‌شان با معیارهای زندگی شخصی‌شان تضاد دارد.

۵. یک مورد دیگر که نمی‌توانیم از آن صرف‌نظر کنیم و مجبوریم به صورت اجمالی هم که شده متذکر شویم، شرافت ذاتی آن مرحوم در کارهای حرفه‌ای‌اش بود. طالب‌زاده آدمی نبود که از قدم زدن روی خطوط قرمز گفتمان انقلاب اسلامی نان در بیاورد! می‌دانیم که شکستن همیشه خوشایند است. بچه‌های کوچک را رها کنیم، دوست دارند تمام ظروف چینی و کریستال خانه را خورد و خاکشیر کنند! (یا مثل دیوانه‌ای که در یک کارگاه یا مغازه شیشه‌گری و سفال‌گری تنها بماند!) خیلی از مجری‌ها و برنامه‌سازهای تلویزیونی و سینماگران و شاعران و ... را سراغ داریم که از تساهل و مدارای گفتمان انقلاب سوءاستفاده کرده و با شکستن یا قدم زدن روی خطوط قرمز جذابیت ایجاد می‌کنند و مخاطب می‌گیرند. مثلاً زیر سؤال بردن قانون حجاب و گشت ارشاد و حمله به مشکلات اقتصادی و غیره. اما طالب‌زاده اتفاقاً و دقیقاً از اصلی‌ترین آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب حرف می‌زد و در موردشان برنامه می‌ساخت. ارزش اصلی و واقعی کارهای او نیز به همین مطلب برمی‌گشت. طالب‌زاده در تمام دوران فعالیت حرفه‌ای‌اش شاید حتی یک‌بار هم سعی نکرد ادای اپوزیسیون‌ها را در بیاورد.

طلبی ادبی و هنری هستند و عمدتاً به سراغ سوژه‌هایی می‌روند که ذاتاً صورت مسئله طیف خاصی از مخاطبان هستند.) یعنی او سعی داشت مخاطبان عام را وارد بحث‌های تخصصی کند نه برعکس.

۳. یکی از روش‌های ترور بیولوژیک واقعی آدم‌هایی مثل طالب‌زاده وقتی است که بخواهیم آن‌ها را از دسترس مردم و مخاطبان عام خارج کنیم! یعنی بالا بردن او تا جایی که مثل یک نقطه به نظر برسد و دیگر دیده نشود. این همان کاری است که با شهید آوینی هم کردند. هنر طالب‌زاده این بود که می‌توانست در این حجم قیل و قال‌ها و تهاجم و تراجم امواج صداها بی‌معنا پیام خود را با طول موج مناسبی ارسال کند که شنیده شود. مثلاً او قبل از هر چیز مخاطب را دعوت به شنیدن می‌کرد، به جای عطش حرف زدن. در بسیاری از برنامه‌های او اگر دقت کنیم، به ندرت می‌بینیم که طالب‌زاده بخواهد حرف طرف مقابل را قطع کند. اشاره کردیم که چرا به این مسئله نیاز نداشت. مثلاً طالب‌زاده قبل از اینکه تریبون برنامه را به مهمانان خودش بدهد، سؤال اصلی را به قدری تبیین کرده بود که اولاً اجازه حاشیه رفتن و پراکنده‌گویی کردن را ندهد. درثانی طوری خودش را علاقه‌مند به گوش کردن نشان می‌داد که مهمان برنامه نگران چیزی نباشد و تمام تمرکز خودش را روی حرف‌هایش بگذارد. ثالثاً اگر نیاز بود بحث منحرف نشود، ورودهای او به‌گونه‌ای بود که بخش اصلی گفت‌وگو را دوباره تقویت می‌کرد. یعنی او به جای مخالفت یا طرف مقابل او را به همان حیطه مشترکات خودش باز می‌گرداند.

الغرض، شاید بتوان برنامه‌های تلویزیونی آن مرحوم را نمونه‌های خوبی برای بحث روش گفت‌وگو و یا به قول امروزی‌ها، آموزش دیالکتیک معرفتی دانست. از ضرورت شکل گرفتن پرسش مشخص گرفته تا وجوب اعلام مواضع روشن و اقامه برهان و ارائه شواهد و دلایل و قرائن و غیره. مجموعه‌ای از اینها بود که به برنامه‌های طالب‌زاده ظرفیت چهره‌سازی خوبی نیز داده بود. (همان چیزی که امروزه تحت عنوان «برندسازی» مطرح است.) یعنی طالب‌زاده می‌دانست که مثلاً خیلی از



**هنر طالب‌زاده این بود که می‌توانست در این حجم قیل و قال‌ها و تهاجم و تراجم امواج صداها بی‌معنا پیام خود را با طول موج مناسبی ارسال کند که شنیده شود.**



# انقلاب برای انقلاب

گفت‌وگو با مرتضی قرقی خبرنگار صدا و سیما

بین این دو انقلاب پلی زده شود و در هم تنیده شوند. این نگاه بین‌المللی نسبت به انقلاب باعث شده بود تا هیچ‌گاه خودش را در قالب حزب و گروه خاصی خلاصه نکند. او در تولید محتوا با سایر مجریان، تهیه‌کنندگان و فیلم‌سازان متفاوت بود. آن چه را روی آنتن می‌برد، دارای ایدئولوژی خاصی منطبق بر آرمان‌های انقلاب بود که به آن باور داشت. سال‌ها در آمریکا تحصیل کرده بود و غرب و مبنای آن را به خوبی می‌شناخت. در تولید محتوا نگاهی جهانی داشت و پیروان دو هدف را دنبال می‌کرد. هدف اول رو کردن دست غرب در مباحث حقوق بشر. اساس پی‌ریزی تمدن غرب به واسطه تجاوز و کشتار وسیع نسل‌های مختلف در کشورهای گوناگون شکل گرفته و حیاتش وابسته به این استعمار است.

هدف دومش بیداری افکار عمومی بود. می‌خواست مردم جهان با علم به واقعیت‌ها بیدار شوند. در این حوزه هم تفکر ضد غرب نداشت بلکه مسئله‌اش با دولت‌مردان و تمدن استعماری غرب بود.

## ● وکیل‌الرعیاء

زمانی که در نیویورک زندگی می‌کردم، آقای طالبزاده هم برای اکران فیلم بشارت منجی به آن جا آمد. به واسطه صمیمیتی که بین ما بود، مهمانمان شد. همان موقع از وضعیت ویزای ما پرسید. گفتیم: «بیست و پنج ماه نباید از نیویورک خارج شویم.» جواب داد: «تلاش می‌کنم وضعیت ویزای شما درست شود.» من در حیطه خبر بودم و آقای طالبزاده در بخش فیلم و

## ● افق نو، رویدادی نو

آشنایی من و آقای طالبزاده به حدود بیست و پنج سال قبل برمی‌گردد. ایشان در بخش‌های مختلف تلویزیون فعالیت می‌کرد و ما به نوعی با هم ارتباط کاری داشتیم اما بعد از «افق نو»، رابطه ما نزدیک‌تر شد و ایشان من را در تمام جلسات و نشست‌های کنفرانس افق نو دعوت می‌کرد. این کنفرانس یک رویداد منحصر به فرد بود. بسیاری از مهمان‌ها صرفاً به خاطر ارتباط با آقای طالبزاده در این برنامه شرکت می‌کردند. در حقیقت او با اعتبار خودش مهمان‌ها را دعوت می‌کرد. دوگین فیلسوف مطرح روسی، خاخام وایس یهودی ارتدوکس ضد صهیونیست و اسکارلت ریتزرز از جمله این افراد بودند. کسانی که به واسطه ارتباط با طالبزاده انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن را شناختند و اگر او نبود، هیچ‌گاه به ایران نمی‌آمدند. هر کدام از این افراد صاحب فکر بودند و مخاطبان زیادی داشتند. کنار هم قرار گرفتن این مجموعه برای یک هدف مشترک و ضد استعماری سبب تشکیل کلنی و گروه‌هایی می‌شد که می‌توانست منافع آمریکا و غرب را به خطر بیندازد. به همین علت اف‌بی‌آی با مهمانان تماس گرفت و تهدید کرد که حق شرکت در برنامه را ندارند و کنفرانس افق نو را تحریم کرد.

## ● نگاه جهانی به انقلاب اسلامی

نگاه طالبزاده درباره انقلاب اسلامی ایران نسبت به محتوای آن، یک نگاه جهانی بود و افق پیش رویش انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج). اعتقاد داشت باید

نقاط اشتراکی دارند و آن چه سبب تفرقه میان آن‌ها شده، نگاه سیاسی و استعماری است که برخی با سوء استفاده از دین و موج سواری بر آن باعث شده‌اند تا افکار خود را ترویج دهند و بر ملل مستضعف مسلط شوند.

### ● خودش یک رسانه بود

یکی از ویژگی‌های خاص نادر طالب‌زاده این بود که هیچ کاری را برای مطرح کردن خودش انجام نمی‌داد. معمولاً مجری یا تهیه‌کننده می‌خواهد فقط خودش با مهمان مصاحبه کند اما طالب‌زاده نگاهی فراتر از این مسائل داشت. اگر مهمانی دعوت می‌کرد، از من و سایر مجریان و تهیه‌کنندگان و... هم برای مصاحبه دعوت می‌کرد. او تلاش داشت تا ایدئولوژی را منتقل کند برای همین از همه ظرفیت‌های رسانه‌ای برای دیده شدن و ترویج محتوا استفاده می‌کرد.

طالب‌زاده خودش یک رسانه بود. او هم مبانی را می‌شناخت و به آرمانش معتقد بود و هم زبان مخاطب را می‌فهمید و در حرفه‌اش تخصص داشت. کارگردانی، فیلم‌برداری، سناریو نویسی، تدوین و... بر همه این مهارت‌ها تسلط داشت. امروز جبهه انقلاب اسلامی داغدار یکی از بزرگترین مردان عرصه رسانه و فیلم‌سازی است. کسی که هر چه می‌گذرد فقدانش بیش از پیش احساس می‌شود.



### طالب‌زاده خودش یک رسانه بود.

او هم مبانی را می‌شناخت و به آرمانش معتقد بود و هم زبان مخاطب را می‌فهمید و در حرفه‌اش تخصص داشت. کارگردانی، فیلم‌برداری، سناریو نویسی، تدوین و... بر همه این مهارت‌ها تسلط داشت.

مستند فعالیت داشت اما نسبت به مشکل ما بی‌تفاوت نبود. دغدغه این را داشت که چرا باید حقوق رسانه‌ای ایران نقض شود؟ به همین منظور چندین دیدار با افراد مختلف از جمله خانم کیمبرلی، مسئول خبرنگاران خارجی در نیویورک، انجام داد. حتی به آقای احمدی‌نژاد و وزیر ارشاد وقت هم تذکر می‌داد و می‌گفت: «چرا کسی نیست که از حقوق خبرنگاران ایرانی دفاع کند و راه را برای ورود به آمریکا و تهیه گزارش و مستند و... هموار کند؟» اما متأسفانه با وجود پیگیری‌های فراوان به نتیجه نرسید. پیگیری حقوق رسانه‌ای ایران از غرب هم در راستای جهان بینی او و احقاق حقوق ضایع شده ملت‌های ضعیف بود.

### ● بشارت منجی در کلیساهای آمریکایی

معمولاً تهیه‌کننده و کارگردان فقط روی ساخت فیلم تمرکز دارند اما طالب‌زاده این‌گونه نبود. علاوه بر تولید محتوا دغدغه توزیع و اکران آن را هم داشت. به همین علت برای اکران فیلم بشارت منجی به نیویورک آمده بود. او این فیلم را در چندین کلیسا پخش کرد. همین کار باعث ایجاد نوعی ارتباط عاطفی بین او برخی از کشیش‌ها شد که تعدادی از آن‌ها بعدها برای کنفرانس افق‌نو به ایران آمدند. ارتباط طالب‌زاده با بزرگان سایر ادیان، تفکر ضدیهودی و ضد مسیحی انقلاب اسلامی را از ذهن‌ها می‌شست. او معتقد بود همه ادیان





# داوطلب عملیات محرمانه!

بازنشر یادداشتی قدیمی از حسین دهباشی درباره جنایت صرب‌ها در بوسنی و یک راز افشا نشده



حسین دهباشی

تاریخ‌پژوه و مستندساز

امشب بالاخره حکم «دادگاه جنایتکاران یوگسلاوی سابق» در مورد «قصاب بالکان» اعلام شد. انکار نمی‌کنم که ترجیح می‌دادم تا «رادوان کارادزیچ» به بدترین و دردناک‌ترین روش ممکن «زجرکش» می‌شد تا این جوروی سوسولی و مسخره محکوم به چهل سال حبس! نه! زندان برای امثال او اصلا مجازات عادلانه‌ای نیست موجوداتی بی‌نهایت پست و رذیل و کثیف و به همان تعبیر «قرآن» از جنس «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». رییس‌جمهور سابق صربسکا گرچه برای خودش کلی شاعرپیشه و روان‌پزشک و روشنفکر بود و تحصیلکرده دانشگاه مشهور کلمبیا در منتهن نیویورک و شاید اگر جنگ داخلی در «بوسنی و هرزگوین» رخ نمی‌داد الان در صفحات مجازی اش شونصد هزار فرند نادیده و دل‌خسته داشت که در پای نظرات «اولترافمینیستی» اش جان فدا می‌کردند.

و البته... تا قبل از دستور او برای تجاوزهای دست‌جمعی و گشتار همه‌همه هشت هزار زن و کودک تنها و غیر مسلح در «سربرنیتسا» شهری مسلمان‌نشین که کلیه مردان بالای چهارده سال اش با اعتماد به آتش‌بس پیشنهادی شورای امنیت و قول کلاه‌آبی‌های سازمان ملل از آن بیرون رفته بودند تا تنها چند ساعت بعد خبر «بزرگ‌ترین و فجیع‌ترین نسل‌کشی تاریخ معاصر اروپا» به گوش‌شان برسد.

آن روزها مثل همین الان نیروهای داوطلب بسیجی و سپاهی اعزامی از ایران و خیلی بی‌تجربه‌تر و کم‌امکانات‌تر از حالا جزء معدود یاری‌رسانان به مسلمانان و کروات‌ها شدند پیش از آن که آمریکایی‌ها یک جوهرایی متحد دولت ما شوند در جنگ با «چتینیک»‌های صرب که از اول تا آخرش مستظهر به حمایت

بی‌دریغ ارتش روسیه بودند. راستی! حالا شما یادتان نمی‌آید همین آقای «احمد جنتی» آن موقع‌ها تا چه حد محبوب دل قحطی‌زده و محاصره‌شده بوسنیایی‌ها بود به جهت سفری که به آن‌جا داشت و کمک‌های گرچه ناچیز اما دل‌گرم‌کننده‌ای که از جانب مردم مظلوم‌نواز ما برایشان برد.

و اما بعد که اکنون شاید وقت افشا کردن «راز»ی باشد! که صاحب این قلم تا امشب در نهانی‌ترین زاویه دل خود پنهان کرده بود و نه جایی گفته و نه نوشته! می‌دانید؟ روزهای سختی بود روزهایی خیلی سخت، سخت‌تر از آن‌که فکرش را بکنید. صرب‌ها قدم به قدم جلو می‌آمدند و با اطمینان از سکوت و همراهی پنهان همسایگان اروپایی در هر قدم جنایت‌هایی می‌کردند که زبان از گفتن و قلم از نوشتن اش شرم دارد در سفر و به همراه آقای جنتی چند نفر خبرنگار ایرانی هم آمده و بعد از رفتن او هم مانده بودند از جمله خانم ثقفی، محمدصدری، رضا برجی، شهید سید ابراهیم اصغرزاده و یکی دیگر که اسم‌اش را آخر می‌گوییم!

در یکی از همان شب‌ها و روزهای سخت که به گمانم همان وقتی بود که دخترک زیباروی شانزده‌ساله تازه فرار کرده از اردوگاه اسرا که به قول پزشکان بدون مرز بیش از هزار بار به او تجاوز شده بود؛ خودش را پیش چشم همه و جلوی قرارگاه نیروهای موسوم به پاسدار صلح آتش زد. آری همان شب تصمیم گرفته شد که یکی از خبرنگاران ایرانی دست از جان بشوید و به بهانه مصاحبه خودش را به «رادوان کارادزیچ» برساند و در فرصتی مناسب و با انفجار بمبی که داخل دوربین‌اش بود او را به درک و هزار نفر انسان بی‌گناه و دست‌خالی را به آزادی و آرامش و خود را به شهادت رساند.



آن روزها مثل همین  
الان نیروهای  
داوطلب بسیجی  
و سپاهی اعزامی  
از ایران و خیلی  
بی‌تجربه‌تر و  
کم‌امکانات‌تر از  
حالا جزء معدود  
یاری‌رسانان  
به مسلمانان و  
کروات‌ها شدند





درگذشت جناب نادر طالب‌زاده کارگردان، تهیه‌کننده، مستندساز و فعال رسانه‌ای مطرح ایرانی را به ملت ایران، همکاران، شاگردان و دوستداران ایشان تسلیت عرض می‌نماییم. ایشان در نخستین روزهای جنگ بوسنی و در سخت‌ترین شرایط تحریم دارویی و غذایی در کنار مردم ما حضور داشت و با حضور تأثیرگذار خود کمک شایانی به انتقال بهنگام حقایق و وقایع جنگ کرد. مادران داغ‌دار و پدران سوگوار بوسنی و هرزگوین هیچ‌گاه مجاهدت‌های رسانه‌ای این فرزند ایران و نماینده رسانه‌ای جمهوری اسلامی را فراموش نخواهند کرد.

روح او که پرچم‌دار مبارزه رسانه‌ای با ظالم و حمایت از مظلوم بود، در کنار شهدای مقاومت علی‌الخصوص شهید ایرانی، فرمانده «رسول حیدری» در بالاترین درجات رحمت الهی خواهد بود، ان‌شاءالله.

سازمان خانواده‌های شهدا و رزمندگان  
ویسوکو



هیچ کس دل‌اش  
رانداشت و تنها  
یکی بود که پا  
پیش گذاشت و  
برای این که دیگران  
شرمندۀ ترس‌شان  
نشوند؛ دلیل آورد  
که تنها کسی در  
میان جمع است که  
چهره‌ای با پوست  
سپید و چشمان  
آبی و موی بور و  
شبیه غربی‌ها دارد  
وانگلیسی به لهجه  
واصطلاحات فاخر  
شرق آمریکایی  
صحبت می‌کند

آب در دهان همه خشک شده بود! و هیچ کس دل‌اش را نداشت و تنها یکی بود که پا پیش گذاشت و برای این که دیگران شرمندۀ ترس‌شان نشوند؛ دلیل آورد که تنها کسی در میان جمع است که چهره‌ای با پوست سپید و چشمان آبی و موی بور و شبیه غربی‌ها دارد و انگلیسی به لهجه و اصطلاحات فاخر شرق آمریکایی صحبت می‌کند و تازه تحصیل کرده «کلمبیا» و هم دانشگاهی «رادوان کارادزیچ» است.

آن طرح ماجراجویانه و مومنانه و بشردوستانه البته و شاید که چه بهتر هرگز اجرا نشد و همین که خبرش به تهران رسیده و گویا شخص آقای خامنه‌ای اجازه نداد لغو و دیگر کسی از آن سخنی نگفت تا امشب که یاد همه فداکاری‌های بی‌دریغی و بی‌چشمداشتی که همه ما ایرانیان یکی کمتر و دیگری بیشتر برای هم‌کیشان خود داشته‌ایم، افتادم و تنها داوطلب آن عملیات محرمانه: «نادر طالب‌زاده»!



# فرمانده مجاهد و صبور

حاج نادر به روایت ناصر محمد مستندساز لبنانی  
ترجمه و تنظیم: مهدی لطفی

تلویزیونی و سینمایی دریغ نکرد. در دهه نود میلادی به واسطه تلاش‌های حاج نادر، شهید سید ذوالفقار از ما درخواست کرد تا برای فراگیری مهارت‌های تلویزیونی و سینمایی به جمهوری اسلامی سفر کنیم. من به همراه دو نفر دیگر از کارمندان رسانه نظامی مقاومت در موقعیتی عازم جمهوری اسلامی ایران شدیم که در یک رویارویی گسترده رسانه‌ای با رژیم صهیونیستی قرار داشتیم. در بدو ورودمان به ایران جوانی در انتظار ما بود که همواره لبخند محبت آمیز به لب داشت. برادر و مربی مهربانی که از ابتدا و در تمام لحظات حضورمان در ایران نسبت به آموزش و رشد ما دلسوزانه اهتمام داشت و بذر محبت، هنر، اخلاق بزرگ‌منشانه، سلوک ایمانی و انقلابی اش را در جان ما کاشت. درس اول و اساسی او به ما این بود که تصویربرداری را همانند نماز واجب بدانیم و بی‌وضو دوربین به دست نگیریم. چرا که در این زمانه پیر از ظلم

حاج نادر رحمة الله علیه برای من و برادران مان در مقاومت اسلامی لبنان که سابقه شاگردی او را داشتند، نمونه‌ی زنده‌ای از نهضت انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رفت. او مبلغ انقلاب اسلامی و مبشر نوری بود که از جبین امام خمینی می‌تابید. هر کس که با حاج نادر روبرو می‌شد، در رفتار و شخصیت او ارزش‌های انقلاب اسلامی و منش آزادی در برابر استکبار جهانی را می‌یافت. حاج نادر با آن روحیه خستگی‌ناپذیر خود مصداق بارز مجاهد انقلابی در مکتب امام خامنه‌ای بود.

جوان خوش‌رو و بلند نظری که برای ما فرزندان مقاومت اسلامی در لبنان یک موقعیت بی‌بدیل جهادی در فضای هنر و رسانه ایجاد نمود. او قلبش ملامال از محبت مقاومت بود و مقاومت او را تکیه‌گاه روحی خود می‌دانست. از هیچ تلاشی برای حمایت و آموزش ما در شکل‌گیری هسته‌های هنری من جمله گروه عکاسی، فیلم‌برداری و کارگردانی

که مقاومت به شخصیتی که خارج از تشکیلات نظامی اش هست؛ اجازه حضور در این میادین را می‌داد و این اتفاق در واقع نوعی تکریم، اعتماد و قدردانی از تلاش‌های حاج نادر بود که انجام گرفت. او مدتی هم در پایگاه ملیتا حاضر شد. پایگاهی که درست روبه‌روی مواضع نظامی صهیونیست هاست. با وجود همه خطرات نظامی و امنیتی که پایگاه ملیتا را تهدید می‌کرد اما حاج نادر شب و روز در کنار مجاهدین حضور داشت و آرزوها و اهداف‌شان را ثبت و ضبط می‌کرد. در آن مدت ملیتا در معرض حملات مکرر هوایی و بمباران توپخانه‌ای دشمن قرار گرفت اما او آن جا ماند و با مجاهدین زندگی کرد.

حاج نادر مورد محبت و تقدیر مقاومت و فرماندهان حزب‌الله بود. حاج عماد مغنیه، سید ذوالفقار و بسیاری از شهدا و مجاهدین را از نزدیک می‌شناخت و عمرش را در آزادسازی جنوب لبنان با حمایت و پاسخ به تمامی نیازهای مادر پشتیبانی هنری و رسانه‌ای سپری کرد تا زمانی که پیروزی و آزادسازی در سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد.

در بعد شخصی رابطه من و حاج نادر رابطه‌ای بی نظیر و سرشار از محبت و عطوفت بود دائماً به صورت مستقیم یا از طریق دوستان مشترک با هم در ارتباط بودیم. بارها به همراه او با کارگردانان زیادی در جمهوری اسلامی دیدار داشتیم. حاج نادر هرگاه از حضور من در ایران مطلع می‌شد بلافاصله دعوت می‌کرد و تقریباً سفری نبود که به ایران بیایم و همدیگر را نبینیم. هر وقت کاری تولید می‌کردم و یا دستاوردی در رسانه مقاومت حاصل می‌شد؛ قبل از هر اقدامی به او اطلاع می‌دادم و از او تشکر می‌کردم. در تاسیس شبکه تلویزیونی صراط همراه من بود و از نظرات تخصصی و نگاه عمیق او استفاده می‌کردم. رابطه ما در تمام دوران عمر شریفش پابرجا بود. سال ۲۰۰۹ بعد شهادت حاج عماد مغنیه، به درخواست حاج نادر جلسه‌ای با حضور برادران حزب‌الله و شاگردان او در مقاومت تشکیل شد. از کسانی که در آن جلسه حضور داشتند، جهاد مغنیه بود. در آن جلسه جهاد و نادر همدیگر را در آغوش کشیدند و کمی از درد سال‌ها دوری را بدین شکل تسکین دادند. آن دیدار حقیقتاً بسیار تاثیرگذار بود. پای صحبت همه ما نشست و ما را به ادامه مسیر و تلاش

و تاریکی تصویر در میدان جهاد پیامی روشن و نوری هدایت‌گر دارد.

حاج نادر از آن تاریخ به بعد یکی از ما شده بود. استادی که ارتباطش را با ما به کلاس درس رسانه و هنر محدود نکرد؛ بلکه در تمام لحظات جهاد مقدس مقاومت علیه دشمن صهیونیستی پیگیر رویدادها و اتفاقات بود. با انتشار هر یک از تصاویر و اخبار پیروزی، بلافاصله پیام تبریک ارسال می‌کرد. مدام جوپای حال مجاهدان در گروه رسانه نظامی مقاومت بود. چون می‌دانست رسانه نظامی، کارش در خط مقدم مقاومت و در میدان جنگ علیه اشغالگران است. لذا مسیرمان نیز همواره به فراق و شهادت نزدیک‌تر است.

بارها برای تکمیل دوره‌های آموزشی هنر مقاومت خدمت حاج نادر رسیدیم و هر بار وجودش را مملو از روح مقاومت و عشقی که به آن می‌ورزید؛ می‌یافتیم. همیشه آرزو داشت که در میدان‌های جنگ و مقاومت در کنار ما باشد. و تنها مانع برای تحقق آرزوی او مسائل امنیتی بود که برای حفظ جانش، اجازه حضور در عملیات‌های مقاومت را نمی‌داد. همواره به او می‌گفتیم: «ما نمایندگان تو در مقاومت هستیم و تو در جهاد و پیروزی‌های ما شریک هستی.» در خلال اشغال لبنان توسط صهیونیست‌ها، بالاخره حاج نادر با اصرار زیاد به لبنان آمد و با شهید سید ذوالفقار، فرمانده نظامی بخش مرکزی مقاومت و حزب‌الله ملاقات کرد. این بار در دیدار با سید ذوالفقار مصر بود تا در جبهه مقاومت، کنار مجاهدین در غارها و سنگرها حاضر شود و زندگی کند. شهید ذوالفقار با درخواست او موافقت کرد و از من خواست تا حاج نادر را در سفر به جنوب لبنان و خط مقدم روبرویی با رژیم صهیونیستی همراهی کنم. وارد هر روستایی که می‌شدیم، دوربین به دست در جست‌وجوی محلات فقیرنشین و مستضعف، از ماشین پیاده می‌شد و در مقابل ایمان مستحکم به مقاومت و پایداری ایشان سر تعظیم فرود می‌آورد و بارها در زمان حیاتش نوید می‌داد که پیروزی مقاومت به دلیل همت بلند اهل جنوب لبنان قطعی است. سفرمان را در حومه مرزی سایت‌های صهیونیستی به پایان رساندیم و نزد شهید ذوالفقار بازگشتیم. حاج نادر آرزوی رفتن به محورهای نظامی مقاومت را در دل داشت و در نهایت هم به آرزوی رسیدن. این اولین بار بود



**حاج نادر آرزوی رفتن به محورهای نظامی مقاومت را در دل داشت و در نهایت هم به آرزوی رسیدن. این اولین بار بود که شخصیتی که خارج از تشکیلات نظامی اش هست؛ اجازه حضور در این میادین را می‌داد**



برای تولید برنامه های سینمایی و تلویزیونی تشویق کرد. هرگاه که به جمهوری اسلامی می آمدم با حاج نادر دیدار داشتم. در خانه خود پذیرای من بود و مانع از اقامت من در هتل می شد. یک بار هم میهمان برنامه تلویزیونی اش شدم تا درباره نقشه صهیونیست ها بر ضد جمهوری اسلامی صحبت کنم. حاج نادر دیدار با امام خامنه ای را که از آرزوهای بزرگ من بود؛ برآورده کرد. در مکانی حاضر شدیم که معظم له در حال نماز بودند و این افتخار و سعادت بزرگ نصیب ما شد تا نماز ظهر و عصر را آن روز به امامت ایشان اقامه کنیم و چشم مان به جمال نورانی ایشان روشن شود. سال ۲۰۱۵ درحالی که دور جدیدی از مبارزات ما علیه تکفیری ها در سوریه آغاز شده بود، دیداری با حاج نادر در ایران داشتیم. یادم هست زمانی که برای او از ماهیت نبرد و جبهه های جهاد می گفتم، اشک از چشمانش سرازیر شد. او واقعا نگران از دست دادن هر یک از ما بود و در حمایت و کمک به ما از هیچ تلاشی دریغ نکرد.

چند ماه قبل از وفات حاج نادر در ایران بودم. با او تماس گرفتم و متوجه بیماری اش شدم. از طرفی تحمل این موضوع برایم سخت بود و از طرفی امکان ملاقات با او وجود نداشت. حاج نادر که از بی تابی من باخبر شده بود، پیامک داد که با بهتر شدن شرایط جسمی حتما همدیگر را خواهیم دید. به او از آرزویم گفتم. از این که دوست داشتم این روزها در مراحل ساخت سریال - مستندم که مربوط به جنگ با داعش است در کنارم می بود اما پیش آمدها و شرایط مانع دیدار دوباره ما شده بود. چند روز قبل از رحلت او، یکی از دوستان مشترک ما به سوریه آمد و با حاج نادر به صورت تصویری تماس گرفت. صحبت با او درحالی که

در بستر بیماری قرار داشت بسیار سخت بود. حاج نادر بعد از یک عمر زندگی سرشار از صبر و جهاد و عشق و محبت حالا داشت پشت تلفن از حس افتخاری که از صحبت با من به سراغش آمده حرف می زد. حرف هایش واقعا برایم سخت بود و دیگر نتوانستم در برابر چشمانم مقاومت کنم. زبانم بند آمده بود و فقط توانستم به قلب مهربان او درود بفرستم. طاقت دیدن حاج نادر را در غیر آن حالت مصمم و نورانیاش نداشتم. به خصوص زمانی که به رفتن او فکر می کردم. از دست دادن برادر و مربی مهربانی که نقش بزرگ و به سزایی در شکل گیری شخصیت ایمانی و توسعه مهارت های هنری ما داشت، خیلی سخت بود.

از بعد رحلت حاج نادر غم فراق و درد دوری از او تمام وجودم را فرا گرفته است اما چیزی که آرامم می کند؛ این است که او یک مجاهد مخلص و انقلابی بود و در کنار سایر مجاهدین و شهدا در بهشت فردوس جای دارد. حاج نادر رفت اما روح او در بین ما و در همه مرزها و سنگرهای مقاومت و در قاب تصویر همه فداکاری های حزب الله ماندگار خواهد بود. درود بر تو ای برادر، معلم و فرمانده عزیز و دوست داشتنی. درود بر روح تو که در جای جای مسیر مقدمه سازی برای تشکیل دولت امام مهدی علیه السلام حضور خواهد داشت و سرانجام نور خورشید تو در سرزمین فلسطین و قدس خواهد تابید. ما بر عهد جهاد و مقاومت تا پیروزی یا شهادت هستیم. وعده دیدار ما، حیات حقیقی و پایدار. سلام بر تو ای فرمانده مجاهد و صبور. رحمت پروردگار عالم بر تو باد. به خانواده و همه عاشقان، دوستان و همراهان تو در این مسیر تسلیت می گویم.





زندگی می‌کند. وقتی ازش سوال کردم، گفت: «این بنده خدا تازه مسلمان است و به خاطر فعالیت‌های فرهنگی در آمریکا زندانی بوده. حالا هم که آمده ایران و طلبه شده، مشکل مالی برایش پیش آمده که ازش خواستم چند وقتی را با ما بگذرانند.» هنرمند باید خیلی مواظب باشد تا نفس، فشار نیابد برای بهتر دیده شدن. حاج نادر از آن دسته افرادی بود که خیلی روی نفسش کار کرده بود. در یک جشن بزرگی، تکریمش کردند. وقتی نوبت صحبتش شد، گفت: «این تجلیل از انقلاب است نه من. این یکی از برکات و زاویه‌های انقلاب است که شما می‌بینید.» حاج نادر تمام فضیلت‌ها را نسبت به انقلاب داد و خودش را هیچ در نظر گرفت. اعتقاد داشت هدف رساندن حق و حقیقت است.

با وجود مشغله‌های زیاد اما از فضای انسانی و اخلاقی دور نبود. در ایام کرونا مطلع شده بود یکی از علمای لبنان که ساکن قم بود، مبتلا به کرونا است. مدام دنبال دارو می‌گشت تا یکی از دوستان اهوازی دارویی برایش فرستاد. ساعت یک شب با من تماس گرفت: «از قم به تهران بیا و این دارو را به آن عالم برسان.» هر چه گفتم الان دیر وقت است و فردا می‌آیم، راضی نشد. دو ساعت بعد رسیدم تهران و حاج نادر را مثل یک سرباز دیدم. نخوابیده بود تا دارو را به من برساند.

چند روز قبل از فوتش، رفتم بیمارستان. شروع کرد به صحبت از پروژه‌ها: «فیلم فلان ساخته شود و فلان طرح باید فیلمبرداری شود.» با خودم گفتم این بشر دارد می‌میرد اما هنوز از پا نیفتاده و انرژی دارد. یک روز هم وحید جلیلی تعریف کرد رفتم بیمارستان دیدنش. در آن حالت ضعف و درد می‌گفت: «وحید آقا، ما برای زکات برنامه نساختیم!»

# جست‌وجوگر حقیقت

متن زیر حاصل گفت‌وگوی کوتاهی با دکتر سهیل اسعد است.

دکتر سهیل اسعد متولد آرژانتین و از پدر و مادری مسیحی است که بعدها به اسلام تغییر دین داد. او در بیروت دکتری تمدن اسلامی گرفته و در ایران فارغ التحصیل فلسفه و عرفان اسلامی از دانشگاه جامعه المصطفی (ص) شده است. این مبلغ و طلبه حوزه علمیه، در گفت‌وگوی کوتاهی به اهمیت نگاه حاج نادر طالبزاده به مسائلی مثل اسلام، افول آمریکا، انسان دوستی و... اشاره کرده است

کنگره بین‌المللی امام رضا علیه‌السلام بود و از خادمین افتخاری تجلیل می‌کردند. آن زمان امام جمعه شهر مالاگای اسپانیا بودم و در مسجدی به اسم امام رضا علیه‌السلام فعالیت داشتم. همان زمان به برنامه عصر دعوت شدم. از آن جا آشنایی من با حاج نادر شروع شد. حاج نادر نسبت به تازه مسلمان‌ها و فعالین فرهنگی در فضای بین‌المللی حساس بود. من هم یکی از افرادی بودم که دوست داشت مرتب با من در تماس باشد و در مورد این مسائل صحبت کند. رفته‌رفته رابطه ما عمیق‌تر شد. عادت کرده بود وقتی با من صحبت می‌کند، از دغدغه‌هایش در مورد آرژانتین بگوید. اگر هم با یک لبنانی همنشین می‌شد، از دغدغه‌های مردم لبنان می‌گفت و دلش برای لبنان می‌سوخت.

با نخبگان جهانی هم صحبت می‌شد. از طریق اطلاعاتی که به دست می‌آورد، افول آمریکا و غرب را لمس می‌کرد. به همین خاطر در جستجوی حقیقت، بی‌مرز شده بود و به تمام مسائل داخلی و خارجی که مربوط به حقیقت می‌شد، ورود پیدا می‌کرد. فهمیده بود فضای معنویت غرب، نیاز به چکش کاری دارد تا با حقایق دین آشنایی پیدا کنند. فیلم‌ها را دوبله می‌کرد و می‌فرستاد به غرب تا آن جا پخش کنند. سعی داشت از این طریق حقایق اسلام را به گوش تمام مردم جهان مخصوصا مستضعفان ضدآمریکایی برساند تا یک روز در جبهه حق، همه با هم متحد شوند.

حاج نادر خانه‌ای در قم اجاره کرده بود که یک طبقه زیر زمین هم داشت. یک روز دیدم یک آمریکایی در خانه حاج نادر



# سمبل مقاومت بود

گفت‌وگو با کریستین (زهره) گیوم استاد دانشگاه،

فیلم‌ساز و مددکار اجتماعی فرانسوی

ترجمه: زهرا ایزدی و فائزه فتاحیان

مصاحبه و تدوین: رحیمه مهربان

و تیم او را ملاقات کردم. درباره روش‌های همکاری، همفکری کردیم. تیم او یک فیلم مستند در مورد انقلاب اسلامی آماده کرده بودند. در آن دقایق شاهد بودم تا چه حد با تیم و همکارانش نزدیک و صمیمی است. شبیه کارفرماها نبود و خیلی آسان می‌گرفت. وقتی ما را به منزلش دعوت کرد، فضای جالبی داشت. خیلی برایم جالب بود که استودیوی کوچکی در منزلش درست کرده بود.

مدتی بعد از من دعوت کرد تا در اولین کنفرانس «هالیوودیسم و سینما» شرکت کنم. سال ۲۰۱۲ بود. آن زمان تعدادی از شخصیت‌های خاص و ویژه را کشورهای مختلف دنیا دعوت کرده بود. جمعی از کارگردانان و نویسندگان و هنرمندان مختلف آمریکایی و یونانی و... کنفرانس دوم «هالیوودیسم و سینما» سال ۲۰۱۳ و در تهران برگزار شد. چیزی که جالب و قابل توجه بود، مکان برگزاری این کنفرانس‌ها است. برخی از مهمان‌ها متصور بودند که ایران کشوری بسته و خفقان‌زده است اما در واقعیت دیدند که درهای این کشور به روی مسائلی باز شده که در کشور خودشان اجازه صحبت در مورد آن‌ها را نداشتند!

در رشته‌های مختلف کارگردانی، خوانندگی، نویسندگی، مستندسازی، موسیقی، ژورنالیسم، اقتصاد... و از کشورهایی مثل آمریکا، انگلیس، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، هند، اندونزی و... آمده بودند تا نظرات خود را در مورد سیاست بین‌الملل و هالیوودیسم رد و بدل کنند. چهره‌های جذاب رسانه‌ای که برخی‌هایشان را بهتر می‌شناختم و تقریباً همه این افراد به نوعی از حضور در این اجتماع، برای گفت‌وگو و هم‌فکری

سال ۱۳۹۳ اولین بار آقای نادر طالب‌زاده با من ارتباط گرفتند. در جست‌وجوی فردی موثر، باسواد و جذابی بود. می‌خواست در راستای برنامه‌هایش افرادی را معرفی کنم. اولین بار در پاریس دیدار داشتیم. بعد از آن مشخصات فردی را برای او ارسال کردم که ممکن بود برایش جالب باشد. چرا که او در جست‌وجوی افرادی بود که به خاطر موضع‌گیری‌های مخالف، صدا و تریبونی در کشورشان نداشتند. اولین گزینه‌ام، آقای روبرت فوریسون بود. در پراگ بگویم ایشان تجدیدنظرطلب بود و مخالف وجود اتاق‌های گاز! (در جریان واقعه دروغین هلوکاست) ثابت می‌کرد که احتمالاً این اتاق‌ها حتی وجود خارجی هم نداشته‌اند. آقای فوریسون حقیقتاً اندیشمند بود و در دانشگاه فرانسه کرسی تدریس ادبیات داشت. در خلال مطالعه آثار شارل بودلر - نویسنده و شاعر معروف فرانسوی - و کتاب «خاطرات یک دختر جوان» به نویسندگی آن فرانک، که در مورد اتاق‌های گاز بودند، به تردید افتاده بود و به موضوع هلوکاست پرداخت. آقای طالب‌زاده در فرانسه به دیدار آقای فوریسون رفت. بعد از دو روز اقامت و دیدار با او، در حالی بازگشت که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود. برایش جالب بود که این شخص این قدر شهامت داشته است. فکر می‌کنم حتی در ادامه هم به طور خاص ارتباط خودش را با او حفظ کرد. آقای فوریسون را از قبل می‌شناختم و این شانس را داشتم که با ایشان قبلاً مصاحبه‌ای داشته باشم.

خلاصه اولین ارتباطم با آقای طالب‌زاده این‌طور بود. بعد از آن چند بار به ایران رفتم و در یکی از سفرهایم، نادر طالب‌زاده

فراهم کند. می‌توانم بگویم آقای نادر طالب‌زاده برای ما سمبل بود. مثل همه آن‌هایی که سمبل و صدای همیشگی مقاومت هستند. دفاع و مقاومت، منحصر در مرزهای جغرافیایی و با جان جنگیدن نیست؛ بلکه با قلم هم هست! به‌طور خاص با قلم و کلام. از تمام ابزارهای ممکن استفاده می‌کرد برای آن‌که مصاحبه‌ها و برنامه‌هایش را نشر دهد. آخرین ملاقاتم با آقای طالب‌زاده، در ایران بود. دعوت شده بودم برای معرفی یک فیلم مستند که با خانم ماریا پونی ساخته بودیم. موضوع مستند در مورد سردار دل‌ها، ژنرال قاسم سلیمانی بود! با جست‌وجو در سایت‌های مختلف ایرانی و با فیلم‌هایی که از یکی از دوستان ایرانی دریافت کرده بودم، مستند را ساختیم. بخش‌هایی که بیشتر ناظر بر ویژگی شخصیتی سردار قاسم سلیمانی بود را انتخاب کرده بودم. به‌نظرم مستند جالبی شده بود که از این طریق دیگران بتوانند با این ژنرال ایرانی که توسط آمریکایی‌ها ترور شده بود، آشنا بشوند. حقیقتاً آقای طالب‌زاده در همه زمینه‌ها افراد را تشویق می‌کردند که متکی به اخبار دم‌دستی نباشند و خودشان جویای حقیقت باشند.



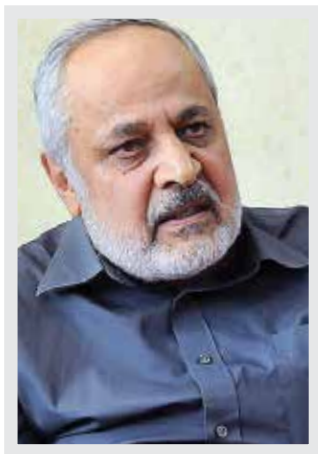
**حاج نادر آرزوی رفتن به محورهای نظامی مقاومت را در دل داشت و در نهایت هم به آرزویش رسید. این اولین بار بود که مقاومت به شخصیتی که خارج از تشکیلات نظامی‌اش هست؛ اجازه حضور در این میادین را می‌داد**

خوشحال بودند. چیزی که فکر باز آقای طالب‌زاده را به ما نشان می‌داد این بود که در ضمن اشراف و شناخت از تولیدات سینمایی هالیوودی، تا چه حد بین ایران و دیگر جوامع و رشته‌های مختلف رسانه‌ای می‌تواند پل بزند و ارتباط بگیرد.

نادر طالب‌زاده مردی بسیار صاف و ساده، خوشرو، مهربان و مودب بود. او انسان بسیار درستی بود که کشورش را خیلی دوست داشت. واقعا دوست داشت واقعیت را در مورد کشورش بگوید. از مشکلات موجود هم بی‌تردید سخن می‌گفت. در مورد انقلاب و خط امام، صادق بود. می‌خواست تأکیدش روی مردم شجاع باشد. دغدغه‌هایش صلح بین‌الملل و دموکراسی واقعی بود برای مردم مستضعفی که حذف شده‌اند. در حقیقت مبارزه او در رسانه بود.

یک بار هم از من و پسر من به برنامه تلویزیونی راز دعوت کرد تا کمی از شرایط فرانسه سخن بگوییم. او البته بسیار دقیق و هوشمند بود. کمی هم از شبکه افق برایم صحبت کرد؛ از برخی چیزهایی که طی این برنامه‌ها برایش مشکلاتی را در خارج و داخل رقم زده بود. چرا که همه موافق نبودند که او بتواند زمینه صحبت کردن این همه آدم را





# یک منظر واقعی بود

طالب زاده به روایت رفیق دیرینه اش محمدرضا اسلام‌لو نویسنده و کارگردان



ویژه‌نامه  
چهل‌مین‌روزگردشت  
حاج نادر طالب‌زاده  
خرداد ۱۴۰۱

## ● روزهای روایت فتح

دغدغه و شیفتگی مشترک من و آوینی و نادر انقلاب بود. مدیون انقلابی بودیم که تحول و تغییرات نسبتاً مشترکی برای ما رقم زده بود و شاید به جز هنر، نقطه اشتراکی دیگر به نظر می‌آمد. آوینی در جهادسازندگی فعال شده بود که تیم‌شان بعداً روایت فتح نام گرفت، من در دفتر تلویزیون سپاه مشغول بودم و نادر در ساختمان مرکزی جهاد با تقی یازلویک گروه فیلمسازی درست کرده بودند. اوایل جنگ، شعارها خیلی ملی‌گرایانه بود؛ شاید خیلی بد نبود اما خیلی کم بود! جنگ و تبلیغات جنگ ما، حُسی‌نیت کم داشت. باید از کربلای جبهه‌ها روایت می‌کردیم! یک روایت ساده تصویری با نوشته‌ها و صدای آوینی جان گرفت! آوینی، گل سرسید روایت‌های جنگ بود و پرچم روایت فتح را بالا برده بود. نادر هم دوربین به دست بود. در میدان جنگ، گاهی دوربین سی‌وپنچ میلی‌متری را با کالی لوازم جانبی یک تنه کول می‌کرد برای فیلم برداری. او مستندهای «شوش» و «شهر شهدای گمنام»، «جاده‌ی والعصر... را ساخت.

## ● حلقه وصل

قبل انقلاب در مسجد محل مان با حاج آقا قائم‌مقامی آشنا شدم. هرچه می‌گذشت بیشتر از ارتباط با حاج آقا لذت می‌بردم، خوش محضر بود و هنر را می‌فهمید. به تدریج یک محفل خصوصی هفتگی معرفی برای چند جوان هنر و رسانه شکل گرفت! مهدی نصیری، حسن رحیم‌پور ازغدی، خانم ثقفی، تقی یازرلو، حسین بهزاد،... از دیگر اعضای جلسه بودند. مشتاقانه از نادر هم دعوت کردم. پایه ثابت جلسات شد. انگار عطش‌های روحش را پای درس‌ها و تفسیرهای حاج آقا سیراب می‌کرد. با اینکه با حاج آقا اختلاف سنی زیادی نداشتیم، ولی حکم مرادمان را داشت. از تفسیر و مباحث اعتقادی گرفته تا تحلیل مسائل روز انقلاب و مسائل جهانی! هر جلسه گفت‌وگو و تحلیل داشتیم، شده بود مثل اتاق فکری که به ما انگیزه، انرژی و برنامه‌ی کار می‌داد. به نظرم خیلی از باورهای اعتقادی و معنوی حاج نادر نشئت گرفته از جلسات این عالم و سید عزیز بود.

## ● جنگی که هست

من، نادر و آوینی هر کدام در جنگ روایت می‌کردیم و فعال

بودیم. بعد از اتمام جنگ، در جست‌وجوی ادامه‌ی اهدافی بودیم که با اتمام جنگ تمام شدنی نبود. اولین جلسه‌ی دوره‌می سه نفری‌مان بعد از جنگ، متفق بودیم که مسیر راه و طرح استراتژیک هنری و رسانه‌ای مان را طراحی کنیم. آوینی هم مشوق بود. مهدویت موضوع اول و مهمی بود که باید زیر چترش دست به روایت و تولید می‌شدیم. تقسیم کار کرده بودیم که برای فرهنگ مهدویت بیشتر کار بسازیم. اولین پروژه‌ی مهدویت را در حوزه‌ی هنری با مدیریت آوینی ساختیم. آن زمان اگر می‌خواستیم برای مهدویت کار کنیم، بعضاً مسخره می‌کردند که مگر انجمن حجتیه هستید؟! بعد از شهادت آوینی، انگار تنها تر شده بودیم؛ اما راه برای مان مشخص تر شده بود. همفکری سازنده و دوستانه داشتیم. یک روز که مشغول تدوین بودم، از صبح تا ظهر نادر نشسته بود کنارم و مدام لابه‌لای صحبت‌هایمان تکرار می‌کرد: «همینه! باید روی مهدویت و آخرالزمان کار رسانه‌ای و فیلمسازی کنیم!»

## ● از بشارت منجی تا افق ظهور

در امتداد آن جلساتی که با حاج آقا قائم‌مقامی داشتیم، وقتی به بحث مسیحیت رسیدیم، ایشان در مورد انجیل برنابا صحبت می‌کرد. تاکید می‌کردند مطالعه‌اش کنیم و باید برایش فیلم ساخته شود! تنها انجیلی بود که در روایت‌های صریحی از حقانیت حضرت خاتم‌المرسلین داشت. حاج نادر هم در همان جلسات گفت: «من می‌سازمش!» حقیقتاً حاج آقا قائم‌مقامی نقش عمده و بزرگی در فیلم بشارت منجی داشتند. از اولین و بزرگترین مشوق‌های طالب‌زاده برای ساختش بود. سابقه هنری و کارگردانی تئاتر حاج آقا قائم‌مقامی مزید بر علت بود که از مشاورین اصلی و اولیه‌ی طالب‌زاده باشند. از دل همین گپ و گفتگوها و غده‌های غیررسمی اما جدی، طرح‌هایی در می‌آمد که کسی که مشتاق‌تر بود، پی‌اجرایش را می‌گرفت. یکی دیگر از این طرح‌ها، برنامه‌ی عصر بود که نادر جدی و مصمم پی‌اش را گرفت و با جان و دل برایش مایه گذاشت.

بعد از جنگ، طالب‌زاده تمام وجودش شد مهدویت... رد پای اکثر آثارش را که دنبال کنیم، به افق دید آخرالزمانی می‌رسیم؛ جاده‌ی والعصر، برنامه‌ی عصر، کنفرانس افق‌نو، بشارت منجی و... حاج نادر، از منتظران صحنه‌ی ظهور بود و عاقبت در ادامه‌ی مسیری و دغدغه‌های که عمری در راهش مجاهدت کرد؛ شهید شد.



«انقلاب یعنی تحول، تحولی که مبدا اتفاقات بزرگ است. حاج نادر یکی از هزاران نفری بود که با انقلاب خمینی (ره) متحول شد، از غرب به شرق آمد. دانشگاه کلمبیا را با جهاد سازندگی و رانندگی لودر در جبهه‌ها عوض کرد. جهاد برایش مفهومی نبود که با پایان جنگ تمام شود، برای همین دوربین به دست فریاد مستضعفین عالم را ثبت می‌کرد، از بوسنی گرفته تا لبنان و نیجریه و... طالب‌زاده الگوی انسان انقلابی مسلمانی است که دقیقاً مقابل تفکر غرب‌زده نقی‌زاده‌ها قرار می‌گیرد. بازنمایی زندگی حاج نادر، الگویی است برای زیستن در صراط مستقیم.»



# الگوی حاج نادر



**هر چه جلورفت، انقلابی‌تر شد**  
دکتر مجید شاه‌حسینی



**شخصیت طالب‌زاده در عین تهدیدشناسی، فرصت‌محور است**  
گفتگوی وحید جلیلی مدیر دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی با روزنامه وطن امروز



**در جست‌وجوی کمال**  
درباره وجوه علوم انسانی نادر طالب‌زاده به قلم دکتر جمال یزدانی



## هر چه جلورفت، انقلابی تر شد

دکتر مجید شاه حسینی

مسیر زندگیشان نشان می داد که به دنبال دنیا آمدند. وقتی آیه ۵۸ سوره مبارکه مائده نازل شد که می گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» همه می خواستند بدانند این همه فضل و کرامت برای کدام قبیله عرب است اما پیامبر دست بر شانه سلمان گذاشت و فرمود: «قوم این مرد.»

وجه قیاس نادر طالبزاده و سلمان این جا است که پیامبر فرمود روزی می رسد که شما مومنان و مومن نمایان پیرامون من به راه اعتدال می روید و بعد از من با راه های دیگر مرتبط می شوید آن روز خداوند قومی را می آورد که از نسل سلمان هستند؛ آن ها نام دین خدا را زنده خواهند کرد که پنج صفت دارند. اولین قومی هستند که منطق تبعیت آن ها حب است، عشق است، ولایت است. سلمان سر عهد ولایت ماند و پایمردی کرد، آن قدر که یکی از سه صحابه خاص امیرالمومنین (ع) شد و با او بیعت کرد و هرگز از این بیعت نلغزید. راز ماندگاری سلمان، اتصالش به ولایت بود.

طالبزاده هم این گونه بود. هرگز منفصل نشد و لاجرم هیچ گاه ناامید نشد. خیلی ها از دهه اول انقلاب که گذشت

### ● سلمان انقلاب

آمده بود تا از اشغال لانه جاسوسی آمریکا گزارشی تهیه کند اما ماندگار شد. همه سال های دفاع مقدس را ماند و سال های پر تلاطم دهه های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ هم. در این مدت چه بسیار مدعیان که از قطار انقلاب پیاده شدند و برای همیشه آرمان های انقلاب را به فراموشی سپردند یا تبری جستند از آن چه بودند و شک را فریاد زدند. نادر طالبزاده اما از این دست نبود. او تا آخر ماند نه با شک بلکه یقین کامل به مسیر پیش رو.

بسیاری صرفاً به شرط مزد با انقلاب همراه شدند. آمدند تا غنیمتی جمع کنند و حیات انقلابیشان وابسته بود به غنیمت. اینجاست که باید از نادر گفت و از همت بلندش. فرزند تیمسار دوره پهلوی که اموالش را در چند مرحله مصادره کردند ولی ماند. حتی یک بار خم به ابرو نیاورد، مزد نخواست، گلایه نکرد. نادر طالبزاده خلاف جریان منفعت طلب این مسیر را آمد و هر چه جلوتر رفت، انقلابی تر شد. هر چه همه ناامیدتر شدند، او امیدوارتر شد. قصه، قصه عجیب یک سلوک طولانی است. او مانند سلمان بود که نور هدایتی را در افق های دور دید و به سمتش رفت. از ایران زرتشتی به سمت حجاز رفت. او را به بردگی گرفتند و فروختند اما آن قدر رفت تا به اصل نور رسید، به پیامبر. بسیاری با پیامبر همراه شدند اما

شاه است، برای قشر انقلابی قابل درک نبود. نمی‌دانستند چرا اینجاست و چه نسبتی با انقلاب دارد و از آن چه می‌خواهد. خودش می‌گفت: «وقتی به جبهه رفتم، جز خبرنگاری هیچ کاری بلد نبودم. کسی هم دوربین دست من نمی‌داد. روزی رفتم قرارگاه جهاد سازندگی و گفتم من دوست دارم راننده لودر شوم. لودر به من دادند. سنگر می‌زدم و جاده می‌ساختم.» لودرچی‌ها اولین اهداف دشمن بودند و چون پناهگاه و سنگری نداشتند به راحتی آسیب می‌دیدند. در یکی از ساخت و سازها طالب‌زاده ترکش خورد و دستش آسیب جدی دید. او را عقب فرستادند. در بیمارستان برخی دوستان فهمیدند مستندساز است و به او گفتند ما به شما در جبهه فرهنگی انقلاب بیش‌تر احتیاج داریم. تا سال ۶۴، گروه تلویزیونی جهاد سازندگی نقش مستقیمی در تولیدات جنگ نداشت. گروه تلویزیونی سپاه و ارتش وجود داشت و جهاد از گروه‌های فرعی بود که پشتیبانی جنگ را عهده‌دار بود اما سال ۶۴ با حضور شهید عالی‌قدر سید مرتضی آوینی، اولین برنامه‌ی روایت فتح همزمان با عملیات والفجر ۸ روی آنتن رفت و «شب عاشورایی» نام گرفت. از آن به بعد باکیفیت‌ترین، عمیق‌ترین و ماندگارترین تولیدات دفاع مقدس را روایت فتح انجام می‌داد. چون جهان فیلمسازانش جهانی بود که حقیقت دفاع مقدس را می‌دید و نه ظواهر جنگ را به شناسنامه‌ی دفاع مقدس تبدیل شد. روایت فتح یک انقلاب و تحول بود در روایت جنگ. برای نخستین بار بود که دوربین به چشم بیننده تبدیل می‌شد و هیچ گزارشگری با میکروفون در مقابل آن قرار نمی‌گرفت. بیننده بی‌واسطه میدان جنگ را می‌دید. روایت فتح ماندگار شد و طالب‌زاده شاگردی آوینی را شروع کرد. او شخصیت مرتضی آوینی را در دل جنگ شناخت و پس از جنگ نیز این شیفتگی رهایش نکرد.

#### ● روایتگر درد و رنج و حماسه‌ی بوسنی

در ماجرای بوسنی که خودش دفاع مقدسی بود، طالب‌زاده یک تنه به میدان رفت.

● ● ●  
● ● ●  
● ● ●

**خودش می‌گفت:**  
«وقتی به جبهه رفتم، جز خبرنگاری هیچ کاری بلد نبودم. کسی هم دوربین دست من نمی‌داد. روزی رفتم قرارگاه جهاد سازندگی و گفتم من دوست دارم راننده لودر شوم. سنگر می‌زدم و جاده می‌ساختم.»

● ● ●  
● ● ●

**طالب‌زاده فارغ از آرزوی جهانیان افق نورانی انقلاب را دید. از آمریکا سراسیمه به ایران آمد تا به عنوان بگوید قدر نوری که اینجا تابیده است را بداند.**

شارژرشان قطع شد و رفتند روی باتری، از یک جایی به بعد باتری هم تمام می‌شود. انقلابیون رادیکال دهه شصت که فریادشان گوش فلک را کر می‌کرد، الان دیگر به جایی متصل نیستند. آن‌ها خود تمام شدند اما گمان می‌برند انقلاب به پایان رسیده است. انقلاب اسلامی ایران خدمت به شرط مزد نمی‌خواهد و نادر طالب‌زاده از کسی انتظار تکریب نداشت.

#### ● نمک‌گیر انقلاب شد

پدرش تیمسار ارتش پهلوی و از یاران تیمسار قرنی بود اما وقتی حاضر به سرکوب عشایر مظلوم کهگیلویه و بویراحمد نشد، مغضوب حکومت گشت. او را عزل کردند و خانه‌نشین. نادر به من می‌گفت: «یکی از تصاویر ماندگار دوران کودکی‌ام، روزی است که در حیاط منزل بودم و یک جیب نظامی آمد و پدرم را برد. مادرم در ایوان ایستاد و با نگرانی گفت نادر پدرت را بردند. من نمی‌فهمیدم پدرت را بردند یعنی چه. این افراد نظامی بودند و ظاهراً از دوستان پدرم. مگر چه کرده بود که او را بردند؟» بعد از مدتی پدر آزاد شد اما به نوعی محبوس و خانه‌نشین بود. او فرزندانش را در خطر می‌دید برای همین نادر و برادرش ناصر را برای تحصیل به آمریکا فرستاد تا دست کسی به آن‌ها نرسد.

نادر طالب‌زاده در آن فضا درس خواند و بالید. جایی که بسیاری می‌کوشند تا خود را به مرزهایش برسانند و سعادت و کرامت را در افقش جست‌وجو کنند. طالب‌زاده اما فارغ از آرزوی جهانیان افق نورانی انقلاب را دید. از آمریکا سراسیمه به ایران آمد تا به عنوان سالکی از غرب آمده بگوید قدر نوری که اینجا تابیده است را بدانید. آمده بود تا از اشغال سفارت یا همان جاسوس‌خانه آمریکا در ایران گزارش تهیه کند اما نمک‌گیر انقلاب شد.

#### ● لودرچی جبهه‌ها

تا چند سال رفتار بسیاری با طالب‌زاده محتاطانه بود. حضور جوانی با تیپ آمریکایی که از قضا پدرش تیمسار زمان



تجربه‌ی او از اروپا و آمریکا موجب شد تا دوربین به دست به قلب واقع برود. مسلمانان سلاخی می‌شدند و خبرنگاران خارجی جرات نمی‌کردند بیش از ده کیلومتر در خاک بوسنی بروند. نادر طالبزاده و تیمش اولین گروهی بودند که از محاصره و کمین عبور کردند، وارد شهر شدند و از آن جا گزارش گرفتند. بعد هم با کمک نیروهای قدس برای رزمندگان بوسنی که محاصره شده بودند؛ مهمات بردند و از عملیات شکست محاصره فیلم تهیه کردند. آن شب خیلی شب سختی بود و ذن شهادت همه اعضای تیم وجود داشت ولی ایستاد و یکی از ماندگارترین مستندات جنگ را تهیه کرد. وقتی این مستند به ایران رسید و نوبت پخشش از رسانه ملی شد، به دلایلی مانع نمایشش شدند و با حذفیات فراوان آن را پخش کردند. نادر اما عادت کرده بود به این بی‌مهری‌ها و هرچه که بیش‌تر بی‌مهری می‌دید همراهی‌اش با انقلاب عمیق‌تر و محکم‌تر می‌شد. گاهی نامهربانی‌های نسبت به او آن قدر شدید بود که حس می‌کردم افرادی عمداً سعی دارند او را از جبهه انقلاب جدا کنند اما نادر طالبزاده حسرت یک شکایت را بر دلشان گذاشت. او مردانه و بی‌مزد و منت بر سر اهداف انقلاب ایستاد. هر چه دیگران ناامیدتر شدند، او امیدوارتر شد. شاید به این دلیل که از غرب آمده بود. او دیده بود که انقلاب اسلامی ایران با جان مستضعفین جهان چه کرده و متفکرین اروپایی و امریکایی در تابش انقلاب اسلامی ایران چگونه بالیدند.

### ● نگاهش به انقلاب، جهانی بود

طالبزاده همیشه می‌گفت انسان‌های زیادی در مرزهای ما منتظر نور انقلاب هستند. سال‌های پس از جنگ که رسانه ملی فکر می‌کرد وظیفه دارد مردم را به زندگی روزمره عادت دهد و باید از خوشی‌ها، غفلت‌ها و توافقات بگوید، نادر طالبزاده به جوانان لبنانی تخصصی فیلم‌سازی و رسانه را آموزش می‌داد تا آن نسل شبکه المنار لبنان را تاسیس کنند. یعنی آن دوره‌ای که ما در نظام رسانه‌ای خودمان به رخوت و سستی دچار شده بودیم، نادر طالبزاده آگاه‌سازی

و شبکه‌سازی می‌کرد حتی کسانی را از جبهه رقیب، جذب جبهه خودی می‌کرد. به عنوان مثال در حال حاضر شبکه المیادین لبنان، با مواضع انقلاب اسلامی ایران همراه است و به نوعی مکمل شبکه المنار است. موسس این شبکه دهه هفتاد خبرنگار شبکه الجزیره در تهران بود و اخبار آشوب‌های دهه هفتاد را برای شبکه الجزیره گزارش می‌کرد. این شعبه در واقع بی‌بی‌سی عربی بود و به شدت مواضع ضد ایرانی داشت. اما آشنایی این فرد با نادر طالبزاده تحولی عظیم در او پدید آورد. از شبکه الجزیره خارج شد و به همه مواضع قبلی خود پشت کرد، به لبنان رفت و با کمک نیروهای مقاومت و شاگردان طالبزاده شبکه جدیدی را به نام المیادین بنیاد گذاشت که الان در نظام اسلامی یک رکن است. جاذبه شخصیتی طالبزاده به قدری بالا بود که بسیاری از رقیبان را دوست و همراه می‌کرد. شاگردان برون مرزی‌اش روز به روز بیش‌تر می‌شدند. یک شب که مهمان و هم‌صحبتش بودم، می‌شنیدم در یمن سیر می‌کند. دغدغه شب و روزش حوثی‌ها و انصارالله یمن بود. برایشان برنامه می‌ساخت و با شاگردانش در آن جا ارتباط داشت. بین‌المللی فکر می‌کرد و انقلاب اسلامی را در سر حد ایمانی می‌دید، تا هر جا که نور انقلاب است، نه جایی که مرزهای جغرافیایی تعیین می‌کند. زمانی حتی از این هم فراتر رفت و با نگاهی به اروپا و غرب افق جدیدی طراحی کرد سپس معترضین و مخالفین غربی را به ایران آورد. اولین سال برگزاری «افق نو»، وقتی سالن پر شد از جمعیت، بسیاری از دوستان تعجب می‌کردند که نادر چه طور توانسته این تعداد شخصیت فاخر خارجی را در ایران زیر یک سقف جمع کند؟ این افراد به سادگی دعوت کسی را نمی‌پذیرند. نادر چه اعتباری داشت که این همه شخصیت مطرح بین‌المللی را در ایران گرد هم آورده بود؟ یک بار فردی به شوخی گفت: «اگر آمریکا یا اسرائیل در این سالن بمبی منفجر کند همه‌ی ظرفیت ضد استعماری غرب نابود می‌شود!» هرچه دیگران از زوال گفتند او از صدور انقلاب گفت. طالبزاده هرگز



بین‌المللی فکر  
می‌کرد و انقلاب  
اسلامی را در سر  
حد ایمانی می‌دید،  
تا هر جا که نور  
انقلاب است، نه  
جایی که مرزهای  
جغرافیایی تعیین  
می‌کند. زمانی حتی  
از این هم فراتر  
رفت و با نگاهی  
به اروپا و غرب افق  
جدیدی طراحی کرد  
سپس معترضین و  
مخالفین غربی را به  
ایران آورد.

مرور می‌کردیم. ایشان با وجود کسالت برنامه را دیده بود. پیامک زد: «سلام دکتر جان عجب برنامه خوبی پخش شد. خدا قوت برادر عزیز.» اصرار داشت بگوید من برنامه را دیده‌ام و از جوانانی که در این برنامه بودند؛ تشکر کنید. مثل یک فرمانده بزرگ تمام جبهه را می‌دید. یک روز به من گفت: «کلاس‌های شما در حوزه هنری چیست؟ می‌خواهم بیایم برای بچه‌های شما صحبت کنم.» گفتم: «قدم شما بر چشم من.» سال گذشته با این که حال خیلی مساعدی نداشت دو بار آمد و برای دوستان ما به تفکیک برادران و خواهران صحبت کرد. از جنگ و دفاع مقدس گفت، از مستندسازی و سبک فیلم‌ساز. همه این جاده را یک جبهه می‌دید. هرگز معتقد نبود که این جا سهم من است و یا جای دیگر، هر کجا که نفعی به انقلاب اسلامی ایران می‌رسید؛ هم‌انجا بود.

گاهی وقت‌ها در کلاس اسطوره‌شناسی می‌گفتند نادر طالب‌زاده مثل پهلوانی است که از دل شاهنامه بیرون آمده است. آدمی که برای عصر ما نیست و از دوره اساطیر آمده. پهلوانی که به تنهایی می‌تواند یک جبهه را متحمل کند. وقتی که هست همه به حضورش دلگرمند. همه می‌دانند تا آخر می‌ماند. تا وقتی هست این جبهه سقوط نمی‌کند. این روحیه مضاف می‌شد به تواضعی که شایسته امثال اوست.

پایان انقلاب را نپذیرفت زیرا هیچ‌گاه خود را ندید. سلمان انقلاب بود. سلمان در جنگ احزاب راهبرد کلی خندق را توصیه کرد. نادر هم نگاه راهبردی داشت. او راه برون رفت از این حصر وحشتناک دشمن را در همایش افق نو دید. می‌گفت: «نمی‌توانید ما را محصور کنید. ما همه اندیشمندان شما را طرف خطاب قرار می‌دهیم و پیام انقلاب اسلامی ایران را از طریق نخبگان فرهنگی خودتان به گوش مردمتان می‌رسانیم.» این‌ها کارهای بزرگی بود که دشمن را می‌ترساند. او را تحریم کردند. تحریمی که نسبت به نادر طالب‌زاده، خانواده‌اش و تیم افق نو اعمال شد، سنگین‌تر و سخت‌تر از تحریمی بود که بر دیپلمات‌ها و دولتمردان ما وارد شد.

### ● پهلوانی از دل شاهنامه

طالب‌زاده در برابر جوانان بسیار بزرگوار بود و همواره به آن‌ها روحیه می‌داد. ذره‌ای حس رقابت و حسادت در وجودش نبود. هیچ‌کس را رقیب خود نمی‌دانست بلکه همه را رفیق می‌دید. هر پروژه و حرکتی در مسیر انقلاب اسلامی ایران را رصد می‌کرد، خدا قوت می‌گفت و کمک می‌کرد. اگر هم ممکن بود در برنامه شرکت می‌کرد. به خاطر دارم در برنامه تلویزیونی دوران با گروهی از دوستان جوان در تهران تاریخ انقلاب معاصر را با هم





# شخصیت طالبزاده در عین تهدیدشناسی، فرصت محور است

گفتگوی وحید جلیلی مدیر دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی با روزنامه وطن امروز



وحید جلیلی  
مدیر دفتر مطالعات جبهه  
فرهنگی انقلاب اسلامی

• ممکن است برای بسیاری این سوال به وجود بیاید که چرا آقای طالبزاده به غرب گرایش پیدا نکرد؟

اگر کسی تجربیات آقای طالبزاده را داشت به سمت غرب گرایش پیدا می کرد، لیکن اصالت و آرمان گرایی ای که در آقای طالبزاده وجود دارد، ایشان را به یکی از چهره های انقلابی نظام اسلامی تبدیل کرده است. نکته دیگر در شخصیت آقای طالبزاده مربوط به غرب ستیزی ایشان است. برخی در ستیز با غرب ۲ نکته را فراموش می کنند؛ فرصت هایی که انقلاب اسلامی در غرب دارد و فرصت هایی که خود جمهوری اسلامی در کشور خود دارد.

• آقای طالبزاده در حوزه فعالیت های بین المللی و برنامه سازی نیز فعالیت های بسیاری داشته اند، نظر شما درباره این فعالیت ها چیست؟

آقای طالبزاده جزو کسانی است که دوستان انقلاب اسلامی را در غرب پیدا و آنها را به جامعه ایرانی معرفی می کند و از تهدیدهای داخلی و خارجی غافل نیست. در عین اینکه دشمنی آمریکا را با اقناع و توضیح برای مخاطب جا می اندازد، به تهدیدهای داخلی انقلاب هم اشاره می کند. بحث محرومیت های خرمشهر و آبادان و مشکلات کشاورزان در برنامه های آقای طالبزاده بیان شده و بسیاری از ایشان الگوبرداری کرده اند.

ما در عین استکبارستیزی باید فرصت هایی را که در غرب

• درباره شخصیت آقای طالبزاده و ارتباطی که با ایشان داشتید، بفرمایید.

چند نکته درباره ایشان وجود دارد. یک نکته اینکه ایشان آرمان گراست. یک شاخص درباره آرمان گرایی عرض کنم که آقای طالبزاده از نمونه های خوب این شاخص است. آرمان گراها از حاشیه دور هستند. برخی در ظاهر ارزشی و انقلابی هستند ولی بسیار اهل حاشیه هستند و این امر دلایل مختلفی دارد. یک دلیل این است که خیلی متن ندارند و دست شان پر نیست. در ۲۰-۱۰ سال اخیر به بهانه های مختلف سعی شد آقای طالبزاده را دچار حاشیه کنند. به یاد دارم فردی که الان مشخص شده است ضدانقلاب است، در مقطعی به همه برجسب ضدانقلابی بودن می زد. در مقطعی هم این مسائل را درباره آقای طالبزاده مطرح کرد. آقای طالبزاده می دانست اگر بخواهد دفاع کند هم وقت و انرژی از او می رفت و هم توان بسیاری از جبهه انقلاب را متوجه خود می کرد، بنابراین ایشان همواره با هنرمندی از کنار این حاشیه ها گذشت. به نظر من این امری است که باید همه بیاموزند اگر می خواهند در مسیر آرمان گرایی قدم بردارند. نکته دیگر درباره آقای طالبزاده مواجهه ایشان با غرب است. کسانی هستند که وقتی یک بار به کشورهای اروپایی حتی به ترکیه سفر می کنند دیدگاه شان تغییر می کند. آقای طالبزاده کسی است که آفتاب امام (ره) و انقلاب را دید و به ایران آمد. اعتماد به نفسی که در آقای طالبزاده وجود دارد، قدری ناشی از این سخن شهید آوینی است که درباره خود نوشته: «از یک راه طی شده با شما سخن می گویم».

• درباره جشنواره عمار و نسلی که آقای طالب‌زاده از آنها حمایت یا آنها را تقویت کرده است و به رشدی رسیده‌اند، بفرمایید.

یکی از ویژگی‌های آقای طالب‌زاده معلم بودن ایشان است. معلمی به معنای کلاسیک مدنظر نیست. به معنای استاد - شاگردی است که ما در سنت خود طی هزار سال داشتیم. یکی از مشکلاتی که ما در جذب رسانه‌های مدرن در جامعه ایران داشتیم، این بود که نتوانستیم با روش‌شناسی تمدنی خود اینها را جذب کنیم. مثلاً حوزه هنرهای سنتی مثل نگارگری، خوشنویسی و منبت‌کاری هم حفظ شده‌اند و هم رشد کرده‌اند. شاید در سینما هم باید این روش را در پیش می‌گرفتیم. حداقل به‌عنوان یکی از سبک‌های سینمای انقلاب اسلامی باید به این امر توجه زیادی می‌کردیم.

آقای طالب‌زاده نمونه عینی کسی است که به همان شیوه استاد-شاگردی افراد را تربیت کرده است. این نیز یکی از برکات کار و سبک ایشان است. جشنواره عمار به نوعی برآیند مجموعه ویژگی‌هایی است که عرض کردم، یعنی حضور در خط درگیری، اعتقاد به کار فرهنگی، پرهیز از حاشیه و پرداختن به متن مساله، فرصت‌محوری و توجه جدی به فرصت‌های جامعه ایرانی. قاعدتاً وقتی شخصیتی مثل آقای طالب‌زاده برای همکاری در جشنواره عمار دعوت شد، با آن مجموعه ویژگی‌های شخصیتی که ایشان داشت، خیلی خوش نشست.

شاید اگر آقای طالب‌زاده این لطف را نمی‌کرد و در این جریان فرهنگی این نقش را به عهده نمی‌گرفت خیلی از موفقیت‌ها به دست نمی‌آمد. این به نظر من توفیقی برای جشنواره عمار بود که از ذخیره و گنجینه تجربیات و نگاه‌ها و رویکردها و منش‌های استاد طالب‌زاده توانست بخوبی برخوردار شود.

• به عنوان نکته پایانی اگر موضوعی هست، بفرمایید.

نکته‌ای که من فراموش کردم بیان کنم تکلیف‌گرایی و اخلاص آقای طالب‌زاده است. مثلاً روزی که با دوستان جشنواره عمار خدمت حضرت آقا رسیدیم، طوری برنامه‌ریزی کردیم که آقای طالب‌زاده کنار رهبری بنشینند. وقتی مقام معظم رهبری تشریف آوردند ما برای استقبال از ایشان چند قدمی به جلو رفتیم، وقتی برگشتیم آقای طالب‌زاده در جای دیگری نشسته بود درحالی‌که ما برای حضور در یک عکس در کنار نماینده مجلس سر و دست می‌شکنیم.

اینها مسائلی است که یک فرد را به چنین شخصیتی تبدیل می‌کند و بخشی از توفیقات آقای طالب‌زاده ناشی از همین روحیه معنوی و خلوص نیت ایشان است. ایشان ریاکاری نمی‌کند. اینها مسائل مهمی است. تواضع ایشان بی‌نظیر است. در مقابل همه مثلاً یک نوجوانی که عکاسی می‌کند و عکس‌های خود را می‌آورد ببینید، آقای طالب‌زاده با روی گشاده‌ای استقبال می‌کند.

به عقیده بنده اینها محصول و نتیجه همان نگاه معنوی به عالم، به هستی و به حیات است که نکات مهم و ارزشمندی است که باید به آنها توجه و برای نسل جوان الگوبرداری کرد.

وجود دارد ببینیم. این از ویژگی‌هایی است که قابلیت الگو شدن برای نسل جوان انقلابی ما را دارد.

نکته دیگر درباره آقای طالب‌زاده فرصت‌محور بودن ایشان است. به‌عبارت دیگر در عین تهدیدشناسی، فرصت‌محور است. در هر صحنه‌ای تلاش دارد مشترکات را بیابد که در این مساله ظرفیتی لازم دارد. برخی به بهانه جذب حداکثری روی مشترکات کار کردند و کار آنها از جایی ایراد دارد که به مرزبندی‌ها توجه ندارند و به جای اینکه جذب کنند، جذب شدند چراکه نتوانستند مرزبندی‌ها را حفظ کنند. آقای طالب‌زاده روی مشترکات تمرکز و مرزبندی‌ها را هم حفظ می‌کند. شما در مصاحبه‌های آقای طالب‌زاده نمی‌توانید ایرادی پیدا کنید یا بگویید مرزبندی‌ها را مخدوش کرده است. این نکته مهمی است که یک چهره را به یک شخصیت قابل الگوبرداری تبدیل می‌کند. به‌عبارت دیگر تیپ را به شخصیت تبدیل می‌کند. این امور فوت‌وفن‌های کوزه‌گری است که از یک فرد معمولی یک شخصیت می‌سازد.

ایشان آدم جبهه فرهنگی است. این جبهه بسیار گسترده است و آقای طالب‌زاده تا حدی این جامعیت را دارد. مثلاً در برنامه راز از معماری و طب سنتی تا مثلاً جنگ یمن و مشکلات کشاورزان اصفهان نیز مطرح می‌شود.

• می‌شود کمی در ارتباط با تعریف دقیق شما از «جبهه فرهنگی» توضیح دهید؟

نکته مهم دیگر درباره تعریف جبهه این است که جبهه خط درگیری است. ما به هیچ پادگانی جبهه نمی‌گوییم چراکه ظواهر جبهه را دارد لیکن خط درگیری نیست. وقتی کارنامه آقای طالب‌زاده را در ۳۰-۴۰ سال اخیر بررسی می‌کنید در بسیاری از خطوط درگیری حضور داشته‌اند؛ از شروع انقلاب اسلامی که آمریکا را رها می‌کند و به ایران می‌آید تا مصاحبه ایشان قبل از پیروزی انقلاب، با خود حضرت امام (ره) تا تشکیل جهاد سازندگی و شروع جنگ و ۱۱ سپتامبر و غیره. در خطوط درگیری انقلاب اسلامی چه در فضای جهانی و چه در فضای داخلی آقای طالب‌زاده حضور داشته است. این ویژگی آدم جبهه‌ای است. از نظر فرهنگی هم آقای طالب‌زاده کسی است که تفکر سیاسی دارد و کار سیاسی می‌کند. حتی ایشان در ستاد انتخاباتی هم حضور داشت ولی کسی ایشان را به‌عنوان فرد سیاسی نمی‌شناسد. عده‌ای سعی دارند ادای فرهنگی بودن را در بیاورند لیکن باز در بین مردم به‌عنوان فرد سیاسی شناخته می‌شوند. آقای طالب‌زاده رسماً و عملاً کار سیاسی کرده است و حتی کاندیدای مجلس هم شده ولی همه ایشان را به‌عنوان آدم فرهنگی می‌شناسند چراکه ذاتاً به اصالت فرهنگ و کار فرهنگی معتقد است. اگر کسی می‌خواهد درباره انقلاب اسلامی نظریه‌پردازی کند یکی از روش‌ها تحلیل سبک عملی و رویکردهای چهره‌های انقلاب اسلامی است. بخشی از زندگی آقای طالب‌زاده در این مقطع که به آن نیاز داریم این قابلیت را دارد در عرصه فرهنگ و رسانه مدل‌سازی شود و به جوانان معرفی شود.



# رسانه‌تخدیری، رسانه‌تحدیری

گفتگومحوری چون راز و عصر، متمرکز بر چیزی به نام سرگرم‌کنندگی نیست. عمده جذابیت چنین برنامه‌هایی، نه سرگرم‌کنندگی، بلکه متوجه‌کنندگی است. در واقع بیننده چنین برنامه‌ای، از نظر حسی آن جایی با برنامه همراه می‌شود که احساس می‌کند قرار است درباره مخاطراتی بشنود و سخنی جدی با او در میان گذاشته شود. با این حال، چنین برنامه‌هایی به خوبی مخاطب خاص خود را پیدا کرد و این مخاطب سال‌ها با طالب‌زاده همراه شد و اصلاً این شد که برای عموم مردم حاج نادر طالب‌زاده به مثابه یک پژوهشگر رسانه‌ای، موضوعیت پیدا کرد.

بنابراین و در نخستین قدم، تلقی رسانه‌ای برآمده از فعالیت نادر طالب‌زاده، نه با تمرکز بر سرگرمی‌سازی، که با تمرکز بر جدیت و توجه‌آفرینی رخ می‌دهد. به لحاظی، اساساً انسان‌هایی که مخاطب رسانه‌های «صنعت سرگرمی‌سازی» جهان هستند، به سختی می‌توانند مخاطب رسانه‌های آگاهی‌بخش قرار بگیرند. «صنعت سرگرمی‌سازی»، قرار است که انسان را در ضعف‌ها و محدودیت‌های خودش تعریف کند و با تقویت این محدودیت‌ها و از جمله درگیر نشدن با مسائل و مشکلات جهان و تمرکز بر صرف منافع فردی، خطر مواجهه اقشار مختلف را با سیاست‌های عربان جهان لیبرال-سرمایه‌داری، مدیریت و مخاطبان عام این نوع از رسانه‌ها و این نوع از ایدئولوژی را بازتولید کند و با این روش، در حاشیه امنیت بماند.

این در حالی است که اگر قومی یا جمعی بنا بر این داشتند که رسالت متفاوتی را تجربه و راه دیگری را طی کنند که مبتنی بر آگاه‌سازی و بیدارسازی انسان از خواب جرم‌های حیوانی و کارخانه‌های جاهل پروری رسانه‌های لیبرال باشد، لاجرم باید که رسانه‌ای دیگر برای خود بیابند. رسانه‌های وابسته به صنعت سرگرمی‌سازی، هر محتوایی که به آن پیوست شود، ایدئولوژی یا فرهنگ لیبرال-سرمایه‌داری را بازتولید می‌کنند و درست به همین خاطر است که در جمهوری اسلامی بعد از گذشت چهل سال پرورش سلبریتی‌ها، اغلب ایشان که همه چیز خود

عادت‌های ذهنی به تدریج برای اهالی رسانه، از جمله رسانه ملی رواج یافته است مبنی بر این که راه مخاطب رسانه‌ای با مردم، می‌خکوب کردن آن با تکنیک‌هایی جذاب است. این می‌خکوب کردن و تأکید بر جذابیت، بلافاصله به معنای «سرگرم‌کننده بودن» فهمیده می‌شود. بنابراین چنین تفسیر و طبعاً تا به امروز اجرایی می‌شود که برای فعالیت رسانه‌ای باید به طریقی از طرق، ابتدا مخاطب را مقهور جاذبه‌های تکنیکی خود سازیم و سپس بدون آن که خودش بفهمد، «پیام» یا «محتوا»ی کار خود را به او انتقال دهیم.

این رأی مشهور در اصحاب صدا و سیما، که به سختی می‌توان علیه آن معارضی یافت، تعبیری سخت‌زبان‌وار و بر خلاف آن‌چه به نظر می‌رسد، فاقد مبنای خاصی در نظر است. در واقع دست و پا کنندگان این تلقی، از چند مشرب مختلف ممکن است متأثر شده باشند. نخست، تمرکز بسیار بر رسانه‌های جریان اصلی جهان سرمایه‌داری که عمده آن متکی بر صنعت سرگرمی‌سازی هستند؛ دوم برداشت ناصوابی از برخی سخنان شهید آوینی و دیگر نظریه‌پردازان وطنی درباره سینما مبنی بر لزوم سرگرم‌کننده بودن سینما؛ سوم تعیین شاخص‌های نادرست برای تعیین برنامه موفق از ناموفق. در ادامه به توضیح این سه موضع در ضمن مواجهه مرحوم نادر طالب‌زاده با رسانه خواهیم پرداخت.

مرحوم طالب‌زاده بر خلاف آن‌چه ممکن است برخی گمان کنند، از همان صدر انقلاب اسلامی در متن جریان رسانه‌ای بود. چه بسا روزی لازم آید با مرور خاطرات بعضاً نقل نشده ایشان، ابتدا به نقش‌آفرینی‌های پنهان و کمتر گفته شده‌ای اشاره گردد که مرحوم طالب‌زاده در متن رسانه اعمال و نتایج آن را به شکل روشنی تجربه کرد.

اما و در هر صورت، می‌دانیم که جز یک اثر سینمایی نه چندان موفق، عمده فعالیت مرحوم طالب‌زاده در حوزه مستند، برنامه‌تولیزی و نیز جریان‌سازی رسانه‌ای بود. به نظر می‌رسد بر خلاف آن‌چه بسیاری معتقدند مرحوم طالب‌زاده در همه این کارها و به ویژه در برنامه‌های



سید مهدی نامینی قره‌باغ  
پژوهشگر و مدرس فلسفه





مختلف سیاسی و اجتماعی داشته باشند که شاید بسیاری از آن‌ها قابل پیش‌بینی هم نباشد.

مرحوم طالب‌زاده نیز همواره به این مغلظه مشهور رسانه‌ای که میزان موفقیت و عدم موفقیت برنامه‌ها و شبکه‌ها را بر اساس تخمین تعداد بیننده تعیین کنند، اعتراض داشت و آن را حرفه‌ای نمی‌دانست. در واقع رسانه ابتدا باید بداند که چه می‌خواهد بگوید و چقدر می‌خواهد بگوید. بعد از آن که موفق شد رویکرد شفافیت را به دست آورد، باید درباره کیفیت اجرایی کردن این سخن، تلاش کند. به نظر می‌رسد اتفاقی که می‌افتد بر عکس است. مدیران شبکه‌ها، مدیران میانی و ... ابتدا بر اساس تخمینی که از امکان جذب تعداد بیننده دارند، فرم‌های برنامه‌سازی را مشخص می‌کنند و بعد تلاش بسیار دارند که این فرم احتمالاً پر بیننده، پیوست محتوایی بیابد. نتیجه آن می‌شود که هم آن فرم جذاب مخدوش می‌گردد و هم آن محتوا شکل شعاری و بی‌اثر پیدا می‌کند.

اگر شهید آوینی در طرح نظریه سینما بعد از انقلاب اسلامی، از بهترین‌ها بود، مرحوم طالب‌زاده نیز در ادامه در نشان دادن راه رسانه انقلابی، از شاخص‌ترین‌ها بود. با این تفاوت که مرحوم طالب‌زاده چندان اهل نگارش و نوشت نبود و سخنان خود را شفاهی بیان می‌کرد؛ هرچند که خروجی عملکرد او در رسانه، خود بهترین شاهد بر اندیشه اوست. نادر طالب‌زاده نشان داد یک رسانه مستقل از فضای تحمیل‌گر و تحمیل‌گر نظام سرمایه‌داری، چطور امکان تحقق دارد و چطور می‌توان در مناسبات، مؤثر باشد. افسوس که همچنان که شهید آوینی آن قدر که باید و شاید برای فهم سینما خوانده نشد، طالب‌زاده هم آن قدر که باید و شاید برای فهم الگوهای موفق تلویزیونی دیده نشد.

را از این حکومت به دست آورده‌اند، قبله خود را در آمریکا یافته‌اند. از کوزه همان برون تراود که در اوست.

سخن شهید آوینی درباره سرگرم کننده بودن سینما، به معنای آن نیست که سینما یا هر رسانه دیگری لزوماً بایست وابسته به صنعت سرگرمی‌سازی نظام سرمایه‌داری باشد. البته که به ویژه در رسانه‌های تصویری، وابسته شدن رسانه‌ها به این صنعت، دم دستی‌تر و راحت‌تر است، اما این بدان معنا نیست که سینما و تلویزیون، ذاتاً و ضرورتاً باید همیشه برای ایدئولوژی سرمایه‌داری برنامه‌سازی کنند. ممکن است بسیاری از مدعیان برنامه‌سازی با محتوا و شریف، با خواندن این سطور گمان کنند که از این رویکرد مبرا هستند. اما دست بر قضا مقصود اصلی نویسنده خود برنامه‌سازان مذهبی و انقلابی هستند که در تلاشند با الهام گرفتن از الگوهای برنامه‌سازی سرگرم کننده، مقاصد متفاوت خود را به آن برنامه‌ها پیوست کنند. نتیجه این تلقی زیان‌بار ظهور انواع و اقسام برنامه‌های بی‌محتوایی شده است که مثلاً قصد دارند با سرگرم کردن مخاطب خود، او را آگاه سازند. این چنین سودایی، حاصل نشدنی است. رسانه سرگرم کننده، سرگرم می‌کند و رسانه بیدارکننده، بیدار. این البته به معنای انکار ظرفیت این سبک و سیاق از برنامه‌سازی برای برخی رفتارسازی‌ها و الگوسازی‌های مقدماتی نیست، اما مسلماً آن‌چه که غایب اصلی از این میانه است، برنامه‌سازی نسبتاً آوانگارد و گرمی است که بتواند مخاطب را در برابر فرهنگ و سیاست جریان اصلی، یعنی فرهنگ و سیاست لیبرال-سرمایه‌داری و انبوه خطرات آن، بیدار کند. با صنعت سرگرمی‌سازی هم می‌توان فرهنگ‌سازی سطحی، البته همان هم به صعوبت، انجام داد اما نمی‌توان مخاطب را بیدار کرد.

واضح است که مشی مرحوم نادر طالب‌زاده کدام یک از این دو راه بود. مرحوم طالب‌زاده برنامه‌سازی از نوع گرم و پیش‌تاز جدی و نیز وجود حداقل یک شبکه گرم و پیش‌تاز در رسانه ملی را برای بیدار کردن مخاطبان مستعد ضروری می‌دانست و معتقد بود که با این روش است که می‌توان به خنثی کردن انبوهی از ترفندهای دشمن نائل شد و در این باره مثال‌های متعددی از فعالیت حرفه‌ای خود بیان می‌کرد. برای روشن‌تر شدن مطلب، به تفاوت هواپیمای مسافربری و هواپیمای جنگنده اشاره می‌کنیم. شکی نیست که در هواپیمای مسافربری صدها فرد امکان پرواز دارند و در جنگنده یک یا دو نفر می‌توانند پرواز کنند. اما جنگنده اگر جنگنده باشد می‌تواند بر نقاطی متمرکز شود که هیچ هواپیمای مسافربری نمی‌تواند و نتایجی خلق کند که نقشه مناسبات موجود را تغییر دهد. برنامه‌های گرم، علیرغم کم بودن ذاتی مخاطبان، می‌توانند نقش آفرینی‌های حساس و مهمی در مناسبات



# در جست و جوی کمال

درباره وجوه علوم انسانی نادر طالب زاده

قیام لله در چارچوب آرمان های اسلام ناب؟ البته شخص امام در درجه دوم از اهمیت است؛ حاج نادر و امثال او، مجذوب دال مرکزی ای شدند که در امام نمودار شد و از سوی او عرضه شد. بنابراین عالم علوم انسانی ما در دو وجه زیست می کند: اولاً او در هر جا که معرکه مبارزه برقرار است برای کسب کمال حاضر و کنش گر است. ثانیاً عالم علوم انسانی شاهد و راوی معرکه بدون واسطه حجاب های معمول است.

بنابراین عالم علوم انسانی از عافیت طلبی و عدم مواجهه با حقیقت میدان مبارزه به دور است. دقیقاً جایی که روشنفکری و تحجر به عنوان آفت اساسی عالمان علوم انسانی از همین جا آغاز می شوند. روشنفکر و متحجر؛ به واسطه جمود نظری (چه در متن مقدس دینی یا غربی) و عافیت طلبی عملی دچار عدم پویایی می شود. این رکود او را دچار فاصله از انسان و حقایق مربوط به آن می کند. این فاصله او را تبدیل به طبقه ای خاص می کند، به همین دلیل علم او دچار اشرافیت می شود. در این فاصله گیری، مداوما داده های نظری اش را بر جامعه پیرامونی اش تحمیل می کند و قدرت اقتناع را از دست می دهد. اتفاقاً این دو طیف اهل تکفیر نظری و عملی اند و از این جهت آزادی بشر را محدود کرده و مانع از رشد آن می شوند. به همین دلیل در تعامل با آن ها انسان به جای گشودگی و بسط و رشد، دچار بن بست و تنگ نظری می شود. جهان این دو طیف کوچک است به همین

چه بسیار علوم انسانی خواننده هایی که نه فهمی از علم دارند و نه فهمی از انسان. علوم انسانی، بلغور کردن الفاظ خارجی، یا نظریات ترجمه ای نیست که با ژست دانای کل گونه در همه مسائل و اتفاقات ایران و جهان به کار برده شود. علوم انسانی علم از خود بیگانه ای نیست که چشم بر حقیقت پدیده های جهان و درست محیط خود فروبندد. و با عینک آفتابی شرق یا غرب، حجاب سیاه بر چشم عالم بیندازد که العلم نور یقذفه الله فی قلب المومن. علوم انسانی به جستجو و یافتن کمال در جهان و انسان است. نادر طالب زاده واجد این دو ویژگی مبنایی است. عالم علوم انسانی در جستجوگری سالکانه کمال طلبانه اش وجودش را مداوما صاف می کند و این گونه به انسان های کامل و کامل تر تمسک جسته و معرفت نظری و عملی اش را از آن ها اخذ و با آن ها خود را تنظیم می نماید.

نادر می گوید: «من کمال را در چهره امام دیدم و به دنبالش آمدم و خودم را در اختیارش قرار دادم.» او پیش از این تجربیات مختلفی را از سر می گذارند. عالم علوم انسانی از آن جا که با کثرات انسانی روبروست همیشه در خطر غفلت یا انحراف است. این کندن از کثرات و تمرکز بر توجه به انسان کامل و تحقق آن چه او می خواهد؛ تازه دریچه های علم را بر عالم علوم انسانی باز می کند. دال مرکزی توجه حضرت امام چه بود؟ جز



دکتر جمال بیزدانی  
نویسنده و دکترای مطالعات  
فرهنگی و ارتباطات

می‌کند، دال مرکزی امام را فهم، تبیین و بسط می‌دهد و... حضور در انقلاب مردم، حضور در روایت لانه جاسوسی، حضور در جبهه‌های جنگ، حضور در جنگ بوسنی، حضور در آمریکا، حضور فعالانه در مقابله با فتنه، پرورش نیروی انسانی روایت‌گر، و... بخش‌هایی از این کوشش‌های علمی است ولو با تعاریف مرسوم علم متناسب نباشد.

علاوه بر این نادر طالب‌زاده، قصد و عزم امام در حرکت جهانی و تمدنی‌اش فهم کرده بود. بنابراین توجه به نگاه تمدنی در کارهایش بسیار جدی بود: در ابتدای سال ۷۰ که هنوز حرفی از افول آمریکا نبود، او روایت فقر در آمریکا را ارائه می‌کند. و این خط را تا انتهای عمرش در قالب‌های مختلف تداوم می‌بخشد. بعد از آن سراغ مناطق حساس می‌رود و خیزش اسلام را در عصر جدید شناسایی و روایت می‌کند: تمدن اسلام در اروپا، عراق، عربستان، لبنان و... کار عصر انتظار او کاری تمدنی و خط مرزهای آرمان امام را به تصویر کشیده است. او روایت پیشرفت‌های تمدن اسلامی را در کار «رنسانس قبل از رنسانس» عرضه می‌کند. یا سینمایی «روایت مسیح» کاری کاملاً تمدنی است. انقلاب اسلامی و حرکت امام برای آن‌که به افق‌های تمدنی مدنظر برسد، نیازمند روایت راویان و عالمان در همه ابعاد است. روایت فکری، تجربی، هنری و رسانه‌ای از ادیان، اقوام، تمدن‌ها، تاریخ‌های نقاط راهبردی جهان، آینده جهان و...

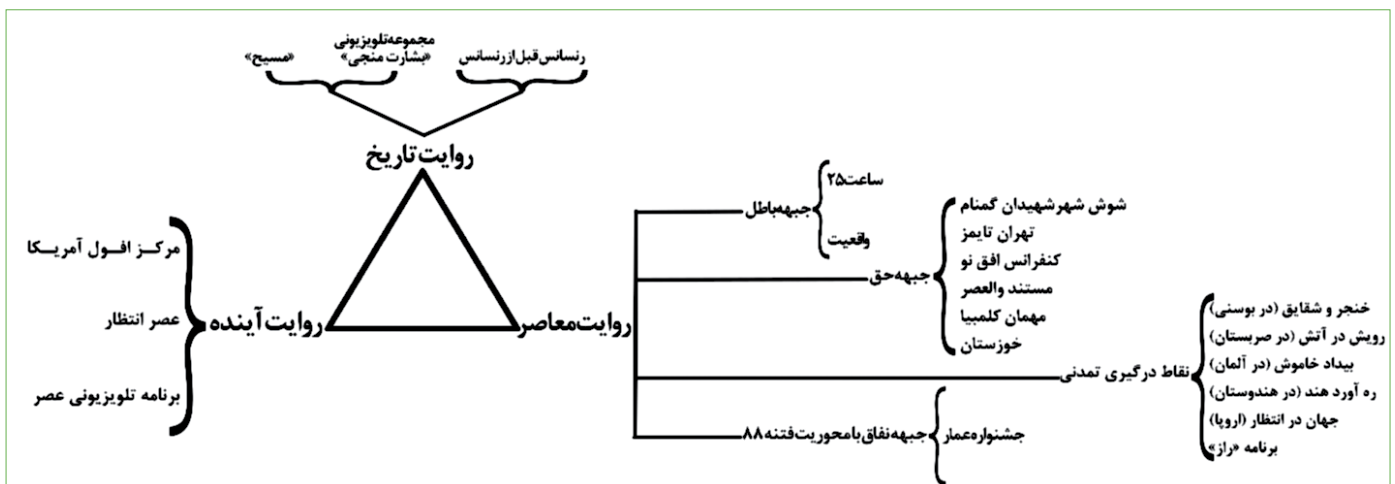
پروژه روایت اندیشه‌ای رسانه‌ای و هنری حاج نادر را شاید بتوان این‌گونه تصویر کرد:

دلیل از فهم مردم عاجزند. اما در مقابل عالم علوم انسانی ما (نادر طالب‌زاده) این‌گونه نیست. او در جایی اشاره می‌کند: «به روزرسانی فرهنگ اهل بیت، کار امام بود!» دو جریان پیش‌گفته اتفاقاً با همین جمله مشکل دارد، چون با به‌روزرسانی فرهنگ اهل بیت دچار مشکل است. متحجر از آن باب که دکانش در دینداری تخته می‌شود؛ و روشن‌فکر از آن جهت که بت ذهنی‌اش، یعنی غرب، را می‌شکند! عالم علوم انسانی ما باید بتواند این به‌روزرسانی را صورت بندی و روایت کند؛ صد البته این به‌روزرسانی درگیری ایجاد می‌کند. یکی از مصادیق این به‌روزرسانی چالش‌هایی است که در مسیر امر حاکمیت پیش می‌آید:

«در حکومت دینی، مسائل و تضادهایی هست که انسان برای درک و هضم آن‌ها باید خیلی قوی باشد.»

به‌روزرسانی فرهنگ اهل بیت در قالب حکومت دینی، چالش‌های جدی دارد. خطر انحراف دارد، خطر شکست خوردن دارد، خطر از میان رفتن دارد. اما علوم انسانی درگیر، علم خطر کردن است. در گوشه میدان نیست که نیش بزند، هو کند، تمسخر کند، نفی کند.

حاج نادر کانه فراتر از این حرف‌ها کار علمی می‌کرد، کار علم مگر چیست؟ جز نشان دادن حقیقت و کمال به انسان‌ها؟ واقعیت جز در مبارزه و درگیری با باطل نمایان می‌شود؟ و حقیقت جز در این معرکه صیقل پیدا می‌کند؟ به همین دلیل حاج نادر، عالم علوم انسانی است. او در معرکه‌ها حاضر است؛ به انسان کامل متمسک است، دست او را با روایت‌ها و کنش‌هایی که انجام می‌دهد؛ باز





# سیر آفاق و انفس حاج نادر

یادی از حاج نادر طالب زاده معلم دگرگونی، جرأت، نقد و امید

که عمق معنوی و سادگی زبانی را با هم جمع کرده‌اند. او در گده‌ها و گفتگوها و آموزش‌های غیررسمی‌اش، همواره به گونه‌ای حرف می‌زد و رفتار می‌کرد که می‌توانستیم با بخشی‌هایی از متن حرف‌های او درباره موضوعات مختلف مخالف باشیم. حتی در موضوعات بنیادینی مثل سنت، غرب، توطئه و سیاست مخالف باشیم اما همزمان با این مخالفت، نگرش نهفته و آشکار در فرامتن آن حرف‌ها و نیز گوینده‌شان را بسیار دوست داشته باشیم؛ و این ناهمسازی بسیار جذاب بود.

حاج نادر، در کنار چند نفر معدود دیگر، همواره برایم یک مورد خاصی و پیچیده از مطالعه و پرسش بود و من در آن گده‌ها بیشتر به دنبال این پرسش بودم: او چگونه انسانی بود و چه تجربه دگرگونی انسانی را از سر گذراند که این گونه شد؟ بعدها در مقالات و تحقیقات و پایان‌نامه و رساله چیزهایی درباره انسان انقلابی و انقلاب انسانی نوشتم، که اگر چه صورتی نظری داشت ولی پاسخی از جمله به همین پرسش بود.

از جمله ویژگی‌های او یک جمع دشوار دیالکتیکی میان نقد و امید بود: حاج نادر سرشار از امید بود، آن قدر که وقتی آن چند ساعت دیدار با او دست می‌داد، تا یکی دو روز، انگار برق چشمانش در وجودمان جهیدن گرفته باشد، سر حال و پُر از نیرو برای دگرگونی اوضاع بودیم و چه بسا گاهی تا روزها پس از دیدار نیز این احساس را همراه داشتیم.

از سوی دیگر نگاه او سراسر انتقادی بود؛ یک شورشی بر ضد تقریباً همه چیز؛ برای ما که جوان بودیم و بیشتر حالمان حامل اعتراض بود، این جذاب و جالب بود که کسی را می‌دیدیم از میان سالی عبور کرده ولی آن قدر منتقد و معترض و حتی گاهی به شکلی آناارشی است. آن قدر منتقد که برای نگاه کردن به سطح نقد او، کلاه از سرمان می‌افتاد.

نادر طالب زاده را ابتدا از گفت‌وگوها و گفتارهایش در ارائه یک شرح عمل‌گرایانه و البته انتقادی از شهید آوینی شناختم. می‌گفت: «اگر آوینی زنده بود، شمشیر می‌کشید.» بعدتر در میانه دهه هشتاد بود که به واسطه دوست عزیزی که از نزدیکان حاج نادر بود، توفیق دیدار با او دست داد. توفیقی که بعدها بارها تکرار شد و تا پایان دهه هشتاد ادامه داشت. در این سال‌ها هر از گاهی که حاج نادر به خوزستان می‌آمد، یک نیم‌روز و گاهی بیشتر را خالی می‌کرد تا بر گردش گده کنیم؛ گاهی هم در تهران میهمانش می‌شدیم. موضوع گده‌ها و گفت‌وگوها از هر دری سخنی بود. گاه «خنجر و شقایق» را می‌دیدیم و او از خاطره‌های پشت دوربین می‌گفت؛ گاهی مستندهای دیگر. گاهی او از دگرگونی، غرب، آوینی، دیگری و خود و خمینی می‌گفت، گاهی حرف‌هایی دیگر.

هر چه بود حاج نادر برای جمع چهار نفره ما، که میانگین سنی‌مان بیش از سه دهه از او کوچک‌تر بود، آن چنان وقت می‌گذاشت که این همراهی برای خود ما نیز عجیب بود. او برای ما بیان‌کننده درکی وجودی و بی‌واسطه از انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی را به مثابه یک دگرگونی ژرف، انسانی، درونی، باطنی و انفسی تجربه کرده بود و آن را این چنین روایت می‌کرد. هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم در یکی از نخستین دیدارها، در نیمه‌های شبی که از فشردگی برنامه‌ها و کارهای آن روز تا مرز بیهوشی خسته بود، چگونه و با چه شوقی در دل و برقی در چشم، از جملات امام خمینی می‌گفت. کاغذی از جیب کتش درآورده بود و جملاتی از امام خمینی، که به نظر ما جملاتی معمولی بود، را برای‌مان با شوق و لذت می‌خواند؛ آن چنان می‌خواند و می‌گفت که به ما می‌فهماند؛ که با تمام وجود درک می‌کردیم این‌ها جملاتی معمولی نیستند. جملاتی هستند



مجتبی نامکواه

نویسنده، پژوهشگر و دبیر علمی  
جشنواره علوم انسانی‌های عمار

نیازمند آنیم.

انقلاب اسلامی برای او یک تحول اجتماعی در ایران نبود. این انقلاب در نظر او بیش و پیش از آن تحول سیاسی، یک دگرگونی انفسی بود که نخست در عمق جان‌ها روی داده و آن‌گاه از طریق آنان به جهان‌شان کشیده شده و ابعادی آفاقی یافته است. او تلاش می‌کرد هم‌زمان این دو دگرگونی را دنبال کند. در آستانه هفتاد سالگی بود اما از کوشش برای دگرگونی درونی دست برنداشته بود و همچنان شور جوانانه‌ی تغییر داشت و در عین حال تلاش می‌کرد این دگرگونی را در جهان بسط دهد.

شیخ محمود شبستری، در گلشن راز در در ضمن یک تمثیل، ظهور حقیقت در هستی را این چنین توضیح می‌دهد: «جهان انسان شد و انسان جهانی». این یک استدلال مهم در عرفان اسلامی، درباره نسبت جهان درون و جهان برون است. مضمون این استدلال، دست‌کم همبستگی میان «انسانی شدن جهان» و «جهانی شدن انسان» است. شیوه زندگی نادر طالب‌زاده التزام به این همبستگی بود. در نظر (عمل) او، کوششی جهانی برای جهانی انسانی، باعث شده بود خود او به انسانی جهانی تبدیل شود. مسئله تنها سابقه و تجربه زیستن او در آن سوی دنیا نبود. او این تجربه را دست‌مایه کوشش‌های جهانی خود قرار داده بود. در نظر او انسان باید تلاش می‌کرد که دگرگونی در خود را توأم با دگرگونی در جهان به پیش ببرد و در دل این مسیر به «انسانی جهانی» تبدیل شود. او اعتقاد داشت که این، جوهره‌ی ایده انسان‌شناختی انقلاب اسلامی است و در هر جا، اگر کوششی انسانی و انسان‌سازانه مبتنی بر ایده انقلاب اسلامی در جریان است، نتیجه باید پرورش انسانی جهانی باشد.

آخرین بار در کنفرانس خبری دوازدهمین جشنواره عمار، برای ارائه بحثی درباره نخستین جشنواره علوم انسانی عمار، کنار دستش نشسته بودم و می‌دیدم با این که حال مساعدی نداشت؛ سعی می‌کرد ادامه بدهد. در آغاز جلسه چند کلمه روی کاغذی نوشت که لابد همان‌ها را بگوید. موقع



**حاج نادر سرشار از امید بود، آن قدر که وقتی چند ساعت دیدار با او دست می‌داد، تا روزها سر حال و پُر از نیرو برای دگرگونی و نبرو بودیم**



**انقلاب اسلامی برای او یک تحول اجتماعی در ایران نبود و پیش از هر چه، یک دگرگونی انفسی در عمق جان و در آن‌گاه آفاقی و در جهان بود. بنابراین رسیدن به انقلاب اسلامی، نه از جنس رسیدن به یک موضوع سیاسی، که چیزی از جنس وصال بود. حال او در نسبت با انقلاب اسلامی، جوینده‌ای در پی یک گمشده بود. جوینده‌ای که عمری در جست‌وجوی موقفی شناختی، عرفانی و اجتماعی بوده و آن را در انقلاب اسلامی یافته است. در اغلب موارد، چنین جست‌وجوگر و جوینده‌ای با وصال مطلوب و محبوب، باید آرام بگیرد؛ در مورد حاج نادر اما وضع به کلی وارونه بود. گویی آن وصال به موقف شناختی انقلاب اسلامی به او حس جست‌وجوی بیشتر داده بود. کم و بیش می‌دانیم که سر و کار نادر طالب‌زاده با دوربین و انسان بود. مستند می‌ساخت، مصاحبه می‌کرد و برای چنین کارهایی انسان تربیت می‌کرد. این کارها هر چه نام داشته باشد، پژوهش نیست. در پیام درگذشتی که رهبر انقلاب برای درگذشت ایشان نوشته‌اند اما عنوان «پژوهشگر» را به کار برده‌اند. گمان می‌کنم این عنوان به خوبی این بعد از شخصیت حاج نادر را توضیح دهد: جست‌وجوگر دوربین به دست قصه ما، رونده آن مسیر پژوهشی و جست‌وجوگرانه‌ای بود که امروز ما**



برای انسان خمینی بودن، ایمان داشتیم. یک تجربه‌ای که شاید نتوانم منتقل کنم ولی حتی در آخرین دیداری که در خدمت او بودم تکرار شد.

از دشواری جمع نظرهای حاج نادر گفتم و این که این دشواری چیزی مثل یک راز بود. این را هم بگویم که از راز حاج نادر چیزهایی برایمان مکشوف شده بود. این که این جمع ریشه در آن دگرگونی انفسی و انسانی دارد که او در جریان انقلاب اسلامی تجربه کرده بود. البته ریشه دیگری هم داشت و آن تلاش برای استمرار آن دگرگونی بود. گاهی آخر یک سفر کاری او، در پایان یک روز پر مشغله به هم می‌رسیدیم؛ چند ساعتی وقت می‌گذاشت و گنده می‌کردیم. شب که از نیمه می‌گذشت هر یک، گوشه‌ای می‌خوابیدیم اما او فقط کمی می‌خوابید. قبل از اذان صبح برمی‌خواست و برای خود خلوت سحری داشت؛ نمی‌دانم در آن خلوت چه می‌کرد که بعد از نماز صبح، به عیان می‌دیدیم همچون تیر از چله کمان رها شده، برای حرکت و جنبیدن، نیرو و انگیزه داشت.

کاش حاج نادر، برای نسل ما هم مثل بزرگ‌ترهایمان یک فعال رسانه‌ای بود؛ یک تهیه‌کننده یا یک فعال سیاسی، همکار، مجری تلویزیونی، چهره‌مشهور یا هر چیز دیگر. کاش ما هم مثل آن رفیق دیرین و همسایه حاج نادر، با کنایه به سوگ حاصل از مرگ او همراه می‌شدیم. کاش این چنین زیر آواری از آندوه مدفون نمی‌شدیم و این چنین ناامیدانه یکی از سرچشمه‌های جرأت و یکی از معلمان خمینی‌مان را بدرقه نمی‌کردیم.

صحبت اما آن چنان بحثش را پر از شور امید و در عین حال انتقادی ارائه کرد که همه ما به وجد آمدیم و بعد از کنفرانس با دوستان دیگر درباره این «وجد» صحبت می‌کردیم.

راز این وجد و آن جمع چه بود؟ نمی‌دانم اما می‌دانم مشابه همین وقتی را که برای جمع کوچک ما می‌گذاشت، برای دیگران بسیاری می‌گذاشت. برای او انسان پروژه نبود، مسئله بود. همین بود که بی‌آن که همچون مدعیان ادا در بیاورد، برای امر تربیت و پرورش انسان‌ها وقت می‌گذاشت. در این وقت‌ها، همان طور که گفتم، بیش از همه چیز به ما حس نقد و طرد وضعیت‌های موجود می‌داد. امید به برقراری وضعیت‌هایی دیگر می‌داد و البته «جرأت»؛ جرأت بودن؛ جرأت انقلابی بودن. اگر بگویم او برای نسلی از ما و در مواجهه با اضطراب‌های هویتی‌مان معلم جرأت بود؛ بیراه نگفته‌ام. دیگر این که در میانه همه حرف‌هایش درباره امید و نقد و جرأت و دگرگونی و غرب و غیره، یک نفر نشسته بود و آن یک نفر بی‌شک خمینی بود. خمینی‌ای که او برایمان تفسیر می‌کرد، سراسر شور ویرانی نظم‌های ناهم‌ساز و ساختن جهانی دیگر بود. شاید نتوانم این نکته را در این فرصت منتقل کنم اما خمینی حاج نادر درست در مرکز همه ایده‌هایش، در مرکز جهان فکری او جای داشت و حاج نادر خیلی صادقانه تلاش می‌کرد که انسان خمینی باشد. خیلی پیش می‌آمد که در موضوعی حاج نادر حرف و نقل و ایده‌ای داشت و ما هم که کم‌کم بزرگ‌تر شده بودیم، برای خود تحلیلی داشتیم. می‌گفت و می‌گفتیم. اغلب هم قبول نمی‌کرد و ما هم قبول نمی‌کردیم اما درست در همان حالی که آن نظر خاص او را قبول نداشتیم، یا او آن حرف ما خاص را رد می‌کرد، ما به صداقت و دلسوزی او و به تلاشش





## دقیقا محل دعوا کجا است؟

این مورد است. درباره رسانه نیز باید گفت که ایشان ضمن نقد و بررسی ذوات رسانه‌ها و توجه به ساحت تئوریک ارتباطات، وارد عمل نیز شده بودند، و مستندها و کارهای رسانه‌ای و جشنواره‌ها و کنفرانس‌هایی که به اهتمام ایشان برگزار شد، موید این مطلب است.



داوود دباغی  
دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

با این حال، به جز ایشان، سخت بتوان نام دیگری را یافت که هم طراز با ایشان یا حداقل به دنبال ایشان این تقاطع مهم را که شهید آوینی نیز متوجه آن بودند، درک کرده باشد. در روزگاری به سر می‌بریم که بخش مهمی از اساتید علوم ارتباطات و مطالعات رسانه، که خود داعیه‌دار تدریس و توسعه این مباحث در ایران هستند، از فلسفه و بنیان‌های نظری علوم اجتماعی و تاریخ تکوین علوم مدرن و فهم جامعه غربی و التفات جامعه ایرانی و دستیابی به نقد اقتصاد سیاسی رسانه و... خود را بی‌نیاز می‌دانند و به همان نقد رسانه و تدریس نظریه ارتباطات اکتفا می‌کنند.

چندوجهی بودن شخصیت و اشراف به چند عرصه مطالعاتی و عملی، از ویژگی‌های مشترک مرحوم شهید آوینی و مرحوم نادر طالب‌زاده بود. این اشتراک در اشراف معرفتی و عملیاتی، به صورت خاص در سه حیطه خودش را نشان می‌داد: اندیشه، هنر و رسانه. متاسفانه یکی از خلأهایی که پس از شهادت مرحوم شهید آوینی نیز هیچ‌گاه برطرف نشد، همین تلاقی سه تقاطع مهم بود. با این حال، جناب آقای طالب‌زاده، از معدود افرادی بود که این مهم را درک کرده بود و ضمن ادراک این موقعیت خاص و پیچیده، خودش وارد عمل شده بود.

حداقل در زمینه هنر و فهم از سینما، می‌توان به یادداشت آقای پرویز جاهد (منتقد سینما و ساکن انگلستان) اشاره کرد. درباره عمق اندیشه‌ای از پدیده‌های پیرامونی جهان ما نیز، صحبت‌ها، مصاحبه‌ها و نوشتارهای مرحوم طالب‌زاده خود گویای



وضعیت برای فعالان عرصه رسانه نیز چندان خوب نیست. از اساس این فیگور فعال رسانه که در سال‌های اخیر خودش را برنامه‌ساز تلویزیونی و سردبیر محتوایی مستند نشان می‌دهد، ضمن بی‌بهره بودن از هنر، حوصله‌ای برای تئوری و اندیشه ندارد. البته مشکل فقط اصحاب رسانه و ارتباطات نیستند.

جهان هنری هنرمندان و هنرخوانده‌های ما در ایران نیز اوضاع خوبی ندارد. هنوز هم جریان اصلی هنر (ادبیات، سینما، نقاشی، مجسمه‌سازی، شعر، تئاتر، موسیقی و...) دست حزب‌اللهی‌ها و انقلابی‌ها نیست. با کج‌سلیقگی‌هایی، معدود هنرمندان انقلابی نیز در سال‌های اخیر رانده شده‌اند و به دلیل شرایط اقتصادی اساساً کار هنری برای بچه‌مذهبی‌ها سخت شده است.

به همین دلیل و سایر دلایل ناگفتنی، هنرمند ایرانی و شاید انقلابی به خودش کمتر زحمت می‌دهد که احیاناً به علوم انسانی نزدیک شود یا کار رسانه‌ای را یاد بگیرد. هم‌چنین این روضه مطول برای علوم انسانی‌خوانده‌ها نیز برقرار است. جریانی که خودش را درگیر علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی بومی و تحول در علوم انسانی (دغدغه‌هایی شریف و به جا و بسیار ضروری و در اولویت برای نهاد علم در ایران) کرده است، کمتر فرصت پیدا می‌کند که فیلم ببیند یا مستند بسازد و به کار سخت و بی‌پناه و ناامن روزنامه‌نگاری اندیشه و علم نزدیک بشود. چه بسا این فیلم دیدن و فیلم ساختن و نقد فیلم و رمان خواندن و داستان نوشتن با تحقیر و صغارت مورد برخورد برخی از این بزرگواران قرار بگیرد.

آثار مرحوم شهید آوینی، بینامتنیت‌های بسیاری میان این سه عرصه اندیشه و هنر و رسانه دارد. اصلاً آوینی بدون این سه قابل تعریف نیست. مرحوم طالبزاده نیز از جمله معدود کسانی بود که به این تقاطع نزدیک شده بود. ایشان سریال «بشارت» را با دغدغه‌ای اندیشه‌ای ساخت. در «راز» ضمن توجه به انتقادات



**هنرمند ایرانی و  
شاید انقلابی به  
خودش کمتر  
زحمت می‌دهد  
که احیاناً به علوم  
انسانی نزدیک شود  
یا کار رسانه‌ای را  
یاد بگیرد. هم‌چنین  
این روضه مطول  
برای علوم انسانی  
خوانده‌ها نیز برقرار  
است.**

رسانه‌های جدید، مایه‌های هنری را مورد بحث قرار داده بود. «افق نو» و «عمار» نیز محافلی برای همین تقاطع به نظر می‌رسید. با این حال، مانند شهید آوینی و مرحوم طالبزاده کم پیدا می‌شود.

استمرار این راه، ملتزم چند شرط است. تربیت نیروی انسانی و تربیت کادر و پژوهشگر و هنرمند و آدم با سواد باید هم‌زمان دنبال شود، معمولاً موسسه‌ها و نهادهای فرهنگی ما یک‌جانبه به قضیه نگاه می‌کنند. مایه‌های این کار تربیتی در رفتار مرحوم طالبزاده دیده می‌شد. شرط دوم، ترجیح کیفیت بر کمیت است. متأسفانه برخی از بچه‌انقلابی‌ها عهد کرده‌اند که هر سال کتاب بنویسند و هر سال فیلم بسازند و هر سال یک برنامه تلویزیونی بگیرند. حداقل ما می‌دانیم که مرحوم طالبزاده این‌گونه نبود.

شرط سوم، برجسته کردن این وجوه از مرحوم طالبزاده و حتی شهید آوینی است. مساله این است که هنوز بخشی از جریان هنری سکولار و روشنفکر شهید آوینی را به عنوان چهره سینمایی قبول ندارد. حداقل کارهایی که می‌شد برای این مورد انجام داد، توجه دانشگاه‌های هنر، سوره، تربیت مدرس، تهران و امام صادق (ع) به ابعاد هنری کارنامه ایشان بود. وقتی این اتفاق هنوز برای شهید آوینی به صورت درستی رخ نداده، طلب آن برای مرحوم طالبزاده خوش‌خیالی است. از طرفی در دروس رشته ارتباطات نیز جای مباحث رسانه‌ای شهید آوینی خالی است. ما باید این فیگور خاص را برجسته کنیم و نشان بدهیم ضمن اینکه این فیگور بیکناست، یعنی شخص دیگری را از جریان دیگری نمی‌توان یافت که چنین باشد، باید به سوی الگوسازی آن و برملا کردن این شیوه و روش کاری گام برداریم.



# ضرورت دستیابی به فناوری بازتولید آدم

طالب‌زاده و آوینی آینده جهان و چالش‌های پیش رو را می‌فهمیدند. برای آینده ایده و برنامه داشتند. می‌توانستند دوردست‌ها را حدس بزنند. جنس نگاه‌شان، جنس آینده بود. درخودمانده و درگذشته مانده نبودند. این‌ها واقعا آدم بودند. خب بسم الله، بیایید بسازیم. این‌ها دست‌نیافتنی نیستند، کافی است فناوری بازتولید آدم‌های کم‌نظیر را پیدا کنیم. البته اول راه نیستیم و بی‌الگو. امام همین کار را کرده. امام آدم ساخت. در بستر مبارزه، انسان‌ها را به آن چنان پختگی رساند که آدم باشند. امام به همه آموخت که انتظار در مبارزه است و آدمیت در مبارزه. امام صحنه مبارزه را در قلب خلاصه نکرد، قلب را به میدان آورد و میدان را به قلب. حیات حقیقی انسان را به قیام لله تعریف کرد و خود جلودار اهل قیام بود. صیام را، صلاة را، تعلیم را، سینما را، هنر را، دانشگاه را و اصلاً همه چیز را مبارزه می‌دید. امام مبارزه برای خدا را تنها عنصر بازتولید آدم‌ها می‌دانست. حالا برگردید و یک‌بار از این زاویه به زندگی نادر طالب‌زاده نگاه کنید، در زندگی او چیزی جز مبارزه می‌بینید؟



اسماعیل فخریان  
رئوسه‌گرو مدرس فلسفه و عرفان

هرچه زمان می‌گذرد پرداختن به جنس نگاه آوینی‌ها و طالب‌زاده‌ها ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. وجه مشترک آقامرتضی و نادر طالب‌زاده، فهم عمیق از انقلاب، جهانی‌اندیشی، نگاه زلال به وقایع، تیزبینی در دشمن‌شناسی و البته مخرج مشترک نداشتن با دشمن است. از دیشب که دیگر طالب‌زاده در میان ما نیست، خیلی‌ها از نادر بودن طالب‌زاده و مرادش آوینی می‌گویند. من هم می‌پذیرم که طالب‌زاده‌ها زیاد نیستند، اما سؤال این است: در طول سال‌های پس از انقلاب چقدر به زاویه نگاه و نظام مسائل آوینی و طالب‌زاده پرداختیم؟ چقدر به فکر بازتولید این آدم‌ها بودیم. این‌که فقط از غم فراق بگوییم کافی نیست! امروز آنان‌که باید برای انقلاب روایت‌گر تربیت می‌کردند و نکردند؛ باید پاسخگو باشند. آنان که باید آوینی و طالب‌زاده و سلحشور را در تعداد بسیار، بازتولید می‌کردند؛ باید پاسخگو باشند. تاکی می‌توان فقط غصه خورد؟ در عصری که هیولای رسانه‌ای دشمن بی‌امان می‌زند، می‌گوید، ویران می‌کند؛ جبهه انقلاب چه باید می‌کرد؟ چه باید می‌ساخت؟



# رویاپردازی کمال گرا

واکاوی قصه یک تحول بزرگ



ویژه نامه  
چهلین روز گذشت  
حاج نادر طالب زاده  
خرداد ۱۴۰۱

۹۸

باید در همین مسیر می ماند. اما دیدن یک عکس همه چیز را تغییر داد. او برای اولین بار چهره مردی را دید که او را مردتر از پدرش تصور کرد. عکس خمینی روی جلد مجله تایم، هوش از سرش پراند. قبل از این که بخواند و بداند که خمینی چه گفته، عاشق چهره اش شد. دست گذاشت روی عکس و گفت این یک آدم واقعی است.

او که هیچ وقت دنبال اسلام نرفته بود، شیفته مرجع تقلید مسلمانان شده بود. حالا او، نادر طالب زاده، پسری موبور و چشم آبی با نامزدی آمریکایی، فکر و ذهنش شده بود انقلاب ایران. با پیروزی انقلاب، مطمئن شد عصری جدید فرا رسیده است و گویی دنیا باید تغییر کند و رویایی بالاتر از این نخواهد بود. دیگر تاب نیاورد. همه چیز را رها کرد و راهی ایران شد. سال ها در غرب زندگی کرده بود و خوب می دانست انسان غربی همه نعمتی دارد! آرامش! باید نوید دنیای جدید پر از آرامش را به همه می رساند.

این جای زندگی او را که بینی می گویی از ناز و نعمت درآمدی و افتادی در بدبختی و گرفتاری! ولی او می گوید: «اتفاقا وسط نعمتم.» و ما نمی فهمیم چه می گوید. کشوری که تازه انقلاب کرده و همه منتظر زمین خوردنش هستند ناز و نعمتش کجا بود؟ در کشوری که تو را غریبه می دانند و سد راحت می شوند، اموال خانوادگی ات را مصادره می کنند، دنبال چه هستی؟ ولی او این ها را نمی بیند. نعمت را همین دویدن برای رسیدن به رویایش می داند. رویایی که حالا دقیق مشخص است؛ تحقق شعارهای انقلاب.

در همه سال های بعد انقلاب و حضورش در ایران به دنبال همین بود. راه اندازی روزنامه تهران تایمز برای رساندن پیام انقلاب به مردم آن سوی جهان، رانندگی لودر برای خدمت در جهاد سازندگی، همراه شدن با مرتضی آوینی برای ثبت رشادت سربازان خمینی و... در این مسیر نه ناامید شد و نه خسته! نه زمانی که باید تلالو شعارهای انقلاب را در بوسنی ماندگار می کرد و نه زمانی که انقلاب درگیر فتنه شد و ریزش. او همیشه در حال حرکت بود. اصلاً آدمی که رویا داشته باشد مگر ناامید می شود؟ مگر از پای می نشیند؟ او در همه این سال ها به رویایش فکر می کرد و رسیدن به آن را حتمی می دانست. حالا دیگر بیشتر و بهتر از هر مسلمانی اسلام را می شناخت و از این که مسلمان شناسنامه ای نبود؛ خوشحال بود. می دانست رویایش باید تحقق یابد چرا که وعده خداست. خدایی که خلاف وعده اش عمل نمی کند و دیر یا زود همان می شود که باید بشود.

چه می شود که یکی زندگی در ناز و نعمت را رها می کند و پا در مسیر سختی می گذارد؟ از خودش که بپرسی می گوید کدام ناز و نعمت؟ تازه متوجه می شوی نگاهت با او فرق دارد. بخواهی فهمش کنی باید عینک او را بزنی!

همه حرف ها و مصاحبه هایش را مرور کردم تا دلیل انتخابش را بفهمم! چرا کسی که به اعتراف خودش، آدمی مذهبی نبوده شیفته یک رهبر مذهبی می شود؟ چرا برمی گردد ایران؟ او به شدت رویاپرداز بود. در همان کودکی از پدرش قهرمانی ساخته بود بی بدیل. سرلشکری که به بهانه حمایت از عشایر به دستور مستقیم شاه، خانه نشین شده بود را مردترین مرد عالم می دانست. «حتما مثل همه دوروبری های شاه، چشم قربان گو نبوده که شاه او را پس زده است!» همین را آن قدر در ذهنش پخته بود که پدرش را آدمی تمام و کمال تصور می کرد. در مقابل، شاه از پیش چشمش افتاده بود.

شاید برای همین بود که وقتی حرف رفتن شد، روزشماری می کرد برای دیدن بهشت رویاهایش. تنها او نبود که آمریکا را آخر دنیا می دانست. خیلی از هم سن و سال هایش رویای زندگی در آن جا را داشتند. ۱۶ ساله بود که آرزویش محقق شد و پا در آمریکا گذاشت. اما چه شد که چشمش را روی آن همه زرق و برق بست؟ مگر نه این که به رویایش رسیده بود؟

شاید نشود مطمئن گفت آن روزها به چه فکر می کرده است! اما خودش می گوید که «من قبلا کپی چنین آرمان شهری را دیده بودم. شاه، ایران را از روی همین کشورها کپی کرده بود و آن هم خیلی بد. شاه کپی کار خوبی هم نبود، مثل پدرش.» او چشمان تیزی داشت. بدبختی های آرمان شهر را می دید و می دانست به زور سرخ آب و سفید آب بکش کرده اند. از آن همه زرق و برق غرب متحیر شده بود، شاید لذتش را هم برده بود اما مجذوبش نشد چرا که کمال گرا بود و به نظرم همه رویاپردازها کمال گرا هستند.

زمانی آمریکا برایش رویا بود که فکر می کرد کمال آن جاست! اما حالا باید به دنبال رویای دیگری می گشت! این فکرها همزمان شده بود با انتخاب رشته تحصیلی اش در آمریکا. با طبابت شروع کرد اما خیلی زود فهمید که این رشته با روحیات بلندپروازانه اش سازگار نیست. رفت سوی ادبیات، سینما و عاشق عکاسی و نقاشی شد. با دیدن هر تصویر، رویایی برایش می ساخت. می گفت صدای تصاویر را می شنوم. صدای چهره پدرش، صدای ایستادن در برابر شاه بود.

کم کم مطمئن شد که رویایش هنر است و کمال هم در هنر.



هادی لطفی  
نویسنده و پژوهشگر تاریخ شفاهی

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾

بهشت می‌تواند قطعه‌ای باشد که در آن سید شهیدان اهل قلم، کنار شهید صیاد شیرازی و سرلشکر منصور ستاری و شهدای دیگر خانه‌گزیده‌اند؛ قطعه ۲۹ بهشت زهرا. حالا قطعه ۲۹ مهمان جدیدی به خود دیده؛ حاج نادر طالب‌زاده. مردی که مرگ پایان راهش نیست، زیرا اققش فتح قدس است و ریشه‌کن شدن استکبار جهانی.



## قطعه بیست و نه



### مجاهد عرصه بین‌المللی

سخنرانی حسن رحیم‌پور ازغدی در روز تشییع پیکر حاج نادر طالب‌زاده



### نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی

سخنرانی استاد طاهرزاده



### مراقبه مبارزه

برگرفته از صحبت‌های وحید یامین‌پور در دانشگاه امام صادق (ع)



# مجاهد عرصه بین‌المللی

سخنرانی حسن رحیم‌پور ازغدی  
در روز تشییع پیکر حاج نادر طالب‌زاده

و حتی این اواخر که گرفتار بیماری بود، یک مرد دهه شصتی یا به قولی پنجاه‌وهفتی بود.

اذیت‌ها و توهین‌های مکرری از طرف جبهه‌های مختلف از دشمنان، ناخودی‌ها، خودی‌ها و ناخودی‌ها صورت می‌گرفت اما نادر طالب‌زاده خود را معطل این قبیل سنگ‌اندازی‌ها نمی‌کرد، تا جایی که من یک بار به او گفتم: «اگر یک دهم این برخوردهایی که با تو می‌شود، با من صورت بگیرد؛ معلوم نیست که چه واکنشی نشان می‌دهم.» او هیچ‌گاه واکنش شخصی به این مسائل نشان نداد و من این‌جا از همه نهادهای رسمی، فرهنگی، هنری و رسانه‌ای کشور سوال می‌کنم که چرا همیشه عقیدت؟ چرا همیشه دیر می‌فهمید؟! چرا همواره چند ساعت دیر می‌رسید. نادر طالب‌زاده از همه شما گله داشت، به خصوص از کوتوله‌هایی که اذیت و توهین می‌کنند و بر این باورند که عبور از مردان بزرگ هنر است، در حالی که این‌گونه نیست.

طالب‌زاده از آن دست افرادی بود که می‌توان گفت

ما مردان بزرگ را تا وقتی هستند اذیت می‌کنیم و وقتی رفتند تجلیل می‌کنیم. آن‌چه از همه بیشتر درباره نادر طالب‌زاده اهمیت داشت و زیباتر بود، روحانیت و مظلومیت او بود. من آدم‌های زیادی که به اندازه ایشان روحانی و مظلوم باشند، ندیدم. ما هدف معنوی کم داریم. او ریا نمی‌دانست، اهل تهجد و نماز شب بود. هر فرصتی گیر می‌آورد، مشغول نماز قضا می‌شد.

مطلقاً ریاکاری را بلد نبود. در حالی که بسیاری مشغول فوت و فن ریاکاری هستند، اما گاهی حس می‌کردم او نفس ندارد و در بین همه طوفان‌هایی که به صورتش می‌خورد، هدف را گم نمی‌کرد. در دوره‌ای که دوستان به جرگه دشمن می‌پیوستند و برخی از دشمنان به لباس دوست درمی‌آمدند، او کسی بود که از دل دشمن به جبهه انقلاب آمد و انواع ناجوانمردی‌ها را تحمل کرد. ما به آدم‌هایی مثل او که در ترافیک انقلاب گیر نکردند، بلکه صادقانه پای کار آمدند، به شدت نیاز داریم. این خیلی جالب است که او هر چه جلوتر آمده انقلابی‌تر شده است

طالب‌زاده بیشتر ایمان آورد. او به تنهایی پشت خاکریز می‌جنگید، حتی اگر دیگران خاکریز را ترک می‌کردند. او یک چریک رسانه‌ای بین‌المللی بود و به عنوان یک مجاهد عرصه بین‌المللی در جهت جهانی کردن انقلاب در پوست خود نمی‌گنجید. آن هم در زمانی که بسیاری این انقلاب کبیرا می‌خواهند به صغیر تبدیل کنند و آن را به دیپلماسی بفروشند. در دوره‌ای که بسیاری با رسانه کار می‌کنند اما نمی‌دانند رسانه چیست، او کار کرد. طالب‌زاده جرأت خط‌شکنی داشت. خیلی‌ها در کنار محاسبات انقلاب یک پرونده شخصی برای منافع شخصی خود دارند اما او خط‌شکن بود. او در زمانی که خیلی‌ها آرزو دارند به آن طرف خندق بروند، از آن طرف به این طرف آمد. در معرفی‌نامه جبهه، خیلی راست و حسینی گفته بود که آن طرف تحصیل کرده است. فردی که او را ثبت‌نام کرد از چهره و تیپ او ترسید ولی طالب‌زاده در جای دیگر رفت و گفت بی‌سواد است تا توانست به جبهه ورود کند.



من این‌جا از همه  
نهادهای رسمی،  
فرهنگی، هنری و  
رسانه‌ای کشور  
سوال می‌کنم که  
چرا همیشه عقیدت؟  
چرا همیشه دیر  
می‌فهمید؟! چرا  
همواره چند ساعت  
دیر می‌رسید. نادر  
طالب‌زاده از همه  
شما گله داشت

کاروانی یک نفره به راه انداخت که به چند کاروان آدم می‌ارزید. درس مهمی که نیروهای متدین و انقلابی در بین نخبگان باید به آن توجه داشته باشند این است که طالب‌زاده متفکر و خلاق بود و تولید معنا می‌کرد و مصرف‌کننده نبود. بسیاری هستند که در طول این سال‌ها فقط مصرف‌کننده بوده‌اند و افراد کمی هستند که می‌توانند معنا و مفهوم تولید کنند تا اکثریت آن‌ها را مصرف کنند تا تمام شود. طالب‌زاده جزو مصرف‌کنندگان ایدئولوژی انقلاب در عرصه هنر و رسانه نبود، بلکه تولیدکننده بود. گزاره‌های فکر شده از سر شعور دینی و سیاسی و هنری از او می‌شنیدیم. ما به حزب‌اللهی متفکر و خلاق احتیاج داریم. هزاران حزب‌اللهی عوام و مصرف‌کننده و سیاهی لشکر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. در دوره‌ای که بسیاری از بزرگ‌نماها شک کردند و برگشتند و گفتند نکند شعارهایی که در دهه شصت داده شد و خون‌هایی که به واسطه این شعارها ریخته شد، دروغ بود! اما





# نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی

متن زیر بخشی از سخنرانی استاد اصغر طاهرزاده در کتابخانه مرکزی اصفهان است  
به مناسبت درگذشت حاج نادر طالب زاده.

نظر قرار دهید، عملاً من را ندیده‌اید. بعضی فکر می‌کنند آدم یعنی همین. قطعاً از این نسبت‌های اعتباری دیگر چندان نمادی سربر نمی‌آورد.

در اینجا بحثی مطرح می‌شود که آیا انقلاب اسلامی یک بستر تاریخی است تا شخصیت‌های نهفته‌ای را به مرور در خودش به ظهور بیاورد یا یک حادثه تاریخی است مثل انقلاب الجزایر؟ مثل انقلاب مصر؟ آیا ما هم همان‌جا هستیم؟ ما هم یک انقلاب از این جنس هستیم یا یک شروع تاریخی؟ تاریخی توحیدی در مواجهه با جهان سکولاریته، برای تولد انسانی که نه انسان سنتی دیروز است، نه انسان جهان مدرن. اگر این فرض صحیح باشد، این شروع به چه می‌انجامد؟ نهایتش کجاست؟ حضور اسلام حتماً باید به انسان کاملی از جنس اسلام ختم شود زیرا بستر توحیدی‌اش چنین حضوری را اقتضا می‌کند. اما آیا ذیل این حضور مهدوی، انقلاب اسلامی فرزندان در رحم دارد که متولد شوند؟ پس دوباره می‌گوییم طالب زاده یک شروع است نه یک انتها.

فرزندان انقلاب هر کدام با هویتی خاص ابعاد نهفته انقلاب را که در آینده انسان‌ها به ظهور می‌آید، در خود آشکار می‌کنند، مانند نادر طالب زاده که نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی بود. اگر انقلاب اسلامی در سیر نهفته

طالب زاده یک شروع است نه یک انتها. او پدیده‌ای است که باید با نگاه پدیدارشناسانه به شناختش بپردازیم؛ یعنی نسبت‌هایش را با امور اعتباری مد نظر قرار ندهیم وگرنه پنهان می‌شود. حاج نادر پدیده‌ای است در دل تاریخ. منظور از تاریخ، یک اراده الهی است که انسان‌ها را در برمی‌گیرد. برای تفکر درباره شخصیت‌هایی مثل طالب زاده یا آوینی باید باب بحثی را باز کرد. از سیره معصومین آموختیم که هر کس باید سیر خودش را با حب اولیای الهی طی کند. به قول علامه طباطبایی: «حب یعنی تعلق قلبی، نه یک حب عاطفی زودگذر.»

حال باید دید می‌توان این سیره را در شخصیت‌هایی مثل مرحوم نادر طالب زاده دنبال کرد؟ آیا می‌شود نسبت به این شخصیت‌ها تفکر کرد و اگر آری، آن تفکر تاریخی که احساس حضور و وجود در نزد خود پیدا می‌کنیم، به سراغ ما می‌آید؟ آیا باعث می‌شود قدمی به سوی تحقق چشم‌انداز آینده برداریم؟ ادعای ما این است که مرحوم نادر طالب زاده نماد است. در دنیای تفکر، معمول است که نمادها حامل یک فرهنگ هستند. باید طوری نگاه کرد که نسبت‌ها، این نمادها را در حجاب نبرند.

به عنوان مثال، من یک مرد اهل اصفهان هستم که در امور جزئی نگاه‌های خاص دارم ولی اگر شما این‌ها را مد



اصغر طاهرزاده  
استاد حوزه و دانشگاه

شکستن سنگ با آن حیات متعالی، خودمان را تجربه می‌کنیم. این نیاز به سلوک و تقوای خاصی دارد از جنس عهد بستن با انقلاب اسلامی و حضور امام، حضرت امام و رهبر معظم انقلاب. کاری که شهدا در انجام آن موفق بودند. ما گاهی یادمان می‌رود که عهدی بستیم. جلوه ساقی ز پشت پرده‌ها. یاد حضور در یک تاریخ خدایی را با این بزرگان می‌توان زنده نگه داشت.

آن چه عرض شد غیر از سجایای ارزشمندی است که رفقا و آشنایان و دلسوزان نسبت به انقلاب از او گفته‌اند و باز همچنان باید گفت. زیرا کسی که او و زندگی و فعالیت‌های او را از ابتدا تا انتها بشناسد، تصدیق می‌کند که او یک نماد بود، نه یک شخصیت.

آمریکا، مهد آمال بسیاری بود اما او اینطور تعریف می‌کرد: «دیدم که من باید حقیقتی را دنبال کنم. این جا قفس است. حس کردم نجات ایران کجا است. بعد امام را که شنیدم، دیدم نجات ایران را باید با امام دنبال کرد.» جهان مدرن، جهان قتلگاه همه ابعاد انسانی است و این مسئله‌ی عجیبی است که باید آن را شنید و این از شیفتگان غرب بر نمی‌آید. اکسیری که آوینی را شهید آوینی و نادر طالب‌زاده را ژنرال جنگ نرم و چمران را شهید چمران کرد، حضور در تاریخی بود که با حضرت امام به ظهور آمد و همچنان ادامه دارد. روی این باید خیلی فکر کرد. حضور تاریخی یعنی نجات از همه پوچی‌ها و فرهنگ نهیلیسم که بشر را گرفته است.

چگونه می‌توان از وجود معنوی و قدسی نادر طالب‌زاده که در تک تک کلماتش ظاهر می‌شد غفلت کرد؟ آیا سیمای او حکایت از روحی زلال و معنوی نمی‌کرد تا ما را بر آن دارد که امروز نیز او را فراموش نکنیم و در آینده خود او را در نظر داشته باشیم؟ به گفته استاد رحیم‌پور ازغدی: «نادر طالب‌زاده هر چه جلوتر آمد، انقلابی‌تر و معنوی‌تر شد.» این قصه همه امروز است. دنیا نمی‌داند جوان‌های ما در آینده چه جوان‌هایی هستند ولی ما می‌دانیم. ما در آینده نادر طالب‌زاده‌ها داریم. در آینده هر نفر از جوان‌های ما ۱۰۰ آوینی هستند.

خودش شخصیت‌هایی را ظهور می‌دهد تا ما نسبت‌مان را با این شخصیت‌ها جستجو کنیم، طالب‌زاده کدام شخصیت است و چه بُعدی از ما را به ما نشان می‌دهد؟

حاج نادر به خوبی دریافته بود که این انقلاب اولاً جایگاه جهانی دارد و ثانیاً جواب‌گوی نیاز فرهیختگان جهان امروز است. راز فعالیت‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی او را هم باید در این بُعد از شخصیتش به نظاره نشست تا ما نیز خود را در هماهنگی با آن روحی که همچنان با رجعت‌های مختلف خود به ظهور می‌آید، جستجو کنیم. مرحوم نادر طالب‌زاده پدیده خاصی است که باید نسبت به او بسیار اندیشید تا در آینده انقلاب اسلامی که تنها با سلوکی خاص محقق می‌شود، حاضر گشت. حاج قاسم یا حاج نادر که می‌روند، جهانی را پیش روی ما می‌کشایند. برای همین معتقد هستیم او تازه متولد شد. ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد.

اگر او را چشم‌اندازی به سوی یک آینده قدسی بباییم، آنگاه ابعادی از خودمان را با او تعریف می‌کنیم که گم شده بود. آینده‌ای از جنس انتظار نسبت به چشم‌اندازی است که ما را در بر گرفته و به سوی ابعاد متعالی‌تری راهنمایی می‌کند. مشروط بر آن که با همان تقوای انتظار، یعنی حضوری امروزی ولی در بیکرانه دور، خود را دنبال کنید. انتظار من و شما از وجود مقدس حضرت یعنی همین حالا امام حی‌ای که در صحنه است، ما را به سوی یک افقی می‌کشاند.

گُربن در کتاب تشیع و امامت خودش می‌گوید: «تنها دین زنده تشیع است به جهت این که امام حی حاضر دارد.» امام یعنی کسی که واسطه فیض است و هر روز در ازای او به انسان‌ها انسانیت می‌پراکند. این چیزی از جنس انتظار است، الان ما می‌توانیم با انقلاب اسلامی و شخصیت‌های انقلاب اسلامی رابطه برقرار کنیم. مشروط بر همان تقوای انتظار یعنی حضوری امروزی ولی در بیکرانه‌ها.

یک بار حاج نادر در یکی از صحبت‌هایش گفت: «یک سنگ سیاهی که وقتی آن را می‌شکنی، طلاها دارد.» حالا هم ما در حین



**حاج نادر به خوبی  
دریافته بود که  
این انقلاب اولاً  
جایگاه جهانی دارد  
و ثانیاً جواب‌گوی  
نیاز فرهیختگان  
جهان امروز است.  
راز فعالیت‌ها و  
کنفرانس‌های  
بین‌المللی او را هم  
باید در این بُعد از  
شخصیتش به  
نظاره نشست**



# مراقبه مبارزه

برگرفته از صحبت های وحید یامین پور  
در مراسم پاسداشت استاد طالب زاده در دانشگاه امام صادق (ع)

یک موقعیت انتقادی مطالبه گر و مبارزه جو باشد، مدام از هر طرف زخم بخورد؟ از جاهای مختلف بیرونش کنند، فیلمش را ممنوع الپخش کنند و...؟ اصلا همه ی این ها به کنار، چه قدر در برابر چرب و نرم دنیا و عادی شدن دوام می آورد؟ آیا همان آوینی می ماند؟ و نادر طالب زاده پاسخ این پرسشم بود. اگر او را و چهل سال مراقبه ی مبارزه اش را نمی دیدم شاید باور نمی کردم. اما او همیشه انگار در خط مقدم بود.



همیشه از خودم  
می پرسیدم اگر  
سید مرتضی آوینی  
شهید نمی شد،  
بیست سال بعد  
چه آدمی بود؟  
هنوز هم همان  
آتش در جاننش از  
آرمان خواهی خسته  
نمی شد؟ و نادر  
طالب زاده پاسخ  
این پرسشم بود.

## ● شریک غم مظلومان جهان

آشنایی من با آقای طالب زاده به بیست و چند سال پیش برمی گردد. البته آن موقع بیشتر از دور نظاره گر فعالیتش بودم. اواخر دهه ۸۰ خصوصا در ماجرای فتنه ۸۸ ما به هم نزدیک شدیم. آن زمان من سی ساله بودم و ایشان شصت ساله، یعنی دقیقا دو برابر من سن داشت. اما ما هر زمان با هم گفت و گو می کردیم مطلقا حس صحبت با یک انسان شصت ساله را نداشتم. شعله جاننش همیشه تازه بود و این حرارت اطراف خودش را هم گرم می کرد. سال ۹۶ بعد از بیماری ناگهانی آقای طالب زاده و بستری شدنش، تصمیم به برگزاری بزرگداشتی گرفتیم. این بزرگداشت در قالب یک ویژه برنامه به نام «بشیر انقلاب» از تلویزیون پخش شد. ایشان خاطره سال

## ● در خط مقدم

خبر فوت حاج نادر برای من بسیار تکان دهنده بود. غم عجیبی در قلبم سنگینی می کرد. آن قدر که اصلا نتوانستم کنار همسر و بچه هایم بنشینم و به اتاقی پناه بردم. بعدتر فکر کردم که علت این آشفتگی روحی ام چه بوده و فهمیدم مرگ حاج نادر برای من تلنگری بود تا به یاد بیاورم که هستم و در چه مسیری، چه می کنم؟ شخصیت حاج نادر برایم بسیار جذاب و محترم بود. احترامی که برای کمتر کسی خصوصا در فضای هنر و رسانه قائل بودم و این برایم عجیب بود. به راستی مگر حاج نادر چه داشت؟ بیشتر که تامل کردم به مفهومی رسیدم، این که نادر طالب زاده به معنای واقعی کلمه اهل مراقبه بود. مراقبه مفهومی است که در عرفان و تصوف و فضای سیر و سلوک معنا پیدا می کند. منظور من اما از مراقبه معنای مرسوم عرفانی آن نیست. بهتر است بگوییم مراقبه مبارزه.

چه طور یک انسان می تواند چهل سال در مراقبه مبارزه بماند؟ همیشه از خودم می پرسیدم اگر سید مرتضی آوینی شهید نمی شد، بیست سال بعد چه آدمی بود؟ هنوز هم همان آتش در جاننش شعله می کشید؟ هنوز همان لحن و حرف و دوربین را داشت؟ از آرمان خواهی خسته نمی شد؟ از این که در





و تحلیلی تلویزیون انکار یخ کرده‌اند و از دهن افتاده‌اند. آقای طالب‌زاده خیلی نگران این وضعیت بود. این‌طور نبود که کسی همه نظریه‌ها و تحلیل و نگرش ایشان در موضوعات مختلف را تایید کند؛ اما مخالفان او هم این روحیه و صداقتش را محترم می‌دانستند. این چند وقتی متن‌هایی از آدم‌هایی دیدم که آن طرف آب هستند و هیچ اعتقادی به انقلاب و جمهوری اسلامی ندارند؛ اما خاطراتی که از حاج نادر داشتند این بود که او آدم خودش بود و صداقت داشت و به راهی که آغاز و طی می‌کردص؛ باور داشت. این همان درسی است که ما باید بگیریم. انسان تراز انقلابی، کسی که می‌خواهد این ماموریت بزرگ را به دوش بکشد؛ مسئله‌اش کوچک نیست. باید به اندازه مظلومان جهان و به اندازه افق‌های بزرگ انقلاب و تاریخ جاننش وسعت پیدا کند. اگر این اتفاق افتاد از شواف و خودنمایی هم بیرون می‌آید و محترم می‌شود.

**طالب‌زاده به معنای واقعی کلمه جهان‌وطن بود. مرزهایی که او در آن می‌زیست بسیار فراتر از ایران و جمهوری اسلامی و جهان اسلام و حتی آسیا بود. همه دردهای جهان در جانش بود. برای همه دردهای بشر غصه می‌خورد.**

۸۸ را تعریف کرد. من به حاج نادر گفتم: «اصل برنامه دیروز، امروز، فردا و مناظره انتخابات خود شما بودی. شما من را به این مسیر هل دادی.» ماجرا از این قرار بود که بعد از عاشورای ۸۸ (که منجر به اتفاق ۹ دی شد) من با حاج نادر در شبکه سه برنامه زنده تلویزیونی داشتیم. پشت صحنه آن برنامه، حاج نادر حرفی به من زد که به طور کامل مسیر رسانه‌ای من را عوض کرد. خود آقای طالب‌زاده هم به این مسئله اذعان داشت و می‌گفت: «بعد از آن تو دیگر آن وحید سابق نبودی، یک چیز دیگری شدی.» هر وقت نادر طالب‌زاده را می‌دیدم در حال مراقبه مبارزه بود. هیچ وقت برای این آدم اوضاع عادی نمی‌شد. هیچ وقت گرفتار روزمرگی و روزمرگی نبود اما چرا؟ فارغ از ویژگی‌های شخصیتی منحصر به فردی که آقای طالب‌زاده داشت، او همیشه یک مسافر یا به عبارتی یک مهاجر بود. طالب‌زاده به معنای واقعی کلمه جهان‌وطن بود. مرزهایی که او در آن می‌زیست بسیار فراتر از ایران و جمهوری اسلامی و جهان اسلام و حتی آسیا بود. همه دردهای جهان در جانش بود. برای همه دردهای بشر غصه می‌خورد. در آن واحد هم برای کشمیر غم داشت و هم فلسطین و هم آمریکای لاتین. به گفته امام ما شریک غم مظلومان جهانیم. این غم‌ها جان و قلب طالب‌زاده را وسعت داده بود. برای همین هیچ وقت طعمه جریانات و قبیله بازی‌های سیاسی نشد.

### ● شواف ممنوع

طالب‌زاده به هیچ عنوان اهل خودنمایی و شواف نبود. در واقع این داستان یکی از خطوط قرمزش بود. گاهی ما مثلاً ایده‌ای برای یک برنامه می‌دادیم، می‌گفت: «نه این شواف است.» تاکید داشت که باید حقیقت، مسئله‌مندی و دردمندی خودت را نشان بدهی چیزی که در رسانه خیلی کم اتفاق می‌افتد. این دو رویی‌ها و نفاق و متن‌های ابلاغی و... را مردم از چشم مجری و قیافه برنامه‌ساز و کارگردان می‌فهمند. به خاطر همین خیلی از برنامه‌های سیاسی



# آدم باید آدم باشه!

برای نادر طالبزاده و ناصر چشم‌آذر

می‌شد و جوابش در هیچ کتابی هم نبود.

انقلاب برای من با فاجعه سینما رکس شروع شد. اخبارش من را منقلب کرد تا جایی که همان شب تصمیم گرفتم برگردم ایران. تصویر امام (ره) در مجلات غربی پخش می‌شد و اون چهره و جملات، مثل عشقی بود که انسان گم کرده باشد و بکهو پیدایش کند. در نهایت با یک هواپیمای ۷۴۷ که خالی بود، برگشتم. کسی از آمریکا نمی‌آمد ایران. اما من با دیدن مردمی که از گلوله نمی‌ترسیدند، به وجد آمده بودم!

## ۳

در این چند روز، در فاصله میان رحلت «نادر» طالبزاده تا سالروز درگذشت «ناصر» چشم‌آذر - ۹ اردیبهشت تا ۱۴ اردیبهشت - این دو مولود مبارک دی ماه ابتدای دهه ۱۳۳۰، بیش از همیشه به جاودانگی فکر می‌کنم. به این که چگونه آدم‌ها، مانا و ماندنی می‌شوند و قصه‌شان، پایا و خواندنی. چطور قصه زندگی انسان، در سینه مردمان یک دیار به یادگار می‌ماند و برای نسل‌های در راه، ثبت و ضبط می‌شود.

قصه‌هایی که به نظر می‌رسد با انتخاب‌های لب‌مرزی صاحبانش شکل می‌گیرد؛ با تصمیم‌های جنون‌آمیزی که با عقل محاسبه‌گر جور در نمی‌آید وقتی که نیرویی متخاصم و متقابل همه زورش را جمع می‌کند تا بر اراده‌اش غلبه کند اما ساحت «خلیفه‌اللهی» به مدد می‌آید تا عزت آدمی بر کرانه ذلت پهلونگیرد. همان لحظه‌ای که ماندن در آرامش یا حرکت به سوی آسایش، توصیه عقل است اما دل، سوی مخاطره را نشان می‌دهد و ماندن در محنت و مشقت را حکم می‌کند.

## ۴

سال‌های بعد شاید بسیاری از نسل جدیدی‌ها، وقتی که قطعه «بوی ماه مهر» را برای رفتن به مدرسه زمزمه می‌کنند، وقتی با نوای رکاب زدن مجید در پس‌کوپه‌های چهارباغ در «قصه‌های مجید» همراه می‌شوند، وقتی مهر مادری با

## ۱

چند روز پیش از درگذشت حاج نادر، ویدئویی به دستم رسید از آخرین گفت‌وگوی تصویری مرحوم «ناصر چشم‌آذر»؛ موزیسین یگانه پاپ ایران. در بخشی از مصاحبه به خاطره‌ای از مرحوم «فرهاد مهرداد» اشاره می‌کرد و جمله‌ای از او که در خاطرش مانده بود: «فرهادِ خدایامرز همیشه می‌گفت: ناصر جان! آدم باید آدم باشه!»

چشم‌آذر در ادامه گویی که در دهه هفتم زندگی‌اش، نزدیک‌تر از همیشه به مرگ، بهتر و بیشتر معنی این «آدمیت» را درک کرده باشد؛ این خاطره را به ماجرای بازگشتش به ایران در سال ۱۳۶۳ پیوند می‌زند:

«من از آمریکا میام ایران، چون اصلاً تحمل این را نداشتم که بینم در کشورم جنگه، بکش بکُشه، شهادته، اینارگریه. دشمن‌های ایران ریختند سرش. از منافقین تا صدام. هرکسی یک جنگی روی کشورم انداخته. و من توی آمریکا بایستم وایی بخونه: «نازی، نازی کن!» و من لذت ببرم. یا اون یکی بخونه «خدای آسمون‌ها، خیلی دلم گرفته!» با این شرایط اگر می‌ماندم و برنمی‌گشتم، آدم بودم؟! برای همین بلند شدم و اوادم ایران.»

او در همین گفت‌وگو به بحث با دیگر همکاران در غربتش اشاره می‌کند، به بی‌حوصلگی‌هایش پیش از بازگشت به ایران و این که به آن‌ها نهیب می‌زند که این راه پیش‌رو، ما را به حقیقت و معراج نمی‌رساند.

## ۲

حاج نادر در زندگی‌نامه خود گفته‌اش به جنسی از همین سرخوردگی اشاره می‌کند: آن هم چند سال پیش از وقوع انقلاب: «همه فکر می‌کنند فرنگ یک بهشته اما برای من این‌طور نبود. برای من یک قفس بود. از یک سنی به بعد هم درگیر بحث کمال شدم. این که چیزی به نام کمال وجود داره و یک چیزی به نام حقیقت. انسان باید دنبال حقیقت باشه. سؤالاتی در ذهن داشتیم که باید پاسخ داده



محمدرضا رضایور  
روزنامه‌نگار

اوج تنهایی و تعب و جنگ بودیم و بر سر هر کوی و برزن، هر محله کوچک و بزرگ شهرمان، حجله شهدا جوانه می‌زد.

۵ ●

۱۰۷

ناصر و نادر در روزهای بهاری اردی بهشت (شبهه‌ترین ماه به بهشت) ایران چهره در نقاب خاک کشیدند. دو ایرانی مقیم آمریکا که از زخارف دنیوی و امکاناتش، هرچه می‌خواستند داشتند؛ بیش از آنچه امروز، در ذهن‌های جوان جویای جلای وطن می‌گذرد. دو ایرانی تحصیل کرده‌ای که اگر در ینگه دنیا می‌ماندند، چه بسا در صحت و سلامت مشغول بودند به کار حرفه‌ای‌شان و به لحاظ محاسبات دنیایی، عزیزتر در میان هم‌نسلان و همکارانشان. نه ترور کمی‌شان در دستور کار کسی بود و نه ترور کیفی‌شان در ایام حیات و روزگار ممانشان. اما همه انتخاب‌های آن‌ها برای رسیدن به سامان و سعادت و پایان سرگشتگی، به مرارت کشیدن در خاک وطن ختم می‌شد؛ با همه صعوبت و عسرتش که گفت:

تاوان عشق را دل ما، هرچه بود، داد  
چشم‌انتظار باش در این ماجرا، تو هم

هدف روشن بود.  
بچه آمده تا اولاً  
تفریح کند. ثانیاً  
چیز تازه‌ای یاد  
بگیرد نه در قالب  
کلاس. بلکه در  
قالبی ماندگار.  
چون مسافرت  
و اردو از ذهن  
پاک نمی‌شود،  
پس اینجا هر چه  
کاشتی، بعدها  
برداشت خواهی  
کرد

خواندن قطعه «مادر من» در فیلم «خواهران غریب» بر جان‌شان می‌نشیند، وقتی با «باران عشق» عاشق‌تر می‌شوند و با «طلوع عشق» شیداتر، اصلاً ندانند که خالق همه این‌ها چشم‌آذر است.

احتمالاً مستند «ساعت ۲۵» را هرگز نخواهند دید و نخواهند فهمید که «والعصر» شاهدهی است بر کدام عصر و زمانه. یا مثل نسل ما، وقتی تلاش می‌کنند تیتراژ «خنجر و شقایق» - که به زبان اسلاوی است - را همخوانی کنند، ندانند طالب‌زاده اردوبادی که اسمش در همین تیتراژ شگفت‌انگیز با آن هیمنه و هراس و خوف و رجای عربانش، دو بار تکرار می‌شود، کیست. شاید ذائقه‌های نویسنده‌شان «بشارت منجی» را دوست نداشته باشد و حوصله‌شان به دیدن گفت‌وگوهای «راز» و «عصر» قد ندهد.

اما یقین دارم که نام نادر و ناصر در قدر و قامت شهدای ایران اسلامی - برای همه نسل‌های بعد از خود محترم خواهد ماند. برای چیزی بیشتر از هنر و تعدد آثار و فعالیت‌های متنوع‌شان که می‌تواند به یاد کسی نماند. برای انتخاب بزرگ زندگی‌شان و بازگشتشان در سال‌های سخت ایران؛ درست زمانی که ما در





## خار چشم رسانه‌های استکبار

محسن مقصودی

محرومان و مستضعفان بود. شجاعت مثال زدنی‌اش در پیگیری عدالتخواهی و مطالبات مردم به‌ویژه محرومان همیشه الگوی جوانان اهل رسانه بود. بچه‌های ثریا او را مانند یک پدر دوست داشتند. او برای همه رسانه‌های انقلاب یک پدر و الگو بود. من و بچه‌های ثریا همواره به شاگردی او افتخار کرده و خواهیم کرد. از او بسیار آموخته‌ایم. حاج نادر شاگردان زیادی تربیت کرده است که ان‌شاءالله راه او را ادامه خواهند داد. مردم ایران از زبان و رسانه حق‌گوی او خاطرات زیادی به همراه دارند و قطعاً با دعاهایشان بدرقه‌اش خواهند کرد.

استاد عزیز ما حاج نادر طالبزاده دعوت حق را لبیک گفت. اشک‌مان در سوگ از دست دادن این قهرمان عرصه رسانه و روشنگری سرازیر شده. قلب‌مان در فراق پدر معنوی رسانه‌های جبهه فرهنگی انقلاب فشرده شده. حاج نادر، زبان مظلومان و مستضعفان جهان بود و فریاد آزادگان جهان علیه ظلم و استکبار. او خار چشم رسانه‌های استکبار بود و همچون چشمه‌ای جوشان پرورش دهنده نسل جوانی از بچه‌های انقلابی حوزه رسانه. او که در رسانه خط‌شکن بود و سال‌ها برای جهانی‌کردن آرمان‌های انقلاب اسلامی و به‌ویژه آرمان قدس تلاش کرد در روز جهانی قدس به دیدار حق شتافت.

بارها از نزدیک شاهد بودم که چقدر دلسوز مردم و مدافع

# مستندهایت را به خدا بسپار!

سوگ نامه‌ای برای نادر طالب زاده



سید عبدالله حسینی  
شاعر و فعال فرهنگی

می‌شود از حضرت آقا و سید و سردار حتی اگر شده یک عکس با پیراهن امام تهیه کنیم. حتی اسم مستند را هم انتخاب کرده بودیم؛ پیراهنی برای قدس.

کرونا که شروع شد همه چیز به تاخیر افتاد. من ۲ سال ایران نیامدم و در این میان هم سردار آسمانی شد و هم نادر بستری و دریغا؛ مین‌های بیولوژیک که در سفر به عراق در لباس‌های او کاشته بودند؛ کار خودش را کرد و این مستند مثل خیلی از کارهای او ناتمام ماند.

چند ماه قبل وقتی خبر دروغ رحلت این ژنرال جنگ نرم را شنیدم، برایش سرودم

نفس بکش نادر!

هنوز سنگ‌های کلیدی جهان

فتح نشده است

نفس بکش نادر!

هنوز دوربین‌های هیز

در نطنز چشم‌چرانی می‌کنند

نفس بکش نادر!

هنوز قاتلان قاسم تحت تعقیب‌اند

تو باید از ترامپ بازجویی کنی

و از نتانیاهو اعتراف بگیری

نفس بکش نادر!

جمع‌هات را به خدا بسپار

لنزت را روی جمجمه پنتاگون زوم کن

ماشه را بکش

و فریم فریم به مغز منحرف فراماسونرها شلیک کن

تا افق را شهاب‌های قطبی روشن کند

سی.ان.ان بعد از پیروزی مدیر می‌خواهد

اولین بار نادر را در بزم دیدم. وقتی زلزله آمده بود. من برای کمک‌رسانی از آفریقای جنوبی آمده بودم و او برای ثبت فاجعه از تهران و داستان دوستی ما همچنان ادامه داشت. پس از وقف پیراهن امام برای فلسطین با هم ساعت‌ها حرف زدیم. می‌خواست داستان سفر این پیراهن مبارک را از جماران تا بیروت، تا قدس، در برنامه‌اش در شبکه افق تعریف کنم؛ از کجا شروع کنیم؛ به چه نکته‌هایی اشاره کنیم.

پرسید: «از لحظه دریافت پیراهن عکس یا فیلم نداری؟»  
گفتم «نه.»

گفت: «کاش می‌شد آن صحنه باشکوه را بازسازی کرد.»

برایش لحظه نماز سید حسن نصرالله با پیراهن امام خیلی باشکوه بود. می‌گفت: «کاش می‌شد دوباره پیراهن را به سید بدهیم بیوشد و در آن نماز بخواند و ما فیلم بگیریم.» خیلی دلش می‌خواست بداند آن چند ماهی که این پیراهن به حضرت آقا داده شده بود که در آن نماز بخوانند، این بار عشق‌بازی‌های یوسف با پیراهن یعقوب را مستند کند.

با حسرت می‌گفت: «حیف که نمیشه ولی اگر می‌شد چی می‌شد؟ قامت رشید خامنه‌ای در پیراهن خمینی تماشا دارد.»

بعد از وقف پیراهن، تصمیم‌گیری در مورد مزایده این پیراهن به نفع فلسطین به سردار شهید واگذار شده بود. سردار هم گفته بود «من هم یک یادگاری از امام دارم. میدمش به آقاسید که با هم بفروشند». نادر تصور می‌کرد حاج قاسم پیراهن امام را پوشیده باشد و در قنوت نماز گردن کج کرده باشد. چه تصویر باشکوه‌ای!

قرار و مدارمان را گذاشته بودیم که او با آقا مسعود صحبت کند و من با دوستان حزب‌الله و سردار اکبری که چگونه



نفس بکش نادر!

تو باید ایستاده بمیری

\*\*\*

وقتی شاگرد شفیق او، حامد قشقاوی، خبر بستری شدنش را برایم فرستاد، خیلی نگران شدم. کسی در ضمیرم به من می‌گفت او در روز قدس آسمانی خواهد شد و وقتی خبر رحلتش منتشر شد، به یاد «یوسف دادو» افتادم. بنیان‌گذار مارکسیسم-لنینیسم در آفریقای جنوبی که ذوب در مارکس و لنین بود؛ جوری که حتی شکل ظاهری او با لنین مو نمی‌زد. هیچ وقت در عمرش سفر خارج نرفته بود ولی در آخر عمر سفری می‌رود به انگلیس و در آنجا مریض می‌شود و می‌میرد و وصیت می‌کند مرا در قبرستان قدیمی لندن که مارکس هم در آنجا به خاک سپرده شده است، دفن کنید.

برای دفن او در این قبرستان جایی پیدا نمی‌شود و بالاخره بعد از تکاپوی زیاد درست در کنار مارکس یک فضای خالی پیدا می‌شود و مردی را که یک عمر دم از مارکس می‌زد، در کنار مارکس به خاک می‌سپارند.

از آن روز دفن عمان سامانی و امیرکبیر در نجف اشرف را هم اتفاقی نمی‌دانم. بالاخره عشق کار خودش را می‌کند؛ حتی اگر به مارکس باشد. چه رسد به نادر ما که عاشق قدس بود. خدا چه روز قشنگی را برای پرواز او انتخاب کرد. عشق او به قدس او را رستگار خواهد کرد.

در فراق او سرودم:

ترورها دیگر با گلوله‌ها انجام نمی‌شود  
به دوربین‌هایتان هم مشکوک باشید  
جوخه‌های مدرن ترور  
شاید گرای دوربین‌تان را داشته باشند  
به چمدان‌های‌تان هم دست نزنید  
ممکن است در لباس‌هایتان  
مین بیولوژیک کاشته باشند  
اگر با نادر قهوه‌ای هم خورده باشی  
مواظب فریم‌های فیلمت باش  
ممکن است  
از لپ‌تاپ به غارت رفته نادر  
شماره مستندهایت را برداشته باشند



**بالاخره عشق کار  
خودش را می‌کند؛  
حتی اگر به مارکس  
باشد. چه رسد به  
نادر ما که عاشق  
قدس بود. خدا چه  
روز قشنگی را برای  
پرواز او انتخاب کرد.  
عشق او به قدس  
او را رستگار خواهد  
کرد.**

افسران جنگ نرم را  
با گلوله‌های گرم نمی‌کشند  
با شلیک بر شقیقه‌های شعرشان شهید  
می‌کنند  
ژنرال شهید جنگ نرم  
چشم با بصیرت دوربین‌هایت  
تا موساد هست  
در افاق نو خیره خواهد ماند  
دوربین‌هایت روی سه پای آهنین  
استوار ایستاده‌اند  
و منتظر فرمان طالب زاده  
انگشتی که برای قدس مستند شلیک می‌کرد  
دوربینی که چشم از قدس بر نمی‌داشت  
در آخرین روز قدس تاریخ  
آخرین پالس شهادتش را ثبت کرد  
و برای همیشه  
در افاق‌های نو خیره ماند  
قلبی که برای قدس می‌تپید در روز قدس  
آسمانی شد  
مستندهایت را به خدا بسپار  
ما دست از ماشه دوربین‌هایت برنخواهیم  
داشت  
به آوینی سلام برسان





# زندگی مجاهدانه به سبک حاج نادر

دکتر میثم ظهوریان



دکتر میثم ظهوریان  
مدیر توسعه و تحول آستان  
قدس رضوی

اخیراً مطلبی با مضمون سوابق و سطح مذهبی بودن و فعالیت‌های خانواده آقای طالب‌زاده منتشر شده بود که می‌خواستند شأن حاج نادر را پایین بیاورند. با خودم فکر می‌کردم حالا این مطلب به نیت تخریب ایشان نوشته شد ولی تأمل و مقایسه که می‌کنیم، خیلی‌ها در خانواده‌های مذهبی و انقلابی به دنیا آمده‌اند و شاید اعتقادی که به انقلاب دارند، بخش عمده‌ای به دلیل ریشه خانوادگی باشد.

نادر طالب‌زاده در آمریکا زندگی کرد و هنگام انقلاب اسلامی به ایران بازگشت، بعد از آن مسائل مربوط به اموال خانوادگی ایشان پیش آمد که ظلمی در حق خانواده ایشان بود ولی باز هم معتقد به انقلاب اسلامی باقی ماند. عمرش را برای انقلاب گذاشت و شاگرد تربیت کرد؛ این یک ویژگی خاصی است. به نظر بنده یکی از کرامات الهی است که امثال ایشان را در راه ما قرار بدهد که کوچکی خودمان را بیشتر احساس کنیم.



حاج نادر علاوه بر  
زندگی مجاهدانه  
خودش، یک نسلی  
را از مجاهدان در  
حوزه رسانه تربیت  
می‌کند.

در گام اول، بحث سبک زندگی مجاهدانه حاج نادر حائز اهمیت است. اگر «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» را مبنای زندگی مجاهدانه قرار بدهیم؛ زندگی ایشان هر دو این ویژگی‌ها را داشته است. نادر طالب‌زاده یک زندگی آرام و با امکانات مناسب در آمریکا داشته است که در بحبوحه اوایل انقلاب اسلامی زندگی در آن جا را رها می‌کند. برای انقلاب و اعتقادی که دارد به ایران می‌آید و جهاد می‌کند. عرصه رسانه را برای فعالیت انتخاب می‌کند چون در آن برهه زمانی خلأ وجود داشته است.

حاج نادر علاوه بر زندگی مجاهدانه خودش، یک نسلی را از مجاهدان در حوزه رسانه تربیت می‌کند. به همین دلایل حاج نادر می‌تواند مصداق «طَيِّبَةٌ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» باشد. در حال حاضر شاگردانشان فعالیت دارند و یک نسل از فعالین حوزه رسانه را تربیت کردند. به نظرم این استمرار و جهاد و مهاجرت حاج نادر، می‌تواند ویژگی‌های سبک زندگی مجاهدانه باشد.



# مثل اهل یقین

وقایع نوشت یک شاگرد ناخلف از تدفین استادی عزیز

مراسم وداع با پیکر تمام می شود و پیکر استاد را بر می گردانند به داخل معراج، تا فردا که قرار است تدفین شود. ظاهراً بعد از رفتن تمام جمعیت، آقای رئیسی هم رفته معراج، بالین استاد. بعد هم که پیکر استاد را برده اند مشاهد برای آخرین زیارت دنیایی. آدم غبطه می خورد انصافاً.

\*\*\*

امروز، یازدهم اردیبهشت هزار و چهارصد و یک است. روز تدفین استاد و حقیقتاً که چه روز سختی است. روز تدفین یک کوه در زمین تنگ می شود مگر؟

\*\*\*

از برنامه مسجد بلال جا می مانم و مستقیم می روم بهشت زهرا. بازیگر نقش عیسی در فیلم بشارت منجی کنار مدفن استاد پرسه می زند. چند بازیگر دیگر هم هستند که به چهره شناس اند اما اسمشان را نمی دانم. برادران رزاق کریمی هم معلوم است خیلی وقت است آمده اند و منتظر هستند. پسر مرحوم سلحشور هم آمده. کم کم جمعیت دارد زیاد می شود. بعضی از رفقا هم دارند بالای مدفن استاد که در حال آماده سازی است قرآن می خوانند.

\*\*\*

به رفقا می گویم من مطمئنم فردا برای تدفین حتماً حاتمی کیا هم می آید. یادم هست برای تشییع مرحوم فرج الله سلحشور آمده، خودش را طوری پوشانده بود که سخت می شد فهمید حاتمی کیا است. زیر تابوت را گرفت، مسیری را همراهی کرد و بعد بی سروصدا کشید کنار و رفت. فردا حواستان باشد تصویرش را از دست ندهیم.

\*\*\*

بعد از چند قدم تشییع امیر عباسی واحد می خواند و حضار سینه می زنند. چند خطی روضه می خواند. صدای گریه بلند شده بود. ناگهان چند دوربین در فاصله نیم متری یکی از حضار شروع می کنند به زوم کردن و تپ تپ فیلم و عکس گرفتن. عبدالملکی وزیر کار است. بنده خدا چند قطره اشکش آمده و دوربین ها توی صورتش ایستاده اند تا شکارش کنند.

\*\*\*

انگار این آیات بشارتی شده بر جایگاه خوب حاجی. مداح دارد از قتلگاه می خواند. صدای پرنده ای که موقع نماز صبح الحان بهشتی را محاکات می کند از زیر سقف

پیکر پاک استاد درون ساختمان معراج شهداست. دقیقاً همان مکانی که شهدای عزیز و نورانی مدافع حرم را برای وداع خانواده هایشان می آوردند. به واسطه یکی از رفقا و لطف حمید جوادی، موفق می شوم ثانیه هایی کوتاه صورت استاد را ببینم. خیلی صحنه سنگینی است. مغزم قفل شده، باور کنم استاد طالب زاده فوت شده؟! همچنان چهره اش محکم و با صلابت است. مثل اهل یقین است، مثل همیشه.

\*\*\*

علی اکبر پسر استاد، بالای بالین استاد نشسته است. خواهرش که سر می رسد، از همه می خواهد که اتاق را ترک کنیم. همه می آییم بیرون. بعد از چند دقیقه در باز می شود. چند تا از رفقای نزدیک استاد می روند به بالینش. ترکیب جالبی است. حاج گلعلی بابایی، حسین بهزاد و چند نفر دیگر که یادم نمی آید. علی اکبر دستش را روی شانه حسین بهزاد گذاشته و با هم گریه می کنند. دکتر رحمانی و سهیل اسعد هم هستند.

\*\*\*

بعد از چند دقیقه، می گویند همه باید بروند بیرون، تا پیکر آماده شود برای قرار گرفتن در جایگاه مراسم. بی چون و چرا و بی سروصدا می آییم بیرون. همین قدرش هم از سرم زیاد بود. مداح زیارت عاشورا را شروع کرده. باران هم کم کم شروع می شود. بغض آسمان، نم نم روی شانه های حضار می نشیند. حال و هوای خاصی شده. یکی از رفقا، می پرسد: «اون پیرمردی که کنار حاج گلعلی نشسته و خودش را پوشانده کیه؟ خیلی هم گریه می کنه.» از پشت نمی فهمم کیست. بعداً که بلند می شود و از جلویم رد می شود؛ معلوم می شود که حاج سعید قاسمی بوده.

\*\*\*

حاج سعید قاسمی نزدیک ده دقیقه با همین ژست، علی اکبر را در کنار گرفته و با هم چیزهایی می گویند. کاش می شد بفهمم چه می گویند. یکی از بچه ها کمی اش را شنیده. می گوید: «علی اکبر گفت آخرین چیزهایی که بابا گفت مربوط به وجود مقدس امیرالمؤمنین سلام الله علیه بود. از عظمت حضرت می گفت. بعد از آن تا دم فوتش دیگر هیچ نگفت.» (چیزی همین حدود)



امیر مهریزدان  
مدیر مرکز مستندسوره



به فارسی می‌گوید نترس ای نادر عزیز ما، ای نادر بی نظیر ما، ای نادر قشنگ ما...

وقتی می‌گوید ای نادر قشنگ ما، صدای گریه و ضجه به اوج می‌رسد. تلقین که تمام می‌شود، می‌گوید: «بهشت بر تو مبارک باشد ان‌شاءالله.»

\*\*\*

منتظریم نماز میت اقامه شود که اعلام می‌شود نماز در مسجد بلال اقامه شده و استاد را به محل دفن می‌برند. دور مدفن خیلی ازدحام شده. عده نسبتاً زیادی که دور مدفن را گرفته‌اند دارد با گوشی فیلم می‌گیرند. هیچ وقت نفهمیدم این فیلم‌ها به چه درد این بندگان خدا خواهد خورد. واقعاً حق خانواده متوفی است که نزدیک مدفن پاره تنشان باشند و یک دل سیر وداع کنند.

\*\*\*

روضه خوان دوباره شروع می‌کند. گریه‌ها خیلی شدیدتر شده. خانواده استاد می‌گویند از امام رضا(ع) بخوان. بی‌درنگ شروع می‌کند: قربون کبوترای حرمت، امام رضا(ع)...

شانه‌های همه از اشک می‌لرزد. لحظات خیلی سنگین شده. روضه که تمام می‌شود، مداح می‌گوید هرکه حاج نادر را حلال کرده دست راستش را بالا بیاورد و سه مرتبه یا حسین(ع) بگوید. با زیرکی تمام اطرافم را نگاه می‌کنم، تا جایی که چشمم می‌بیند، هیچ‌کس دستش پایین نیست. و این می‌شود پلان پایانی استادی که فقط استاد نبود، همه چیز بود.

بنای محل دفن به گوش می‌رسد و فضا با صدای ضجه حضار آمیبانسی بی‌نظیری به خود گرفته است. آدم غبطه می‌خورد به این نوع دفن.

\*\*\*

دارم از آقا احسان چیزی می‌پرسم که ناگهان پیرمردی می‌آید. دستش را می‌کشد و دنبال خودش می‌برد. می‌گوید می‌بینی حاج‌آقا همه یاران امام زمان اینجا جمع‌اند. می‌بینی چه تشییع خوبی است؟

\*\*\*

یکی از رفقا را می‌بینم که دو ردیف عقب‌تر نشسته است و قرآن می‌خواند. به تقلید از او من هم مشغول می‌شوم. نمی‌دانم چطور می‌شود که سوره غافر می‌آید. مشغول خواندن هستم که مداح پشت بلندگو می‌گوید حاجی وارد قبر شد. در همین لحظه به آیات عجیبی رسیده‌ام.

رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

\*\*\*

روحانی که هرچه سعی کردم نتوانستم ببینمش، شروع می‌کند به تلقین خواندن. لحن و صدایش هم برایم آشنا نیست. لحن دلچسبی دارد. می‌رسد به جایی که، اگر فرشتگان سوال از تو پرسیدند که مولایت کیست،





# این جابرای از تو نوشتن هواکم است

## بخشی از پیام‌های تسلیت و ارادت به حاج نادر طالب‌زاده

سوگواران تو بسیارند حاج نادر، از مادر شهید گرفته تا نقاش، فعال فرهنگی، مستند ساز و... دنیای تو آن قدر بزرگ بود که آدم‌های مختلف با عقاید و طبقات و تفکرات مختلف در آن جای داشتند. آدم‌هایی که حالا اگر چه سوگوار از دست دادنت هستند اما به راهت سخت ایمان دارند.

### ● حاج نادر به روایت مادر شهیدان خالقی پور

من با این برادر عزیزمان حاج نادر طالب‌زاده، تقریباً مدت ۱۱ سال از طریق جشنواره مردمی فیلم عمار در ارتباط بودم. هر موقع به برنامه‌های جشنواره عمار می‌رفتیم، ما را مورد تفقد قرار می‌داد. با حاج آقا (پدر شهیدان خالقی پور) هم صحبت‌های دلنشینی می‌کردند و نسبت به ما خیلی لطف داشتند.

دو سال پیش وقتی به جشنواره عمار رفتیم، حالت‌شان را دیدم و پرسیدم: «داداشم، چی شده؟» گفتند: «آروم آروم دیگه داریم میریم. باید برنامه رو به جوان‌ها تحویل بدیم و بریم.»

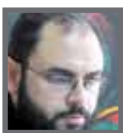
گفتم: «نه خدا نکنه. شماها سرمایه مملکت هستید. شماها برید ماها تنها می‌مونیم. این جشنواره عمار رو شماها راه انداختید. باید مواظب این کارها باشید. تا شما نباشید، این بچه‌ها نمیتونند کاری انجام بدن.» گفتند: «ماشاءالله همه شون یاد گرفته‌اند. بلد هستند.»

سال گذشته وقتی دوباره در جشنواره عمار من را دیدند، گفتند: «حاج خانم شفای من را گرفت، من داشتم می‌مردم. دعای مادر شهید خالقی پور باعث شد که حالم بهتر شه.» همان‌جا خم شد و گوشه چادر من را بوسید و گفت: «مادر، من رو دعا کن.»

ایشان در جشنواره عمار برای این فیلمسازان پدری کردند و همه حاج نادر را دوست داشتند ولی خداوند گلچین است، بهترین‌ها را دانه دانه از ما می‌گیرد و امسال هم آخر این ماه رمضان برای ما یک خرده تلخ شد. فقدان این بزرگوار برای همه، مخصوصاً بچه‌های عمار سخت است.

### ● راهنما و مشوق بود

سید محمد رضامیری / نقاش و گرافیست



بهمن ۹۶ برای برنامه‌ریزی کارگاه کشوری رسیدیم خدمت مرحوم حاج نادر طالب‌زاده جهت کسب مشورت. موضوع، تولید ملی و حضور و ایفای نقش هنرمندان تجسمی در این عرصه بود. با وجود کسالتی که داشت، محبت کرد و در منزل، ما را پذیرفت. با شیخ جواد قاسم‌پور و رضا غریبی بودیم. رودبایستی داشتیم. با مطایبه و مهربانی یخ ما را شکست. قدری از گزارش فعالیت‌های نهضت (نهضت مردمی پوستره‌های انقلاب) برای ایشان گفتیم و آثار و خروجی‌ها را نشان دادیم. با حوصله و دقت شنید و راهنمایی‌هایی کرد. در گزارش آثار بین‌المللی، با توجه با اشراف ایشان به این عرصه، دست و پای من می‌لرزید که چقدر کارهای ما در نظر ایشان سخیف خواهد آمد اما ایشان با بزرگواری روی نقاط مثبت کار انگشت گذاشت و تشویق کرد و البته برای بهتر شدن، راهنمایی‌هایی کرد؛ انقدر که شخصاً برای ادامه کار، اعتماد به نفس خوبی به دست آوردم. روحش شاد.

### ● فیلم‌ساز با دانش


لوریس چکناواریان آهنگساز، رهبر ارکستر، نویسنده و نقاش




نادر طالب‌زاده بدون اغراق یک آقای واقعی بود. او یک انسان با فرهنگ، با دانش بالا و بسیار دوست داشتنی بود. ما دوستی نزدیکی با یکدیگر نداشتیم، اما در برخوردها و تماس‌هایی که

چیزها درباره‌اش می‌گویند، خوب و بد، درست و غلط، موافق و مخالف. رد کینه‌های کهنه در این هیاهوی به راه افتاده پر رنگ است. برای مردی که مثل همه ما بی‌عیب نبود ولی صادق بود و بی‌کینه و قصه پر فراز و نشیب زندگی‌اش مثل خودش نادر بود.

### ● خودش رسانه بود


سید محمد میرکانی / مستندساز و تهیه‌کننده  

 کار مهم حاج نادر طالب‌زاده جوان‌سازی جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی بود. زمانی که نیروهای انقلابی به خاطر فتنه ۸۸ در مظلومیت بودند و ترس، وادادگی و تردید همه را تهدید می‌کرد. ایشان با شناخت و بصیرت بالا علم‌دار جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی شد و حرف‌های نو و نگاه‌های جدیدی را وارد گفتمان فرهنگی انقلاب کرد. حرکت ایشان فصل بهاری بود بر زمستان سرد دلدادگان فرهنگ غربی و یا فرهنگی که داشت از انقلاب دور می‌شد. نیروسازی و ایجاد مراکز و تشکل‌های رسانه‌ای و فرهنگی توانست نسل دهه هشتاد و نود انقلاب را به‌روز و پیرانگیزه سازد. یعنی کادرسازی و پرورش نیروهای مومن انقلابی پیرانگیزه و مخلص که سربازان رسانه‌ای و فرهنگی انقلاب باشند. کاری که وظیفه سازمان‌ها و مراکز رسمی کشور بود و در انجامش ضعف شدید نشان دادند و یا نخواستند به وظیفه‌شان عمل کنند. این کار مهم را استاد طالب‌زاده با باور عمیق و اخلاصی که داشت به خوبی انجام داد. نسل جدید انقلاب اسلامی در بعد فرهنگی و رسانه‌ای مدیون استاد طالب‌زاده است. حتی نسل قدیمی‌تر و بچه‌های باتجربه انقلابی در عرصه فرهنگ و هنر نیز با فعالیت‌های استاد طالب‌زاده جان تازه‌ای گرفتند و از خمودگی و یاس و بی‌انگیزگی نجات پیدا کردند. انقلابی یعنی همین. همیشه پیرانگیزه، بی‌ادعا و پای کار مثل حاج نادر طالب‌زاده. اگر استاد طالب‌زاده جوان‌سازی جبهه فرهنگی انقلاب و به‌روز و کارآمد بودنش را دنبال نمی‌کرد؛ خودش و خیلی‌های دیگر خیلی سال پیش تمام شده بودند و بی‌اثر و بی‌انگیزه روزگار می‌گذراندند و بود و نبودشان تاثیری در منظومه فرهنگ انقلاب اسلامی نداشت! سلام خدا بر او که یک تنه رسانه انقلاب و مبارزه با استکبار و صهیونیسم شد.

### ● استقامت در مسیر حق

سید سعید لواسانی / امام جمعه سابق لواسان  

 زندگی مرحوم آقای طالب‌زاده و شهید آوینی، درس بسیار بزرگی است برای ما؛ از دو جهت جهت اول این‌که اگر شما در مسیر انقلاب

شاید سالی یک بار اتفاق می‌افتاد و یکدیگر را می‌دیدیم، بسیار با ادب و احترام با من برخورد می‌کرد و همیشه با لطف و مهربانی با من سخن می‌گفت. من بدون این‌که بخواهم کلامی را کم و زیاد کنم باید اعتراف کنم از درون با مرحوم نادر طالب‌زاده احساس نزدیکی و دوستی داشتم. او مرد بسیار پاک و درستی بود. شما در طول زندگی خود خیلی به ندرت انسانی را خواهی یافت که راستگو باشد و از گفتن دروغ پرهیز کند، اما طالب‌زاده چنین انسانی بود و با صداقت کامل با اطرافیانش رفتار می‌کرد. او خیلی آدم روراست و دوست‌داشتنی‌ای بود. من و مرحوم طالب‌زاده بعد از همکاری در سریال بشارت منجی، دیگر همکاری در عرصه‌ی فرهنگی با یکدیگر نداشتیم. همان یک سریال که با او همکار بودم و او وظیفه‌ی آهنگ‌سازی سریال را به من سپرده بود، پر از خاطره‌های خوب از همکاری با یک فیلمساز با دانش بود. بعد از این سریال بود که به نوعی دوستی ما شکل گرفت و گاه-گاه یکدیگر را می‌دیدیم و صحبت می‌کردیم. خیلی با فرهنگ بود و هم‌صحبتی با او پر از لذت بود. تنها چیزی که می‌توان از این همکاری بگویم این است که در مدتی که با نادر طالب‌زاده همکاری داشتم، از کار و حضور در کنار او لذت بردم. هیچ‌گاه با یکدیگر در طول کار به مشکل برخوردیم، چون طالب‌زاده با دید باز، هنری و با دانش به مسائل نگاه می‌کرد. او یک انسان با سواد و با دانش بود. نادر طالب‌زاده تسلط فوق‌العاده به زبان انگلیسی داشت و در روابط بین‌المللی با همکارانش در دیگر کشورها بسیار موفق بود. او از دانش و نگاه فوق‌العاده‌ای در مستندسازی بهره می‌برد و بی‌نهایت درباره‌ی فیلم‌هایی که می‌ساخت یا صحبت‌هایی که می‌کرد، مطلع بود. درگذشت نادر طالب‌زاده برای سینمای ایران جبران‌ناپذیر خواهد بود و سال‌ها طول خواهد کشید تا فیلم‌سازی با سواد و دانش او، در سینمای ایران ظهور کند.

### ● مثل خودش نادر

رضا میرکریمی / کارگردان، تهیه‌کننده و فیلمنامه‌نویس  

 زمستان هنوز تمام نشده بود که زنگ زد. با صدای خسته و مریض گفت: «فقط می‌خواستم حالت را بپرسم.» سابقه نداشت همینطوری زنگ بزند. شرمند شدم. مدتی در بیمارستان بستری بود و من برای احوال‌پرسی از او کوتاهی کرده بودم. خیلی حرف زد. بابت رفتاری که با جشنواره جهانی شده بود، اظهار تاسف می‌کرد و از شرایط فرهنگی و اوضاع مدیریتی کشور گلّه‌مند بود. البته مثل همیشه حرف‌هایش را با امید و ایمان به آینده‌ای زیبا تمام کرد. حالا که دیگر نیست خیلی‌ها خیلی



اسلامی، مسیر حق، مسیر امام، مسیر حضرت آقا بایستید، با شما مقابله می‌شود. از ابزار مختلفی مانند تهمت و به حاشیه بردن با شما مقابله می‌کنند. جهت دومی که در مرحوم طالب زاده می‌بینیم، مقاومت و استقامت در مسیر حق است. حضور فعالانه و عاقلانه و امیدوارانه، این سه اصل است که در کنار عنصر تقوا باعث شد که بتواند در برابر این هجمه ایستادگی کند و مسیر حق را از دست ندهد. مرحوم طالب زاده این مسیر را تا آخر رعایت کرد و کار بزرگی انجام داد. ما هم باید یاد بگیریم که اگر در مسیر حق بودیم، مسیر حق این است. ما خاک پای امیرمومنان (ع) هم نخواهیم شد، اما ببینید امیر مومنان (ع) چه خون دل‌ها برای اسلام خوردند. ما هم باید خون دل بخوریم و در این شکی نباید بکنیم. در این مسیر نورانی که امام باز کردند، باید جلو برویم و عقب نشینی هم نکنیم.

### ● هرچه می‌خواهی بگو

سید زهیر مهاجر



نادر طالب زاده با عصا به سختی حرکت می‌کرد. نزدیک استودیو که رسیدیم گفت: «حرف‌ها تو بزن...» هدفم اشاره به سال‌ها همراهی و برادری مهاجرین افغانستانی با انقلاب اسلامی بود و با این جمله حاج نادر، قوت قلب گرفتیم. منشی صحنه اعلام کرد: «تیتراژ رفت آقای طالب زاده. سی ثانیه دیگه با دوربین دو شروع کنید...» دهانم خشک شده بود و کمی استرس داشتم، نه از اینکه برنامه تلویزیونی هست، به این دلیل که مقابلم یک شخصیت بزرگ رسانه‌ای نشسته بود.

کسی که بزرگ شده و تحصیل کرده غرب بود و به خاطر آرمان‌هایش همه چیز را رها کرده بود.

من از تاریخچه همراهی افغانستانی‌ها با ایران و امام خمینی (ره) می‌گفتم. حاج نادر اصلاً بین حرف‌هایم ورود نمی‌کرد و این برایم به این معنی بود که هرآنچه می‌خواهی بگو. با احتیاط و در لفافه بعضی از مشکلات جامعه مهاجر را بیان کردم که با تعجب دیدم خود حاج نادر هم در بحث همراهی می‌کند و روی بعضی مشکلات مهاجرین تاکید.

دقایقی گذشت و با اشاره منشی صحنه رفتیم برای یک میان برنامه... تهیه کننده جوان برنامه از تاریکی پشت دوربین‌ها آمد جلو و به آقای طالب زاده گفت: «ناظر پخش می‌گه اگر قرار باشه به مشکلات مهاجرین بپردازید، آنتن پخش زنده رو از ما می‌گیره!» به نظرم همین قدر که گفتیم هم کافی بود و باید عقب نشینی می‌کردیم. نگاهم به ابروهای سفید درهم رفته حاج نادر بود. حاجی می‌دانست که صدایش توی اتاق فرمان شنیده می‌شود، با قاطعیت گفت: «اصل بحث همین حرف‌هاست، سال‌ها این حرف‌ها زده نشد که وضعیت اینطوره. اگر با این حرف‌ها مشکل دارید همین الان یک مجری دیگه بیارید و من میرم!!». انگاری در دلم قند آب می‌کردند تا حالا در عمرم چنین دفاعی ندیده بودم. تهیه کننده که معلوم بود از موضع طالب زاده خوشحال است به آرامی به تاریکی پشت دوربین‌ها برگشت و دیگر کسی اعتراض نکرد. یقین داشتم هر کسی غیر از نادر طالب زاده بود؛ آن برنامه در همان لحظه قطع می‌شد. دوباره منشی صحنه گفت: «میان برنامه داره تموم می‌شه، ده ثانیه دیگه با دوربین دو شروع کنین...»



# قهرمان مبارزه با سلطه غرب

پیام چهره‌های بین‌المللی و فعال به مناسبت درگذشت حاج نادر طالب‌زاده

۱۱۷



● جولیا ام.کی. ژورنالیست، محقق و تحلیل‌گر لبنانی  
«نادر یک اسطوره، آدم بسیار بزرگ، آدم با بصیرت، متصدی همایش‌های افق نو، روزنامه‌نگار و مستندساز، هدفش این بود که با بصیرت، عمق و دیدگاه خود رسانه‌های مقاومت را متحول سازد. وی سال‌ها صرف تحقیق درباره یک بُعد از یک موضوع برای مستندهایش کرد و به دلیل کنش‌گرایی در دیدگاهش، ایران و منطقه ما به‌طور کلی با ضایعه بزرگی مواجه شده است.»



● پست توئیتری سازمان آمریکایی با نام «اگر آمریکایی‌های ما می‌دانستند»  
در این توئیت با قرار دادن عکس مصاحبه خانم ایسون ویر (نویسنده و فعال آمریکایی، مدیر اجرایی سازمان «اگر آمریکایی‌ها می‌دانستند» و فعال حقوق فلسطین) با آقای طالب‌زاده، این مطلب نوشته شده است:  
«مصاحبه ایسون ویر با نادر طالب‌زاده، فیلم‌ساز برجسته بشردوستانه ایرانی، سلبریتی رسانه‌ای که به طرز غم‌انگیزی درگذشت. خزانه‌داری آمریکا او را تحریم کرد، زیرا کار او بسیار مهم بود.»

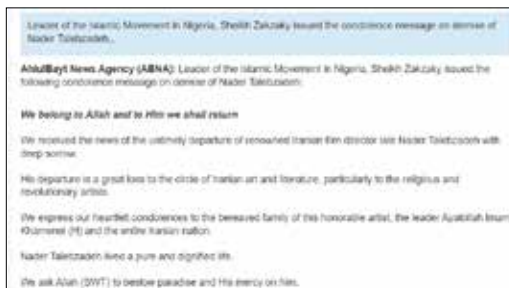


وبسره نامه  
چهلین روز درگذشت  
حاج نادر طالب زاده  
۱۴۰۱ خرداد

۱۱۸

فیلم ساز بزرگ ایرانی و روشنفکر برجسته را از دست دادیم. او واقعا بهترین بود. چندین بار در مورد مرگ با او صحبت کردیم. می گفت: «با مرگ می خوابم و در قیامت بیدار می شوم.»

در این مدت، خلاء بزرگی خواهد بود. مطمئن هستیم که او مدت زیادی در خلاء نخواهد ماند. او عمر خود را وقف خدمت به امام غایب کرد و هر کاری کرد تا ظهور را به ما نزدیک کند. او دوست بزرگ روسیه و حامی بزرگ آرمان اوراسیا بود. ما عاشق او بودیم. او در آمریکا بزرگ شد و در جوانی به ایران برگشت تا حامی سرسخت انقلاب ایران شود. انقلاب سنت گرای واقعی علیه جهان مدرن. نمی توانم تهران را بدون او تصور کنم. روح واقعی و ذهن درخشان این کشور شگفت انگیز رفت... خلاء بینابین برای روح بلندش کوتاه و آرام باشد. ما دوباره همدیگر را در عالم ملکوت ملاقات خواهیم کرد... او خیلی به این دنیا تعلق نداشت. و ما به صحبت خود ادامه خواهیم داد زیرا زمان کافی برای بحث در مورد بسیاری از چیزهای مهم را نداشتیم. با چنین آدمی هیچ به اندازه کافی ... نداری. تا آمدن سپیده دم واقعی در آرامش باش. اکنون شب است.»



### پیام تسلیت شیخ زکزاکی رهبر نهضت اسلامی نیجریه

«انا لله و انا الیه راجعون»

با اندوه عمیق خبر درگذشت نابهنگام نادر طالب زاده کارگردان سرشناس سینمای ایران را دریافت کردیم. رحلت او ضایعه بزرگی برای محفل هنر و ادبیات ایران به ویژه هنرمندان متدین و انقلابی است. این مصیبت وارده را به خانواده داغدار این هنرمند سرافراز، مقام معظم رهبری آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) و تمامی ملت ایران از صمیم قلب تسلیت عرض می نمایم. نادر طالب زاده زندگی پاک و آبرومندانه ای داشت. از خداوند متعال بهشت و رحمت خود را بر او مسئلت داریم.»



### کالب موپین، سخنران، نویسنده، روزنامه نگار و تحلیل گر سیاسی

«دنیا یک مرد واقعا بزرگ را از دست داده است. دیدار و تعامل با نادر طالب زاده در چندین نوبت برایم افتخار بزرگی بود.»

او فیلم ساز، محقق، ضد صهیونیست و ضد امپریالیست برجسته ای بود.»



### الکساندر دوگین، فیلسوف سیاسی و تحلیل گر روسی

«غم واقعی... امروز بهترین دوستان نادر طالب زاده»

قدرت مند سینمایی برای مبارزه با هالیوود صهیونیستی باز می‌دارد. این ذهنیت، حوزه هنر و سینما را برای آن عده معدودی محدود می‌کند که فاقد بینش و اعتماد به نفس هستند؛ از همین رو آن‌ها صرفاً سریال‌های بسیار غیرواقعی و دلسردکننده درباره ضربه زدن و گریستن برای صدا و سیما تولید می‌کنند. به ندرت می‌توان فردی مانند طالب‌زاده را با بصیرت در این زمینه یافت. من فرزندان آینده‌ام را به گونه‌ای تربیت خواهم کرد که توانایی هنری داشته باشند، در حالی که به صورت همزمان برای مواقعی مانند عدم موفقیت شغل هنری یا عدم تمایل آن‌ها برای انجام کار هنری به صورت تمام وقت، آن‌ها را تشویق به دنبال کردن مهارت‌های غیر هنری می‌کنم.



### ● پیچ خبری Flying News از کشور پاکستان

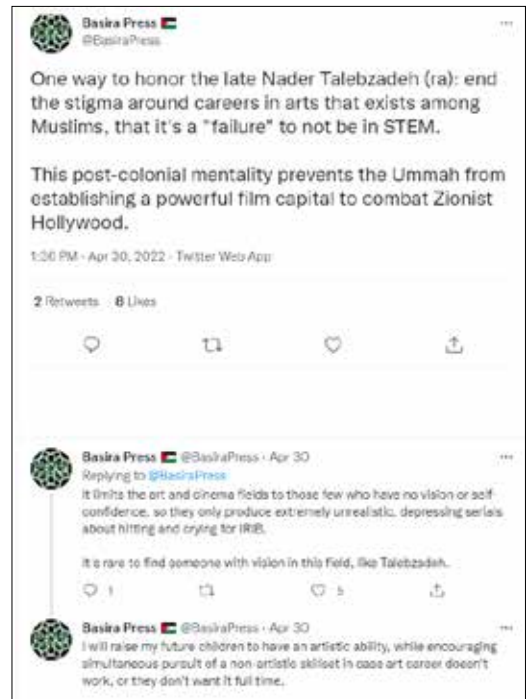
«دوستان عزیز از صمیم قلب خبر بسیار غم‌انگیزی را به اطلاع شما می‌رسانیم که نادر طالب‌زاده فیلم‌ساز ایرانی در سن ۶۸ سالگی دار فانی را وداع گفت. هنرمند اسطوره‌ای درگذشت. نادر طالب‌زاده هنرمند بزرگ تاریخ ایران بود. تاریخ، این هنرمند اسطوره‌ای را به یاد خواهد داشت. طالب‌زاده بازیگر بزرگ ایرانی بود که فیلم‌های فوق‌العاده‌ای داشت، فیلم‌های فوق‌العاده‌ای بازی کرده بود. صمیمانه درگذشت نادر را تسلیت عرض می‌کنیم. خدا روحش را قرین رحمت کند. نادر همچنین عاشق محبوب آیت‌الله خامنه‌ای بود. صمیمانه‌ترین تسلیت‌ها را به دوستان و خانواده او و شما عرض می‌کنیم.»



### ● کوین، جی. برت، استاد سابق دانشگاه

ویسکانسین-مدیسن

«مرد بزرگی را از دست داده‌ایم. دلم برای نادر طالب‌زاده -فیلمساز، صلح‌طلب، ستاره تلویزیون، قهرمان حقیقت و عدالت و تقریباً شهید تنگ خواهد شد.»



### ● رسانه اسلامی «Basira Press»

«یکی از راه‌های بزرگداشت مرحوم نادر طالب‌زاده (ره): پایان دادن به بدنامی که در بین مسلمانان در مورد مشاغل هنری وجود دارد، یعنی این مساله که در STEM (علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات) نبودن، برابر با «شکست» است. این ذهنیت پسااستعماری، امت را از ایجاد یک مرکز



• ویژه‌نامه  
چهل‌مین‌روز درگذشت  
حاج نادر طالب‌زاده  
• خرداد ۱۴۰۱

۱۲۰

### ● هارون البیناوی، تحلیل‌گر روابط عمومی نیجریه‌ای

«حاج نادر طالب‌زاده فقط یک فیلم‌ساز ایرانی نبود، او یک انقلابی، حامی سرسخت مستضعفان و قهرمان مبارزه با سلطه غرب - بزرگترین شرارت جهان از زمان خلقت بشر - بود.»



### ● فیلیپ جیرالدی، افسر سابق عملیات سیا در اروپا و خاورمیانه، کهنه سرباز و دکترای تاریخ اروپا

«مرد بزرگی در تهران درگذشت. نادر طالب‌زاده اردوبادی برای صلح و عدالت و دغدغه‌مندی‌هایش در خاورمیانه بسیار تلاش کرد و توسط دولت ایالات متحده مجازات شده بود. آخرین هتک حرمت زمانی رخ داد که آمریکایی‌ها به دلیل اقدام «تحریمی» وزارت خزانه‌داری، عملاً شرکت در کنفرانس‌های چند ملیتی او را ممنوع کردند که همراه با تهدید به جریمه و حبس برای کسانی بود که جرأت شرکت در آن را داشتند. خاطرات مایکل اسپرینگمن، افسر سابق وزارت امور خارجه از برخوردهایش با یک مرد واقعاً بزرگ را پیوست می‌کنم!»



### ● پیام مجید خبازان، ژورنالیست، کارگردان، مستندساز، تهیه‌کننده تلویزیون

«نادر طالب‌زاده (اردوبادی) چهره مقاومت سینما و تلویزیون متأسفانه درگذشت. یکی از دوستان عزیزم از روزهای اول پس از انقلاب در صدا و سیما. آخرین پیام ضبط شده او در ماه رمضان بود، طبق معمول بسیار مهربان و صمیمانه. دل‌مان برایش تنگ خواهد شد. روحش شاد.»







● **ریان خیرالدین، فیلم‌ساز آزاد از بیروت لبنان**

«از شما به خاطر کمک به آماده‌سازی رهبران جوان در این جهان سپاسگزاریم. همکاری با شما و شاگرد شما بودن باعث افتخار بود! روح در آرامش باد.»



● **هاله بو صعب، مستندساز، تهیه‌کننده و مدرس دانشگاه**

«روحیه صلح طلبی نادر طالب‌زاده، ارزش فرهنگی بالایی دارد. از شما بابت همه توصیه‌هایی که در جلسات محدودمان به من کردید، سپاسگزارم که بدون شک در طول زندگی حرفه‌ای‌ام به آن‌ها عمل خواهیم کرد. واقعا دلتنگت خواهیم شد.»



● **اولسی جزجی، مورخ و روزنامه‌نگار آلبانیایی**

«ایران یکی از بزرگترین متفکران خود، تهیه‌کننده تلویزیون، مجری برنامه و مستندساز، نادر طالب‌زاده را از دست داده است.»

خداوند روحش را در آرامش قرار دهد!»



● **ساندر هیکس، نویسنده و استاد دانشگاه The New School در نیویورک سیتی**

«دوست من در ایران در سن ۶۹ سالگی درگذشت. نادر یکی از مخالفان مهم امپریالیسم ایالات متحده بود، یک انقلابی اصیل از سال ۱۹۷۹. او در سال ۲۰۰۷ یک فیلم واقعا عالی درباره عیسی به نام «مسیح» ساخت. احتمالاً این فیلم میراث او خواهد بود. فرصتی برای مردم غرب برای درک عیسی مسیح از دیدگاه اسلامی. این فیلم واقعا می‌تواند کمک کند.»



• وبه نامه  
• چهلمین روز گذشت  
• حاج نادر طالب زاده  
• خرداد ۱۴۰۱

مرتضی السندي كتاب «درد و اميد» خود را به شهيد نادر طالب زاده در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹ تقدیم می‌کند.



● **انجمن اقدام اسلامی امل، از احزاب سیاسی اسلام‌گرا در بحرین**

«جامعه اقدام اسلامی «امل» درگذشت کارگردان مستند مقاومت و یکی از برجسته‌ترین پیشکسوتان جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی ایران، حاج نادر طالب زاده را تسلیت می‌گوید.»



● **مرتضی السندي مرتضی السندي، رهبر نهضت وفای اسلامی**

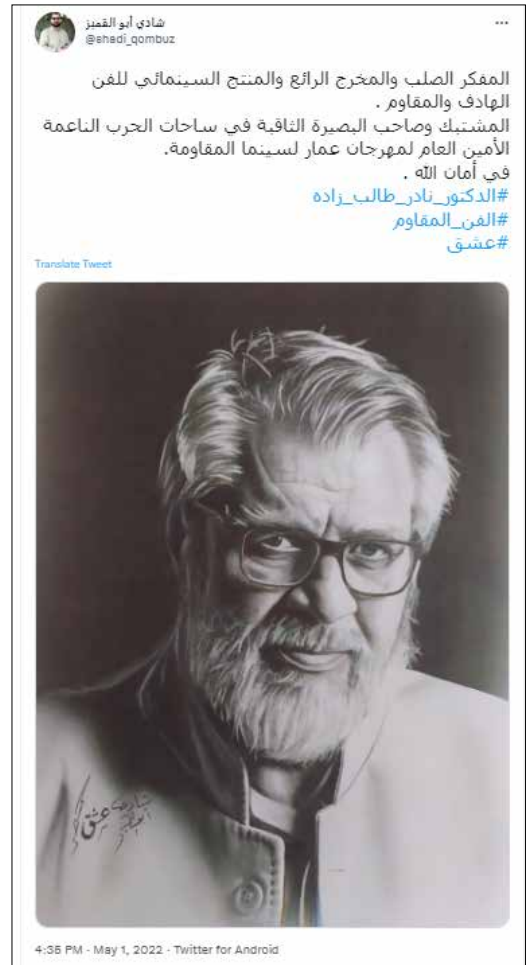
«این ضایعه بزرگ را به خانواده محترم شهید دکتر نادر طالب زاده تسلیت و تبریک عرض می‌نمایم، آن مرحوم مردی انقلابی در عرصه رسانه و فرهنگ بود و این افتخار و پیروزی بزرگ را به ایشان تبریک می‌گویم. مصاحبه شهید نادر طالب زاده با آقای مرتضی السندي. و انا لله و انا اليه راجعون.»





● حسن خلیفه، مجری و گزارشگر تلویزیون المنار لبنان

«امروز با یک کارگردان جهانی خداحافظی کردیم... یکی از پدیدآورندگان هنر ایران... ساعت‌هایی را که با تو گذراندم هرگز فراموش نمی‌کنم. و شما در مورد مردان خدا صحبت می‌کنید. و دیدگاه شما از هنر در لبنان و جهان. من هرگز عشق و علاقه شما به نصرالله را فراموش نمی‌کنم. هرگز آن‌چه را که در مورد جنوب لبنان گفتید فراموش نمی‌کنم. نادر طالب‌زاده کارگردان ایرانی.»



● دی ابو القمبز، هنرمند و نقاش فلسطینی

«متفکری اندیشمند، کارگردانی درخشان و تهیه‌کننده فیلم هنری هدفمند و مقاوم. درهم‌تنیده و بصیر در عرصه جنگ نرم، دبیرکل جشنواره فیلم عمار برای مقاومت.»



• ویژه نامه  
• چهلمین روز درگذشت  
• حاج نادر طالبزاده  
• خرداد ۱۴۰۱

۱۲۴



● جمال شعیب، روزنامه نگار لبنانی

«رحلت مبارز انقلابی در راه فلسطین و بیت المقدس، نادر طالبزاده را به ملت ایران و جامعه هنر و رسانه مقاومت در ایران و جهان اسلام تسلیت عرض می نمایم.»



● خانم ایمان بشیر، روزنامه نگار لبنانی

«عزیمت پرچمدار و حامی جبهه فرهنگی در لبنان. با اندوه فراوان خبر خروج روشنفکر درهم تنیده نادر طالبزاده را دریافت کردیم. این مرد نسبت به لبنان و مردم آن وفادار و دوستاندار است. من یک بار افتخار همکاری با او را داشتم و مشخص بود که اطرافیانش سعی می کنند از تجربیات، دانش و فرهنگ او استفاده کنند. خدا رحمت کند.»



# از لبنان تا بوسنی

پیام‌های مردمی از کشورهای مختلف

۱۲۵

بسیاری از کاربران شبکه‌های اجتماعی از لبنان گرفته تا نیجریه و استرالیا و آمریکا و بوسنی، با قرار دادن پیام‌های گوناگون به درگذشت حاج نادر طالب‌زاده واکنش نشان داده‌اند. امری که دلالت بر وجهه بین‌المللی حاج نادر دارد. قرار دادن تمامی این پیام‌ها، امری ناممکن بود، متن زیر گوشه‌ای از واکنش‌های مردمی در گوشه و کنار دنیا است به رحلت مردی که انقلاب را امری جهانی می‌دانست:

خانم زهرا یوسف الجنوبیة با قرار دادن توییت و عکس نقاشی شادی أبو القمبز از آقای نادر طالب‌زاده، در پیج توییت خود نوشت:

«پیچیده در ردای روح الله خمینی

مهاجری از دروازه مشهد

به همه سایه‌ها

او روی نقاشی دیواری آثارش و دغدغه‌هایش نوشت

مقصد اورشلیم

و قطب‌نما اورشلیم

مقاومت انقلابی»



مدیر فروش شرکت بین‌المللی International Finance Solutions Associates واقع در لندن، به مناسبت درگذشت مرحوم طالب‌زاده نوشت:

«دکتر نادر طالب‌زاده یک راوی مورد اعتماد، راستگو و فوق‌العاده برای به حاشیه رانده‌شدگان و مورد اتهام قرار گرفته‌شدگان بود. او خاری برای قدرت‌های شیطانی بود. میراث صداقت او باقی خواهد ماند. خداوند متعال روحش را در جمع پرهیزگاران قرار دهد.»





• ویژه نامه  
چهلمین روز درگذشت  
حاج نادر طالبزاده  
• خرداد ۱۴۰۱

۱۲۶

خود نوشت:

«انا لله وانا اليه راجعون»

نادر طالبزاده، یکی از بهترین روزنامه نگاران ایرانی که در جریان تجاوزات بوسنی و هرزگوین در سال ۱۹۹۲ از گورازده، ویسوکو، سارایوو و ... گزارش می داد دیروز به آخرت نقل مکان کرد. نقش او در انتقال حقیقت و حوادث منطقه بسیار مهم بود. الفاتحه.»



کاربری عرب به نام «Jad Chahine» در صفحه توییتر خود نوشت:

«این شعله انقلاب است که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. آقای نادر طالبزاده یکی از بنیانگذاران با بصیرت افق جدیدی بود که صلح، عشق و انسانیت در آن ارزش واقعی داشت. او به عنوان یک رزمنده واقعی زندگی خود را سپری کرد و با همه موانع و بیماری ها مبارزه کرد. او هر آن چه در علم و قدرت و نفوذ و توان داشت صرف کرد تا مشعل انقلاب را به هر کسی که دل و جان پاکی داشت در گوشه و کنار از این دنیا برساند. اگر چه او در آرامش است اما مقاومت و بی قراری او هرگز فراموش نخواهد شد»



کاربر لهستانی به مناسبت درگذشت مرحوم طالبزاده در پیج فیسبوک خود نوشت:  
«نادر طالبزاده روح شاد باد.»

دیروز در آخرین جمعه ماه مبارک رمضان که همزمان روز جهانی قدس بود - که توسط آیت الله خمینی بنیانگذاری شد، شهید راه حق، فعال در جهت آزادی فلسطین و شخصیت بزرگ سینمای ایران درگذشت.



کاربر بوسنیایی به نام امجد جاودان در صفحه فیسبوک



کاربر نیجریه‌ای با نام Yahaya Gilima در فیسبوک خود نوشت: «حاج نادر طالب‌زاده فقط یک فیلمساز ایرانی نبود، او یک انقلابی، حامی سرسخت مستضعفان و قهرمان مبارزه با سلطه غرب - بزرگترین شرارت جهان از زمان خلقت بشر - بود. در دهه ۹۰ او عملاً در بوسنی حضور داشت تا از مسلمانان در برابر نابودی بربرهای اروپایی محافظت کند. وی در لبنان و فلسطین نیز حضور داشت. ما امیدوار بودیم که او برای فیلمی در مورد #نسل‌کشی زاربا در نیجریه نیز حضور یابد. درگذشت او در این لحظه که ما بیشتر به او نیاز داشتیم دردناک است. تسلیت صمیمانه ما به خانواده داغدارش و برادران و خواهران مقاومت صنعت سینما! خداوند او را با بندگان صالحش محشور فرماید! الفاتحه.»



علی الهادی ری از لبنان و یکی از دانش‌آموخته‌های فیلم‌سازی و سینما از دانشگاه تهران در صفحه فیسبوک خود کلیپ معرفی کوتاهی از مرحوم نادر طالب‌زاده قرار داد و در آن او را هنرمندی متعدد معرفی می‌کند که پژوهشگر اسلام است و با استکبار مبارزه می‌کند و حقیقت آمریکا را نشان می‌دهد.



کاربر لبنانی شادی عیسی در صفحه خود نوشت: «انا لله وانا اليه راجعون ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت نادر طالب‌زاده هنرمند و کارگردان بزرگ ایران بر اثر سکت قلبی دار فانی را وداع گفت. نادر طالب‌زاده متولد ۱۳۳۲ علاوه بر سرپرستی جشنواره‌های افق نو و عمار به عنوان کارگردان مستند، مجری برنامه و کارگردانی و یکی از افراد تاثیرگذار در راه اندازی شبکه سراسری ایرانی «افق» فعالیت داشت.»



کاربر ترکیه‌ای با نام علی یلماز در صفحه خود نوشت: «نادر طالب‌زاده پژوهشگر، کارگردان سینما، تهیه‌کننده سینما، رئیس کنفرانس بین‌المللی افق نو درگذشت. به راستی یکی از معدود مردان خوبی که در این زمین قدم گذاشته از دنیا رفته است... خدا روحت را شاد کند.»



# با تو و ما قدس کی تنہاست؟

از نگاه شاعران

تو ہم سہم خودت را بردی از دنیا و مافیہا  
ہزاران زخم، ہر زخمی ہم از یک گوشہ دنیا  
ہزاران زخم با خون جگر گرد ہم آوردی  
کہ گر لب وا کنند از لب، قیامت می شود فردا  
یکی از زخمہا با لہجہ کشمیر می موید  
یکی - خونین ترین شان - شروہ خوان با لہجہ صنعا  
یکی - ساکت ترین شان - زخم ہر روز و شب کابل  
یکی - غمگین ترین شان - یادگار سربرنیتسا  
یکی - خندان ترین شان - اہل لبنان، عضو حزب اللہ  
یکی - سوزان ترین شان - رد شلاقی بر آفریقا  
یکی کھنہ ترین، تازہ ترین زخم زمین باری  
کہ خونش می چکد از سطر سطر سورہ أسرا  
از این شش گوشہ غربت چہ باید برد جز تربت؟  
جہان شام غریبان است بعد از ظہر عاشورا  
بہ غیر از زخم و چندین پنجرہ نادر! چہ داری؟ ہیچ؟  
شہادت می دھند این زخمہا ہم: اُشھد اُن لا  
● محمد مہدی سیار

\*\*\*

حاج نادر خاطراتت سبز حاج نادر پرچمت بالاست  
سینہات طوفانی و موج، چشم های آبی ات دریاست  
سہم تو از عاشقی بسیار، تا ہنوز آن دیدہ گان بیدار  
چشم تو در چشم های ما، دست تو در دست های ماست  
ایستادی در کنار ما با ہمان آرامش زیبا  
خفتہ ای ہر چند در تابوت، روح تو بشکوه و پابرجاست  
تو نمردی، تو نمی میری، قدس را از خصم می گیری  
با تو و ما قدس کی دلتنگ، با تو و ما قدس کی تنہاست  
الوداع ای خاطرات سبز، الوداع ای راز و رمز عشق  
می روی و باورت اللہ، می روی و شافعت مولاست  
ای ز نسل آفتاب و نور، روح تو با مجتبی محشور  
ای شہید آرمان قدس، در دلت چون کربلا غوغاست  
حاج نادر پاشو از تابوت، زود رفتی، بال وا کردی  
ہر کجا هستی خدا با توست، ہر کجایی پرچمت بالاست  
● علیرضا قزوہ

\*\*\*



رسواکن اغراضِ پس پرده‌ی تزویر  
مظلوم‌ترین کشته‌ی این جنگ نفس‌گیر!

دیگر چه کسی جای تو را پر کند ای مرد؟  
افشاگری ظلم و تکاثر کند ای مرد؟

دنباله‌ی راه تو جهادی است دوباره  
با مشتِ گره کرده، نه انگشت اشاره

ای مشتِ گره‌کرده‌ی موعودنشانم  
ای قدس‌ترین جمعه‌ی ماه رمضانم

در آبی دریایی چشمان تو غرقند  
آن‌ان که گرفتارِ نه غربند و نه شرقند

برخیز و برانداز کن آوازه‌ی خود را  
برخیز و ببین مستند تازه‌ی خود را

شَقاف‌تر از آینه، کمیاب‌تر از عشق  
نادرت‌تر و طالب‌تر و بی‌تاب‌تر از عشق

● مهدی جهاندار

دیروز صف اول تشییع تو بودند  
آن‌ان که کماکان پی تشییع تو بودند!

امروز برایت چقدر مرثیه خواندند  
آن‌ان که سر عهد و قرار تو نماندند

از ملت و از غیرت خود دست کشیدند  
آن‌ان که در این کوچه به بن بست رسیدند

این رازِ چهل ساله همان سی شب سیناست  
گوساله پرست آن که نشد، شیعه‌ی موساست

ای در دل شیطان صفتان یک تنه رفته  
شمشیر تو از میسر تا میمنه رفته

آوینی برخاسته! آوینی ثانی!  
عمارت‌ترین راوی این جنگ جهانی

سردار سلیمانی میدان رسانه  
پیمان زده با شهدا شانه به شانه

آزاده‌تر از یارکشی‌های سیاسی!  
سربازِ سلحشورِ افق‌های حماسی!



دُرّ نادر اشک های ناب طالب زاده است  
گوهر خون در دل بی تاب طالب زاده است  
در کتاب انقلاب ار فصل ها بینی، بدان  
فصل های عاشقی در باب طالب زاده است  
چشم های روشنش با مرگ اگر در خواب رفت  
دل پریشان باز خصم از خواب طالب زاده است  
آسمان انقلاب امشب بسی خون گریه کن  
چون غم هجر رخ مهتاب طالب زاده است  
گر نگاهی دیده بر قاموس فرهنگ آورد  
بی گمان هر واژه از القاب طالب زاده است  
در بهشت حضرت زهراست آوینی ولی  
با شهیدان خدا بی تاب طالب زاده است  
قهرمان جبهه فرهنگی این انقلاب  
جرأت اندیشه های ناب طالب زاده است  
عاشقان همواره در صحن سلوکش دیده اند  
حضرت مولا علی، ارباب طالب زاده است

● سید مسعود علوی

\*\*\*

زود بود ای نفس سبز که پرواز کنی  
همدلان را بگذاری، سفر آغاز کنی  
وقت آن بود که از آن همه اشراق و شهود  
ذره ای را به رفیقان ره ابراز کنی  
چشم در راه تو بودیم مگر برگردی  
سمت تنهایی مان پنجره ای باز کنی  
با صدایی که از اندوه علی (ع) سرشار است  
شب خاموشی ما را گل آواز کنی  
ساحران هنر از هر طرفی آمده اند  
نیستی تا که در این معرکه اعجاز کنی

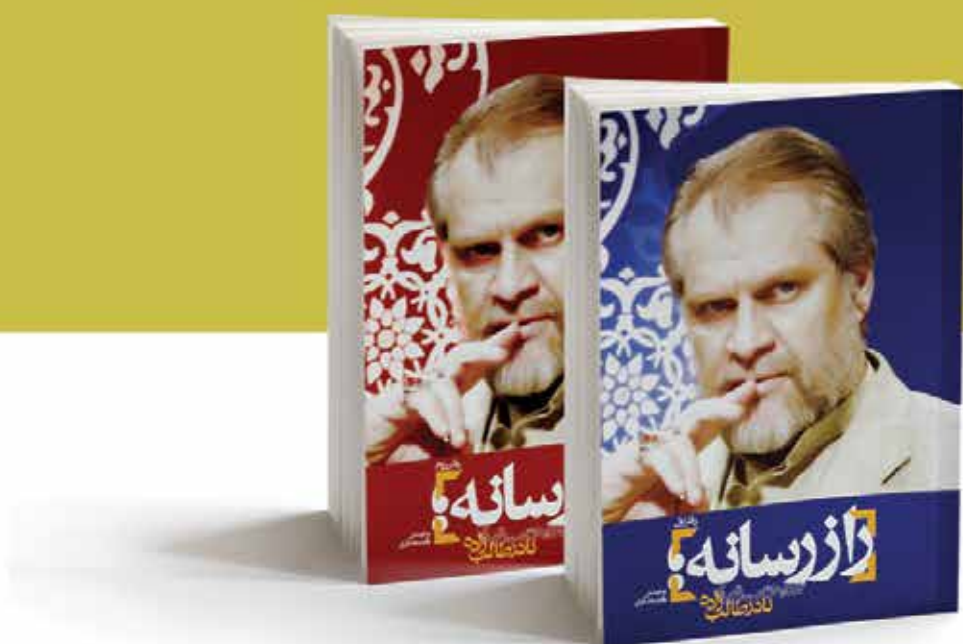
● مصطفی محدثی خراسانی

\*\*\*

بارها گفته بود دلتنگ است، بارها گفته بود بی تاب است  
من ولی باورم نخواهد شد، حاج نادر... نه این فقط خواب است  
کیست آوینی زمان، امروز؟ محرم راز عاشقان، امروز  
کیست عمار فتنه های مدرن؟ کیست سلمان؟ که جنگ احزاب است  
گرگ و میش است و از قطار ظهور، همرهان یک به یک پیاده شدند  
نادر اما سر قرارش ماند، هر که جا مانده است مرداب است  
دل آن مرد را که بشکافی، آفتابیش در میان بینی  
ای اجل، چشم های تو روشن، نادر آن دُرّ ناب و نایاب است  
مرد شبگردی بشاگرد است، شهروند همیشه ی درد است  
گاه در رنج سربرنیتسا، گاه صنعا و گاه پنجاب است  
می کشد روح خویش را بر دوش در هوای شهادتی خاموش  
کارگردان فطرت است این مرد که به دنبال بهترین قاب است

● میلاد عرفان پور

\*\*\*



اشارت راپر

ناشر فرهنگ، اندیشه و تجربه انقلاب اسلامی

سفارش اینترنتی:

Raheypub.ir

Vaketab.ir

Basalam.ir/raheyar

تماس:

۰۲۱۴۲۷۹۵۴۵۴

۰۲۵۳۷۷۴۶۴۹۰

«راه یار»:



هنرمند باید اهل تغییر و تحول و نکان باشد. مثلا شما شهید آوینی را ببینید. آوینی هیچ وقت نمی‌گفت من هنرمندم. او زندگی کرد و توانست تغییر و تحول ایجاد کند. او فقط فهمید که در یک دورانی باید کاری انجام دهد؛ این کار و ایجاد تحول، هنرمندی است. هنرمند باید راه را باز کند و به حرکت بیاورد و آدم‌ها را زنده کند که من آن را تحول آخرالزمان می‌نامم. معتقدم اگر می‌خواهیم درباره هنر صحبت کنیم، باید درباره تحول صحبت کنیم. ایجاد تحول با زیباشناسی و فهم زمان به دست می‌آید. هنرمند باید عظمت چیزی را در هستی احساس کند و در اثر خود منعکس نماید.